

جعبه سیاه

نشریه اجتماعی-سیاسی جعبه سیاه
شماره دوم - ۱۳ آبان ۱۳۹۹ - یها: رایگان



روایت تسخیر

پرونده ویژه بررسی تسخیر سفارت آمریکا

قصه ما و آقای پرزیدنت
روایت یک چرخش غیرقهرمانانه

من لیدر نیستم!

روایتی واقعی از آبان ماه ۹۸

اسید به اختیار!

بررسی اسیدپاشی‌های اصفهان

الكتابة

﴿وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾





تقديم به آنان كه استكبارستيزى را از راههاى
عاقلانه دنبال مى كنند.

اشغال انقلابی سفارت آمریکا به دست دانشجویان
سفارت آمریکا سقوط کرد دولت بزرگان استعفا
سفارت آمریکا **مدیرمسئول ایمان یوسفی گروگانگیر**
هیئت تحریریه تسخیر محمد محسن بی غم
وحشت در کاخ سفید فرزند فراهانی اشغال انقلاب
ایران را تهدید کرد ترنج عباسی حمله نظامی آمریکا
اعضای شورای انقلاب امیرحسین صالحی افشاگری
جاسوسی آریان اسلامی حمایت امام خمینی از دانش
مجاز تحریم های آمریکا علیه ایران سیامک برزیده ره
جمهوری نسیم آقاجانی شکست کارتر در انتخابات
تسخیر لانه جاسوسی محمد مهدی رهجو دانشجویان
تمام حجت یاشار صادقی هیچکس حق مذاکره با
نواستار استرداد شاه خائن شد تینا علوم شاه مرد
عباس امیرانتظام سارا نشیبی بیانیه نهضت آزادی
سینا هدایت امام به آمریکا و انگلیس شدیداً اخذ
ضد امپریالیستی صفحه آرای: ایمان یوسفی موج
سفارت آمریکا سقوط کرد دولت بزرگان استعفا
قراردادهای همکاری ایران و آمریکا، سمالغم شد

- ۶ روایت نبرد با سپاه ابرهه / آنچه بر ما گذشت ...
- ۱۰ بازداشت موسس جمعیت امام علی / عدالت کجایی؟
- ۱۲ روایت یک چرخش غیرقهرمانانه / قصه ما و آقای پرزیدنت
- ۱۹ خشونت علیه زنان در دوران قرنطینه / واگیر خشونت،
قرنطینه‌ی فریاد
- ۲۴ خطاب به فعالین تشکل‌های دانشجویی / پیاده‌نظام
کشمکش‌های
سیاسی نباشیم
- ۲۶ جامعه را برای بدحجابان ناامن کنید / اسید به اختیار!
- ۲۸ روایت فقر
- ۳۰ روایت یک سروصدای آزاردهنده / مجلس انقلابی؟!
- ۳۴ ضمیمه طنز جعبه سیاه / دیال آپ نیوز
- ۳۶ پرونده ویژه بازخوانی اتفاقات ۱۳ آبان ۵۸ / **روایت تسخیر**
- ۳۸ **روزشمار حوادث**
- ۴۲ **سرنوشت
تسخیرکنندگان**
- ۴۶ **انقلابی که بلعیده شد**
- ۴۹ **از تسخیر تا مذاکره**

آمریکاستیزی، یک ایدئولوژی
۴۰ ساله

۵۲

مصاحبه با ابراهیم اصغرزاده

۵۴

مصاحبه با سید محمود کاشانی

۶۳

هنر در چنگ

۷۴

سیاست مدرن / رابطه هنر و سیاست

من لیدر نیستم! / روایت داستانی واقعی از آبان ماه ۹۸

۷۸

معرفی فیلم / روایت اعتراضات اوکراین

۸۶

معرفی کتاب / خاطرات عباس امیرانتظام

۸۷

سخن مدیرمسئول: آنچه بر ما گذشت ...

روایت نبرد با سپاه ابرهه

ایمان یوسفی



دبیرکل انجمن اسلامی دانشجویان متحد دانشگاه علوم پزشکی شهیدبهشتی

{ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ }

۱۸ تیرماه ۱۳۹۹ بود که شماره اول «جعبه سیاه» با محوریت «بازخوانی اتفاقات کوی دانشگاه تهران در سال ۷۸» منتشر شد و بسیار بیشتر از حدی که انتظار داشتیم در معرض بازخوردهای مثبت قرار گرفت، بیش از ۲۰ هزار بار توسط دانشجویان دانشگاه‌های مختلف مطالعه شد و در پیشخوان

بسیاری از کانال‌های سیاسی و دانشجویی کشور قرار گرفت. چند نسخه از آن هم به همت دوستان به دست مقامات بلندپایه فعلی و سابق مملکت رسید و نظرات بسیار جالب توجهی دریافت کردیم. اما از آنجا که توتالیتریسم و تکصدایی از علاقه‌مندی‌های لایتغیر برخی از دوستان و بزرگواران و از ویژگی‌های

دیرینه دانشگاه ع.پ شهیدبهشتی است، عده‌ای کما فی‌السابق با زیرکی و برخی نیز، همانگونه که انتظار می‌رفت، با نادانی تمام سعی بر اعمال نفوذ در ساختارهای مختلف دانشگاه داشتند که به این وسیله از انتشار نشریه جلوگیری و سپس آنرا توقیف کنند.

سکانس اول: ۱ تیرماه

جلسه کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه تشکیل و مجوز «جعبه سیاه» صادر شد.

سکانس دوم: هفته اول تیرماه

«ابرهه که بنای کعبه را قیچی برای بنای تازه ساخت خود در صنعا می‌دانست، به جهت حفظ منافع خود و کشاندن مردم به سوی بنای خود، نیروی فراوانی را برای نابودی کعبه فرستاد.»

اولین جرقه‌ها خورده شد. دانشگاه زیر اعمال نفوذ دوستان عزیز ما در سایر تشکلهای، در تماس‌های مختلف با بنده سعی بر گرفتن قول برای تعدیل مطالب نشریه و حراست در تماس‌های جداگانه‌ای با مسئولین مختلف دانشکده، سعی بر جلوگیری از انتشار نشریه داشتند.

سکانس سوم: هفته دوم تیرماه

«ابرهه از این که کعبه مورد توجه ویژه مردم بود ناخشنود بود و از اینکه تسلط و نفوذ حبشه بر سرزمین‌های عربی از بین رود هراس داشت.»

موج حملات ناجوانمردانه کماکان ادامه داشت، بعضی از دوستان که نشریات خود را در حاشیه و جعبه سیاه را در مرکز توجه می‌دیدند با بهانه‌های مختلف سعی بر زمین زدن نشریه داشتند و عده‌ای از دوستان سعی بر دخالت

دادن نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری داشتند که با مخالفت آن نهاد محترم مواجه شدند. «آنها که توانایی اداره یک ناوایی هم نداشتند» در یکی از کانال‌های معلوم‌الحال دانشگاه و به صورت ناشناس، متن بلندبالا و به دور از انصافی علیه من (الف.ی!) منتشر کردند و در آن به ناحق و نادرست تهمت‌هایی زده شد، از جمله فساد مالی، فساد اخلاقی و روابط دوستانه با برخی سران مملکت! نیاز می‌بینم بخشی از متن برادر سلام نوشته سینای عزیز را دوباره خطاب به آن دسته از عزیزان بنویسم: «برادر! میدانم تفکرم به مذاقت خوش نمی‌آید؛ اما بدان برای اثبات غلط بودن اندیشه‌ام نیاز به تهمت‌های اخلاقی و مالی و انگ خائن بودن به من نداری و سپس مرا با تمامی رذایل دنیا متهم به اندیشه‌ی اشتباه کنی! میتوانم همه‌ی آنها نباشم؛ اما اندیشه‌ای اشتباه داشته باشم.»

سکانس چهارم: ۱۸ تیرماه، روز انتشار

جلسه شورای صنفی با معاون دانشگاه بود، آن روزها هنوز عضو شورای مرکزی صنفی دانشگاه بودم و انجمن اسلامی دانشجویان متحد تشکیل نشده بود. دکتر امام‌هادی که همواره در بین دانشجویان از ایشان به عنوان فردی منطقی و کاربلد یاد می‌شود و همواره هم انصافاً قانون‌مداری را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند، جعبه سیاه را مقابل چشمان همگان مورد باد انتقاد، و بنده را مورد عنایت‌های فراوان قرار دادند.

سکانس پنجم: ۲۵ تیرماه، یک هفته پس از انتشار

«ابرهه ابتدا گروهی از سواران خود را به فرماندهی آسود بن مقصود برای تاراج اموال مردم به مکه فرستاد»

اساساً قانون نشریات دانشگاهی اینگونه نقل می‌کند که ابتدا باید شکایتی صورت بگیرد (چه از جانب شاکی خصوصی، چه عمومی) سپس جلسه تشکیل و رای صادر شود.

در اقدامی بی سابقه و عجیب، بدون اینکه شکایتی صورت پذیرفته باشد و دانشگاه به مدیرمسئول نشریه اطلاع دهد، جلسه‌ای تحت عنوان «بررسی محتوای نشریه جعبه سیاه» تشکیل گردید و حین برگزاری جلسه حضار متوجه گشتند که مدیرمسئول در جلسه حضور ندارد! خروجی جلسه این شد که از مدیرمسئول شکایت کرده و در جلسه دیگری موضوع را بررسی کنیم!



◀ عکس: نامه معاونت محترم دانشجویی و فرهنگی دانشگاه به اعضای کمیته ناظر بر نشریات پیرو تشکیل جلسه‌ای فوق‌العاده با موضوع بحث و بررسی در خصوص محتوای نشریه جعبه‌سیاه بدون حضور مدیرمسئول نشریه! که بیشتر به نظر می‌رسد واکنشی خام جهت تقلیل فشارهای وارده از جانب دیگر تشکلات بر روی معاونت باشد.

سکانس ششم:

« ابرهه به وسیله خنایه حمیری به بزرگ مکیان یعنی عبدالمطلب پیامی به این مضمون فرستاد که من هدفم ویران کردن این خانه است. »

حالا نوبت آن شده بود که سپاه ابرهه از سپر بلای خود استفاده کند. نامه‌ای از جانب مدیریت امور فرهنگی دانشگاه (که هدف آن تنها تقلیل فشارهای وارده بر خود بود) تنظیم و به صورت محرمانه به دست بنده رسید که هیچ سنخیتی با « ابلاغ شکایت » های مرسوم نداشت و آنگونه که بعدها گفتند شکایتی هم صورت نگرفته بوده، ولی چیزی که عیان بود اینکه با فونت بسیار ریزی بالای نامه نوشته شده بود « ابلاغ شکایت » که هر موقع صلاح بود بگویند شکایت شده.

مواردی که از آن‌ها شکایت صورت گرفته بود عبارت بودند از: « فضای منفی و صرفا انتقادی حاکم بر نشریه » و ارائه رزومه از یکی از نویسندگان! و چند مورد اتهام گنگ و بی مفهوم دیگر.

معمولا در سایر دانشگاه‌ها رسم است که کمیته ناظر بر نشریات، اشراف کامل بر حقوق نشریات و آیین‌نامه‌های مصوب وزارتین داشته باشد، اما از آنجه که ما همواره تافته جدا بافته بوده‌ایم، گویا در شهیدبهشتی این مسئله کمی متفاوت است.

سکانس آخر

« أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ
مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟ »



عکس: نامه عجیب مدیریت محترم امور فرهنگی و دبیرخانه کمیته ناظر بر نشریات به بنده که به طور بسیار نامحسوس و با فونت ریز روی آن عبارت « ابلاغ شکایت » درج شده بود و حتی مشخص نمی‌کرد شاکی چه شخص یا مقامی است.
به دلیل محرمانه بودن نامه از چاپ متن واضح معذوریم.

بالاخره جلسه رسیدگی به شکایت با حضور عوامل پیدای سپاه پنهان ابرهه تشکیل و رویایی رخ داد. یکی از حاضرین در جلسه (که آنگونه که بعدا فهمیدم گویا نامشان دکتر مجاب و از اساتید محترم دانشکده داروسازی بودند) لطف داشتند و در یک حرکت قهرمانانه نشریه جعبه سیاه را نشریه‌ای «زرد» خطاب کرده و حسابی خود را در دل سپاه ابرهه جا کردند و ما نیز در جوابشان اذعان داشتیم که انشالله شماره بعدی را به خاطر ایشان «صورتی» چاپ خواهیم کرد و به قول خود نیز وفا نمودیم.

رسانه‌های میلی و فرمایشی برای انتشار نداریم و بدون ذره‌ای تبلیغ از جانب دانشگاه، بیش از هر نشریه دانشجویی دیگری در دانشگاه (که غالباً بودجه‌های کلان از معاونت و یا نهادهای مستقل شبه نظامی دریافت می‌کنند) بازدید و بازخورد داشتیم.

البته بماند که دوستان به همین‌ها بسنده نکردند و نه تنها برخلاف نص صریح قانون، بودجه‌ای جهت چاپ فیزیکی نشریه در اختیار ما قرار ندادند بلکه حتی مدیریت امور فرهنگی جهت تقلیل فشارهای وارده از انتشار نشریه و سایر فعالیت‌های ما در کانال‌های رسمی معاونت فرهنگی امتناع ورزید و البته، بار دیگر نشان دادیم که نیازی به

و اما در نهایت از آنجا که **بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ**، رای نهایی به نفع جعبه سیاه صادر و ما مجاز به انتشار شماره دوم شدیم تا بار دیگر نشان دهیم همانگونه که پرندگان حق ابابیل، سپاه بی‌شمار ناحق ابرهه را در هم شکسته و **فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُولٍ**، اینجا نیز حق بر باطل پیروز شده و **جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ**.

سخن آخر:

دوستان و بزرگواران عزیز، ما سر دشمنی، نفرت و کینه با هیچ تشکل، نهاد، سازمان و فردی نداریم. اگر بنابر تداوم تکصدایی بود، انقلابی صورت نمی‌گرفت و اکنون نه من و نه شما اینجا حاضر نبودیم. توتالیتاریسم قصر جمشید است و سخت سست بنیاد، خیلی به آن تکیه نکنید و بگذارید همانگونه که بزرگان تن گفتند و گوش نکردید، صداهاى دیگر هم وجود داشته باشد که «پيروى ما آنچيزى نيست كه كسى در آن شكست بخورد، همه‌ی ما باید با هم کامیاب شویم، اگر چه برخی مژده‌ی این کامیابی را دیرتر درک می‌کنند.»

تو مستقلی از همه عالم
من مستقلم ز بند و ماتم ...



عدالت

بازداشت شارمین میمندی نژاد؛ مؤسس

محمد محسن بی غم



دبیر واحد فرهنگ و هنر انجمن اسلامی دانشجویان متحد

این روزها دوباره نام جمعیت امام علی (ع) بر سر زبان ها آمده است؛ اما این بار نه تنها تکرار این نام همراه با خوشی و زیبایی و لبخند نیست بلکه عجین با تلخی است. تلخی در بند بودن آزاده سرافراز، شارمین میمندی نژاد، مؤسس و بنیانگذار جمعیت امام علی (ع)، آن هم در دوران به اسم تحول و عدالت خواهی قوه قضاییه. جرمش به زعم کیهان و تسنیم و فارس و امثالهم، اولا اقدام بر علیه امنیت ملی، ثانياً ترویج فرهنگ التقاطی و ضد دینی و ثالثاً توهین به مقدسات مذهبی گفته شده است. اما نمی دانم چرا کلمه ای بهتر از حشویات برای این اتهامات پیدا نمی کنم. حال چرا حشویات...؟ بیایید از اولا شروع کنیم؛ یعنی اقدام بر علیه امنیت ملی: سالانه سازمان ها، ارگان ها و حتی افراد نسبتاً زیادی مثل بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی (ره)، ستاد اجرایی فرمان امام (ره)، بسیج و ... ردیف بودجه ای از بیت المال تحت عنوان و با هدف محرومیت زدایی و رفع فقر دریافت میکنند. حال اگر از خود مسئولین این نهاد ها از دوران انقلاب تا به امروز، سوالی خیلی ساده پرسیم که آیا با توجه به پتانسیل نهاد تحت مدیریتتان از عملکرد خودتان در رسیدن به هدف ایجاد جامعه منهای فقر راضی هستید یا خیر، بعید می دانم که اگر اهل انصاف باشند پاسخ مثبتی به این پرسش دهند. البته جواب با نگاهی به مناطق محروم، حاشیه شهر ها و حتی چهارراه های شهر خودمان بدست می آید که نه تنها در این ۴۱ سال انقلاب اسلامی به سمت فقرزدایی پیش نرفتیم، بلکه حرکت تماماً به سمت فقرزایی بوده است. حال در میان این کم کاری و افتضاح نهاد های مسئول، عده ای فرهیخته و دغدغه مند احساس وظیفه میکنند و با نام امام علی (ع) اقدام به احیای سنت علی (ع) می کنند و نیت پاک و خلوص نیتشان سبب جذب هزاران جوان داوطلب می شود و باعث نقش بستن لبخند های زیادی بر صورت مظلوم و زیبای کودکان محروم شد و می شود و خواهد شد. اما اگر بر این اقدامات که تماماً در جهت زیست بهتر و غنی تر کودکان این سرزمین و فراهم کردن آرامش روانی برای خانواده





جایی...؟

جمعیت امداد دانشجویی امام علی (ع)

بگویند و آن را برای مردم توصیف کند، اما خودش به عدالت رفتار نکند. به امید آزادی تمام محصورین به ناحق در بند.



▼ **شارمین میمنندی-نژاد؛ موسس جمعیت امداد دانشجویی امام علی (ع)**
که از تاریخ نوشتن این مقاله بیش از ۱۰۰ روز است که در بازداشت به سر می‌برد.

کرده و در جدیدترین افاضاتش هم گفته که خرج زندگی اش را با نام ویلا و آپارتمان تحت عنوان هدیه از دوستانش می‌گردد و امرار معاش می‌کند، که باید گفت: «ما کجاییم در این بحر تفکر، تو کجایی...»

بگذریم، سخن کوتاه می‌کنم که حرف بسیار است. ولی باید گفت که براساس خاصیت حاکمیت در کشورمان، فعالیت اجتماعی مستقل کم هزینه نیست و ۲۰ سال حضور مداوم جمعیت امام علی (ع) از حاشیه‌ای‌ترین نقاط کشور گرفته تا به همین گوشه‌های پایتخت و اقدام به فعالیت‌های گسترده فرهنگی، اجتماعی و آموزشی در جهت ترسیم جامعه‌ای منهای فقر، در کنار آسیب و رنج‌های جسمی و روحی این روزها، تمام داوطلبان این جمعیت به خصوص شارمین میمنندی-نژاد، پایه‌گذار این راه ماندگار، را بدل به جانبازان راه عدالت کرده است.

و سخن آخرم کلامی نورانی از امیر مؤمنان، علی (ع)، باشد که شاید مخاطب این روزهای این سخن بیشتر رو به قوه‌ای است که حال و احوالش با طبری‌ها عجین شده است:

حسرت دارترین مردم در روز قیامت، آن کسی است که سخن از عدالت

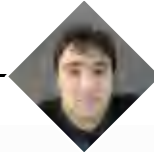
هایشان است، عنوان اقدام بر علیه امنیت ملی گذاشته می‌شود، باید برگردیم و رجوع کنیم به فهمان از کلمه امنیت. و میرحسین موسوی چه زیبا گفت که: «کافی نیست که دولت‌ها امنیت داشته باشند، بلکه ملت باید امنیت را احساس کند و امنیتی که متعلق به مردم است مهم‌تر از امنیت دولت و حاکمیت است.» با این اوصاف بهترین عنوان برای فعالیت ۲۰ ساله جمعیت امام علی (ع) چیزی به غیر از اقدام در جهت امنیت ملی نیست.

برویم به سراغ ثنایا و ثالثا؛ ترویج فرهنگ التقاطی و ضد دینی و توهین به مقدسات مذهبی: وقتی از ضد دین سخن بر زبان می‌آوریم، باید پیش از آن دین را معنا کنیم. دین ما، دین امیرالمؤمنین (ع) است. دین فردی که تمام سالیان زندگی خود را وقف راه محرومیت زدایی کرد و مظهر یگانه عدالت بود. حال سوال اینجاست که افترای ترویج فرهنگ ضد دینی از کجا و از چه ذهنیتی می‌آید؟ البته که اگر معیار دین و فرهنگ دینی برای بعضی دوستان که این تهمت‌ها را می‌زنند و حتی روی آنها پافشاری می‌کنند، آن عمامه به سری است که سالها از منبرش استفاده سیاسی و جناحی

قصه‌ی ما و آقای پرزیدنت!

فرزاد فراهانی

دبیر واحد سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان متحد



سکانس اول / بهار ۹۲ / تدبیر و امید

۴ سال از خرداد نحس ۸۸ گذشته و جمهوری اسلامی ایران تحت شدیدترین فشارهای تحریمی قرار دارد. حل و فصل بحران هسته‌ای به بن بست رسیده و شرایط در تعلیق کامل قرار دارد. سیاه‌ترین دوران تاریخ ۳۵ ساله جمهوری اسلامی در ۴ سال اخیر رقم خورده است. اکثر خیرخواهان کشور یا زندان هستند یا ممنوع تصویر یا ممنوع القلم.

رئیس جمهوری که اطاعت از او را همانند پیروی از امام زمان میدانستند و نامه‌هایش را با نامه پیامبر به خسرو پرویز مقایسه میکردند آنقدر طبل توخالی درآمده که حتی حامیان سرسختش هم توان طرفداری از او را نداشتند. آنکه ولایت مدارترین ولایت مدارها نامیده میشد و هزینه‌ها برای ماندنش کردند، ۱۱ روز خانه نشینی کرد و صدر تا ذیل نظام را به هیچ گرفت. و تمام این‌ها زمانی عجیب تر میشود که آن کسانی که درباره تمام این‌ها هشدار دادند، محصور شدند و وقیحانه آنکه، بانیان حصر آن را لطفی در حق محصورین میدانستند. چیزی شبیه به حرف‌های محمدرضا شاه درباره مصدق.

در چنین فضایی و درحالی‌که همگان پیش بینی انتخاباتی کم شور را میکردند، شوک اصلی را آیت الله جنتی و دوستانش وارد کردند «آیت الله هاشمی رفسنجانی رد صلاحیت شد». تیغ تمامیت خواهی آنقدر تیز شده است که حتی یار دیرین امام هم در دایره خودی‌ها قرار نمیگیرد اما هاشمی رفسنجانی (که دوست و دشمنش همه بر هوشمندی اش توافق دارند) ضربه اصلی را زد. او اعتبار رد صلاحیتش را تمام قد در اختیار روحانی قرار داد و در یک ائتلاف فراگیر، تمام اصلاح طلبان چپ تا اعتدالیون راست را زیر یک پرچم به صف کرد. شرایط پرونده هسته‌ای و رفتن ایران ذیل بند ۷ شورای امنیت، انتخابات یازدهم را تبدیل به رفراندوم هسته‌ای کرده بود. در این فضا حال مردی آمده است که کلیدی



در دست دارد. شعارش تدبیر و امید است و هدفش تعامل سازنده با جهان. او قول داده است با این کلید همه قفل‌ها را باز کند. قفل فرهنگ، قفل اقتصاد، قفل پرونده هسته‌ای و حتی قفل حصر.

برای مردم خسته از جور زمان راهی نبود مگر بخشش. آنها دوباره رای شان را به صندوقی انداختند که ۴ سال پیش درست پای همین صندوق‌ها به رای شان وفا نشد. حسن روحانی با ۱۸ میلیون رای انتخاب شد. او رئیس جمهور شد. حال او هست و مطالبات میلیون‌ها رای دهنده و در گام اول او باید با ۶ ابر قدرت جهانی بر سر میز مذاکره بنشیند و پیچیده‌ترین پرونده بین المللی ایران را حل و فصل کند.

سکانس دوم / آشتی با جهان / تابستان ۹۴

طی ۲ سال و نیم مذاکرات فشرده بالاخره در واپسین ساعات شب ۲۳ تیر، برجام به ثمر نشست. فدریکا موگرینی و محمدجواد ظریف جلوی دوربین‌ها آمدند و شروع به خواندن توافق هسته‌ای کردند. در خلال گفت و گوها، مذاکرات از ۲ سو مورد حمله واقع میشد. از یک سولابی های اسرائیلی و سناتورهای جنگ طلب آمریکا به ظریف و تیمش حمله میکردند و هجوم آن‌ها صبح فردا با سرمقاله های روزنامه کیهان کامل میشد.

همایش دلوپسیم، ترکیب کاملی از مخالفین حسن روحانی بود. نشان دهنده عزم راسخ مخالفین دولت که تا دندان مسلح شده بودند و قصد هیچگونه سازشی با

دولت نداشتند. مسیری که تا امروز ادامه پیدا کرده است. به هر حال دولت روحانی از آنجا که همچنان مقبولیتی نسبی نزد رای دهندگانش داشت (با وجود پشت گوش انداختن وعده هایش) توانست مخالفت های داخلی و خارجی را پشت سر بگذارد و برجام را به ثمر نشاند. تحریم های هسته‌ای به تعلیق درآمد و قفلی ۱۲ ساله شکست. مخالفین اما این پیروزی را بر نتابیدند و سعی داشتند تصویری کاملاً سیاه از برجام ارائه دهند و این تصمیم را فقط به دولت مربوط بدانند. البته ناگفته نیست که برجام تصمیم نظام بوده و هست. چه شروعش، چه امضایش، چه تصویب ۲۰ دقیقه‌ای اش و چه حتی آتش نزدنش. آنچه این گفته را تایید میکند تصویب برجام در

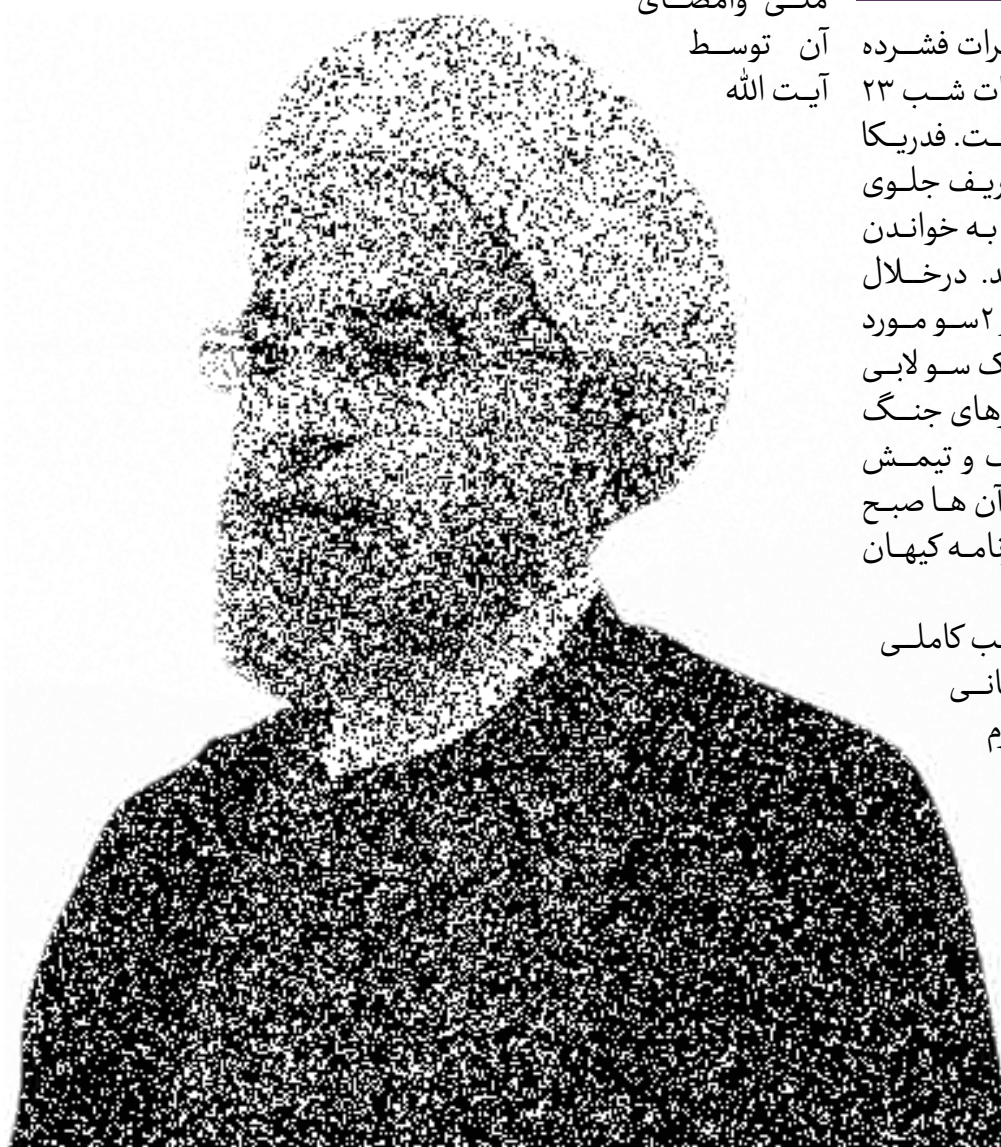
شورای عالی امنیت

ملی و امضای

آن توسط

آیت الله

خامنه‌ای است. در زمان تصویب برجام در مجلس نیز افرادی نظیر حمیدرسایی و مهدی کوچک زاده نقش اصغر حجازی (از اعضای دفتر بیت رهبری) را برجسته کردند و مهم ترین عامل تایید کننده خطبه نماز عید فطر چند روز پس از تصویب برجام است «گردش صنعت هسته‌ای ادامه خواهد یافت... امروز روی کاغذ آوردند و امضا دارند می‌کنند که حرفی ندارند. این معنایش چیست جز اقتدار ملت ایران؟» با امضای برجام، فصل جدیدی از روابط با جهان شکل گرفت و شکاف های سیاست داخلی عمیق تر شد.



سكانس سوم / زمستان ۹۴ و بهار ۹۵ /
سیلی های پیاپی به صورت دولت /

در کشاکش روزهای نهایی شدن اجرای برجام، خبر مهمی به جهان مخابره شد: حمله به سفارت عربستان همراه با عکس های آتش سوزی و غارت ساختمان سفارت. اتفاقی که منجر به قطع روابط ایران و عربستان و زیر سوال رفتن دستاوردهای بین المللی کشور شد. تحرکات مخالفین برجام در همین جا متوقف نماند. آزمایش های موشکی در هفته های پس از امضای برجام شدت بیشتری گرفت و رونمایی از شهرهای موشکی با تبلیغات گسترده در رسانه ها انجام شد.

اصلاح طلبان و اعتدال گرایان پس از ائتلاف موثر در سال ۹۲، برای مجلس نهم هم دست به ائتلاف زدند و توانستند به پیروزی نسبی در مجلس برسند که اوج کار آن ها

شکست دادن ۳۰ بر صفر لیست اصول گرایان با نفراتی شاخص همچون حداد عادل بود.

لیستی که صریحا انگلیسی خوانده شد، توانسته بود پدر خوانده های اصولگرایی را شکست دهد.

پس از این پیروزی حسن روحانی سخن از برجام ۲ زد. همچنین توییتی منسوب به هاشمی رفسنجانی منتشر شد که «دنیای فردا، دنیای گفتمان هاست نه موشک ها»

که البته به صورت رسمی تکذیب شد اما این باعث نشد، هاشمی و روحانی از ترکش ها در امان بمانند. سخنان آیت الله خامنه ای در نوروز ۹۵، تماما رویارویی با دولت و حامیانش بود؛ «بنابراین در قضیه هسته ای توافق شد و اسم این را گذاشتیم «برجام»؛ برجام دیگری در قضایای منطقه، برجام دیگری در قضایای قانون اساسی کشور؛ برجام ۲ و ۳ و ۴ و الی غیرذلک بایستی به وجود بیاید تا ما بتوانیم راحت زندگی کنیم.

این منطقی است که سعی می کنند این منطق را در بین نخبگان جامعه و از سوی نخبگان جامعه به افکار عمومی جامعه منتقل کنند. معنای این حرف چیست؟ معنای این حرف این است که جمهوری اسلامی از مسائل اساسی ای که به حکم اسلام و به حکم برجستگی های نظام جمهوری اسلامی پایینند به آنها است، صرف نظر کند؛ از مسئله فلسطین صرف نظر کند، از حمایت از مقاومت در منطقه صرف نظر کند» و یا «کسانی که می گویند دنیای فردا دنیای مذاکره است و دنیای موشک نیست، ناآگاه یا خائن هستند».

دولت حسن روحانی چندین ماه پس از اجرای نهایی برجام فهمید ماه عسلش تمام شده و روزهای سختی را پیش رو دارد.



حمله به سفارت عربستان سعودی - زمستان ۹۴ ▼

و حملات سهمگینی از سوی تمام نهاد های قدرت اعم از صدا و سیما روانه میشد.

در چنین فضایی روحانی مجبور شد صریحا با هسته سخت قدرت سرشاخ شود. او دوباره از ناحیه کوی دانشگاه و نقش قالیباف در آن به وی ضربه زد. ریسی را متهم به استفاده از نهادهای حاکمیتی کرد و نقش او را در قوه قضاییه و اتفاقات تابستان ۶۷ برجسته کرد. او همچنین به نهاد های نظامی حملات بی سابقه ای کرد و فریاد میزد

« به پادگان برگردید و در پادگان ناهار چرب ندهید ». حملاتی که حتی تا بعد انتخابات نیز ادامه پیدا کرد با مطرح کردن کلیدواژه دولت تفنگدار.

مواضع تند و تیز روحانی ، عموم جامعه را به این نتیجه رساند که انگار برای تغییرات عمیق بهترین زمان است و این تغییرات در گروی ابقای روحانی است و البته که رقیبان روحانی نیز به قدر کافی ترسناک بودند تا مردم به انتخابشان مطمئن باشند. مردم با شوقی بیش از انتخابات ۹۲ و با افزودن ۶ میلیون رای به سبد روحانی، او را مامور کردند تا مطالباتشان را وصول کند و جلوی اقتدارگرایی بایستد.

ثبات نسبی اقتصاد، بهبود روابط خارجی، باز شدن محدود فضای اجتماعی و دانشگاهی و رقیبان به شدت ترسناک، برگ های برنده روحانی در انتخابات ۹۶ بودند. مردمی که اکثر خواسته هایشان (اعم از رفع حصر، تغییر فضای پلیسی- امنیتی دانشگاه، تقویت جامعه مدنی و آزادی مطبوعات) روی زمین مانده بود، برگ های برنده روحانی را دلیلی برای حضور دوباره در انتخابات دیدند. ایده اصلی این بود که روحانی در ۸ سال اول سیاست خارجی را فتح کرده و حال زمان هجوم به ارکان استبداد داخلی است. اما همه در یک چیز اشتباه کرده بودند؛ برآورد قدرت رقیب و اینکه پیروزی در انتخابات تضمین کننده موفقیت نیست.

رفتار قطب مخالف روحانی در انتخابات ۹۶ را میتوان تصویری کامل از پوپولیسم وطنی دانست. وعده یارانه یک میلیون تومانی، شعارهایی عوام فریبانه، خرج کردن از نام امام رضا (ع) در تبلیغات، بی اخلاقی در مناظره و روی آوردن به روش های احمدی نژادی بخشی از رفتارهای تبلیغاتی ریسی و قالیباف بودند. حمله به روحانی همه جانبه بود. روزی چند حمله گاهی با رمز ۲۰۳ و گاهی با سواستفاده از اتفاقات معدن یورت. از طرفی نظرسنجی ها برای روحانی امیدوارکننده نبود

تشییع جنازه میلیونی برای مردی که سیاستمداری در خونش بود. درباره هاشمی پیش از ۸۸ اختلافات زیاد است اما کمتر کسی است که هاشمی بعد ۸۸ را ستایش نکند. او کنار مردم ماندن را انتخاب کرد و تشییع پیکرش آخرین دستاوردش بود. اما در میان جمعیت کسی است که از همه ناراحت تر است. بزرگترین حامی روحانی دیگر نیست و روزهای سخت تری در انتظار رییس جمهور است. آنهم در روزهایی که درگیری لفظی اش با قوه قضاییه بالا گرفته و برجام نتوانسته تمام دستاورد های اقتصادی اش را نشان دهد و نظرسنجی ها از افت محبوبیت اش خبر می دهند.





▼ روحانی‌ها تندترین مواضع علیه ارکان قدرت، با ۲۴ میلیون رای انتخاب شد. اما سوال اساسی این بود؛ روحانی تا چه زمانی می‌تواند در موقعیت فعلی بایستد؟

سکانس ششم / تابستان ۹۶ / تابستان داغ

فردای انتخابات رقابت برای همه تمام شده بود الا رقیبان روحانی. آن‌ها نه تنها شمشیرهایشان را در غلاف نکرده بودند بلکه آن را تیز تر کردند. حملات سنگین علیه دولت و رای مردم شدت گرفت. ابتدا رای مردم را به حلال و حرام تقسیم کردند و سپس در راهپیمایی روز قدس به وی حمله کردند. اوج موضع‌گیری علیه روحانی آن جایی بود که در جلسه مسئولین نظام با آیت الله خامنه‌ای، مخاطب باید نام گرفت که با خنده حضار همراه شد؛ «صحنه‌ای نمادین از جایگاه و اعتبار روحانی نزد حاکمیت.»

سپس در نماز عید فطر، مداحی پشت تریبون رفت و تا جایی که می‌توانست به رییس جمهوری فحش داد و کنایه زد. اتفاقی بی سابقه در

برای رهبری در امور سیاست خارجی و دفاعی - امنیتی تعیین شده است. در خصوص برخی وزارتخانه‌ها مثل علوم، آموزش و پرورش و ارشاد اسلامی، رهبر انقلاب اسلامی حساسیت‌هایی دارند، چراکه انحراف در آنها، موجب ایجاد انحراف در حرکت کلان کشور به سمت آرمانها می‌شود و نگرانی و مراقبت در خصوص حرکت عمومی به سمت آرمانها وظیفه قطعی رهبری است اما در انتخاب مسئولان این وزارتخانه‌ها، ورود نمی‌کنند»

به هر حال عملکرد ضعیف دولت در چالش کابینه، تغییر رویکردش در برابر هسته سخت قدرت و همچنین تند تر شدن تعامل حاکمیت با دولت، اولین جرقه‌های ناامیدی از دولت روحانی را زد.

تریبونی که به صورت سنتی عامل وحدت است و مسئولیت این تریبون بر عهده نهاد های حاکمیتی است. فشار تا حدی شدید بود که عده‌ای حتی گمان می‌کردند، حکم روحانی تنفیذ نشود.

در عرض چند ماه امیدها رنگ باخت به خصوص در چالش کابینه. حسن روحانی حتی اجازه معرفی وزیر زن پیدا نکرد و سهمی از کابینه به اقلیت هان داد.

همچنین اخباری منتشر میشد مبنی بر اینکه روحانی قبل از معرفی وزیر به مجلس، تاییدیه کابینه خود را از دفتر بیت رهبری می‌گیرد که پخش این خبر با واکنش دفتر بیت همراه بود «رویه ثابت در همه دولت‌ها، هماهنگی با رهبری در انتخاب وزیران دفاع، امور خارجه و اطلاعات بوده است، و این هم، حسب تکالیفی است که در قانون اساسی

سکانس هفتم / دی ۹۶ / مرگ برگرانی،
مرگ بر روحانی

مقابله با دولت بود اما فردای آن روز وروزه‌های بعد، در بیش از ۱۰۰ شهر کشور، تظاهرات شکل گرفت با کلید واژه ای کنایه آمیز «اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا». شعاری بی سابقه و نشاندهنده عبور نسل جدید جوانان از تمام مرزهای سیاسی داخل جمهوری اسلامی ایران. ۶ ماه پس از انتخاباتی پرشور، جوانانی خشمگین به خیابان‌ها آمده بودند. دیگر سیاستمداری را به رسمیت نمیشناختند و سال‌ها سرخوردگی و تبعیض را با صدایی بلند فریاد میزدند. در این بین بازنده اصلی اصلاح طلبان بودند. آن‌ها این جوانان را به رسمیت نشناختند و آن‌ها را به حکم کسانی دیدند که خوشی به دلشان زده و کرکس خطابشان کردند. همچنین جناب پرزیدنت که چند ماه پیش به پشتوانه این جوانان رای کسب کرده بود، کوچکترین توجهی به آن‌ها نکرد. عدم حمایت دولت از تظاهرات دی ماه چه ناشی از ترس بود چه ناشی از جهل، آغاز سقوط آزاد اصلاح طلبی و نهادهای انتخابی شد و امکان قدرت یابی اپوزیسیون خارج از کشور را فراهم کرد. تظاهرات مشهد یک چیز را به دولت اثبات کرد: «مخالفت رهايت نمیکنند».

دی ۹۶. به ناگاه در مشهد عده ای به خیابان‌ها ریختند و شعار مرگ دادند. مرگ برگرانی و مرگ بر روحانی. در سال‌های اخیر نام مشهد گره خورده بود با گروه‌هایی سر خود که به کنسولگری عربستان حمله می‌کردند و یا کنسرت تعطیل می‌کردند و یا سخنرانی لغو می‌کردند. گویی مشهد توسط والی مطلق العنان اداره میشد. نتیجه تظاهرات سازماندهی شده مشهد اما به آنچه هدف آنها بود محدود نماند. هدف آن‌ها صرفاً



سکانس هشتم / بهار ۹۷ / برجام پر

زیرشدیدترین فشار سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی قرار گرفت. ۶ ماه پس از آن تمامی تحریم‌های هسته‌ای بازگشت. حسن روحانی که سیاست داخلی را در دی ۹۶ باخته بود، حالا بزرگترین دستاوردش را هم برپا داشته میدید. روحانی تمام اعتبارش را خرج حفظ نظام در برجام کرد تا از دستاوردهای امنیتی سیاسی آن

دیوانه ای با موهای زرد جلوی دوربین آمد و ثمره ۱۵ سال دیپلماسی را پاره کرد و از برجام خارج شد. روزنامه کیهان از فرط شادی عنان از کف داد و فرمانده سپاه برای این خروج پیام تبریک فرستاد. کارزار فشار حداکثری آغاز شد و ایران

نثارمان میکردند اما او با قهقهه، ما را به صبح جمعه حواله میدهد. نوچه های دولتی و اصلاح طلبان حکومتی میگفتند او اختیار ندارد. خب پس مانده است چکار کند؟ مانده تا بیش از پیش ریاست جمهوری را تنزل دهد و باعث ریشخند شدن رای دهندگانش شود؟ یا دچار مازوخیسمی حاد است که دوست دارد تمام فحش ها را به جان بخرد؟ هر چه هست تا زمانی که باشد و چیز جدیدی نگوید مسئولیت زیادی دارد. آبان خونین، نتیجه اتحاد تمام ارکان نظام است. دست به دست هم دادند برای یک هدف؛ سرکوب مستضعف ترین و فقیرترین اقشار جامعه با عریان ترین شکل خشونت. و روحانی هیچوقت نمیتواند این ننگ را بشوید.

گران میشود؟ خیر گران نمیشود.

گران میشود؟ مردم عزیزمان مطمئن باشند گران نمیشود دولت برنامه ای برای گرانی بنزین ندارد. مردم خیالشان راحت باشد.

پنج شنبه شبی، بنزین گران شد. ۳ برابر. به یکباره. دیگر چه فرقی بین روحانی ومخالفینش هست؟ قبلی ها در برابر دوربین دروغ میگفتند اما روحانی با دوربین مردم را تهدید میکند. قبلی ها اس ام اس را قطع میکردند اما او اینترنت را قطع میکند. قبلی ها، حداقل خس وخشاک

او چند ماهی فرصت دارد تا با آغاز مذاکره ای، این بازی را خوب تمام کند. میزان موفقیت او در مذاکره ای احتمالی، میتواند کیفیت بقایش در صحنه سیاسی را نشان تعیین کند. امری که با توجه به موضع گیری های سیاسی رقیبانش سخت به نظر میرسد مگر آنکه شرایط کشور، ایجاب کند که گشایشی در روابط خارجی قبل از ۱۴۰۰ آغاز شود. اما زمان به عقب بازخواهد گشت. او امانت دار خوبی برای مردم نبود و شکست خورد. شاید رقیبانش بیش از اندازه قوی بودند اما او هیچگاه توان ۲۴ میلیون نفر را به رسمیت نشناخت.

اعتمادی در همه سطوح موج میزند و مردم به شوخی (یا به جد حتی) به هم میگویند هر چه این ها میگویند انجام ندهید. در بی اعتبار سازی نهاد های انتخابی و سقوط جایگاه آن، نقش حسن روحانی کمتر از رقبایش در دولت پنهان نیست. او با بله قربان گفتن و خیانت به رای مردم، خواست دل رقیبانش را به دست آورد غافل از اینکه آنها به بنی بشری رحم ندارند. او امروز، تهدید به اعدام میشود، ترسوی بی عمل خوانده میشود و تمام مشکلات کشور از ایران باستان تا امروز را به گردنش می اندازند و این ثمره پشت کردن به مردم است.

سکانس دهم / امروز / آخرش چی میشه؟

در واپسین ماه های ریاست جمهوری حسن روحانی همه چیز تعلیق شده است و همه منتظر انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نشسته اند. قیمت دلار به بیش از ۳۲ هزار تومان و سکه بیش از ۱۵ میلیون و پراید ۱۳۰ میلیون و.... رسیده است. آن کس که بگوید تمام مشکلات کشور صرفا در عملکرد دولت خلاصه میشود، یقینا خود را گول زده است. چنان اعتبارزدایی از تمام نهاد های کشور شده است که کوچکترین حرف مسئولین نظام، توانایی اقناع مردم را ندارد. بی



واگیر خشونت، قرنطینه‌ی فریاد

ترنج عباسی



دانشجوی دندانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

قرنطینه، خشونت خانگی علیه زنان در این ایام بیش از پیش گزارش شده است. آنتونیو گوترش دبیر کل سازمان ملل در روز ۱۲ فروردین ماه ۹۹ در مورد افزایش خشونت خانگی علیه زنان جهان در دوران قرنطینه به حکومت‌ها هشدار داد.

اما خشونت علیه زنان چگونه تعریف می‌شود؟...

مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ در اعلامیه‌ی «رفع خشونت علیه زنان» به عنوان اولین ابزار بین‌المللی که به این نوع خشونت پرداخت، تعریفی مشخص از خشونت علیه زنان ارائه داد. بر

جنبه‌های دیگر این خشونت را باید در زیر پوست چهره‌ی نمایان جامعه جست و جو کرد. هنگامی که سایه‌ی شوم این خشونت به درون خانه‌ی زنان نیز کشیده شده و آخرین پناهگاه آن‌ها برای آسایش را به عرصه‌ی ناامن تبدیل کرده است. خشونت‌ی که فریاد آن در پشت درهای بسته‌ی خانه‌ها مسکوت می‌ماند. این روزها نیز با شیوع بیماری کرونا و اعمال قرنطینه خانگی در اکثر کشور های جهان، زنان مانند سایر اعضای جامعه برای حفظ سلامت خود و در امان ماندن از کرونا زمان بیشتری را در خانه سپری می‌کنند. با دور هم جمع شدن اعضای خانواده در روزگار

حادثه‌ی اسدپاشی زنجیره‌ای به صورت دختران بدحجاب در اصفهان، سلب آزادی از حضور در اماکن عمومی نظیر استادیوم، اجبار در پوشش، اعمال قوانین تبعیض آمیز علیه زنان مانند ضرورت اجازه همسر برای خروج از کشور، دستمزد نابرابر به ازای کار برابر و ... نمونه‌هایی از خشونت آشکار علیه زنان در سطح اجتماعی است. خشونت‌هایی که از سوی سیاست‌های حاکم بر جامعه به زنان تحمیل شده و زندگی روزمره عموم آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد. اما تمام ابعاد خشونت علیه زنان به این بعد آشکار و عمومی آن ختم نمی‌شود،



اساس این تعریف «هرگونه عمل خشونت آمیز برپایه ی جنسیت که بتواند منجر به آسیب فیزیکی، جنسی یا روانی شود که شامل تهدید به این کارها، اعمال اجبار یا سلب مستبدانه آزادی (چه در اجتماع و چه در زندگی شخصی) می شود.» خشونت علیه زنان نامیده شد. این اعلامیه همچنین بیان داشت که این خشونت ها عموماً در نابرابری های جنسیتی میان زنان و مردان در جوامع ریشه دارد و بیشتر این خشونت از طرف مردان به زنان اعمال میشود. با افزایش روزافزون این خشونت ها در جهان در سطوح مختلف، توجه نهاد های بین المللی به این مسئله بیش از پیش جلب شده است، به گونه ای که در سال ۱۹۹۹ مجمع عمومی سازمان ملل روز ۲۵ نوامبر (۴ آذر) را روز جهانی رفع خشونت علیه زنان اعلام کرد. به طور کلی شایع ترین موارد نقض حقوق بشر در جهان مربوط به زنان بوده و زنان بیش از سایر افراد جامعه در معرض خشونت هستند. این خشونت به کشورهای خاصی در جهان محدود نبوده و تقریباً زنان در تمام کشورهای جهان نمونه هایی از خشونت را تجربه می کنند و به گفته دبیر کل سازمان ملل از هر سه زن در جهان یک زن خشونت جنسی یا جسمی را در طول زندگی خود تجربه می کند. اما شدت و نوع این خشونت ها و نحوه کنترل و رسیدگی به آن ها در کشورهای مختلف با توجه به وضعیت فرهنگی و اقتصادی کشورها و مدیریت و برنامه ریزی های اجتماعی از طرف دولت ها متفاوت است.

در جامعه ما...

جامعه ما نیز از این قاعده مستثنی

نبوده و با توجه به این تعاریف در جامعه ایران همه روزه شاهد جنبه های متعددی از خشونت می باشیم که به شکل آشکار یا نهان بر زندگی زنان سایه افکنده است. این خشونت ها از یک سو از طرف نهاد های حاکم بر جامعه از طریق وضع قوانین خشونت آمیز جهت اداره ی جامعه در راستای اهداف سیاسی و ارزش های عقیدتی بر زندگی زنان اعمال شده و از سوی دیگر در بطن جامعه و از طرف خانواده و نزدیکان جهت پابندی به بسیاری از آداب و رسوم و تعصب بر دسته ای از باورهای سنتی و مذهبی بر زنان تحمیل می شود. خشونت که در بیخ و بن جامعه زنان ایران ریشه دوانده و زدودن آن نیازمند توجه و تلاش عموم مردم و نهاد های مسئول و در راس اداره جامعه است. گاه این خشونت ها به قدری در تار و پود زندگی زنان تنیده شده که تشخیص آن ها نیازمند بررسی و توجه دقیق است، به گونه ای که بسیاری از زنان، خود، متوجه این خشونت ها نبوده و به آن ها عادت کرده اند، آن ها را طبیعی انگاشته و به عنوان بخشی از زندگی خود پذیرفته اند.

کرونا و افزایش خشونت

تقریباً در تمام طول مدت شیوع بیماری کرونا در جهان، ایران در بین کشورهای با بیشترین آمار مبتلایان به این بیماری قرار داشت. بحران کرونا در ایران موجب آسیب های متعددی در بخش های مختلف جامعه شده و مشکلاتی از قبیل

رکود اقتصادی، مشکلات معیشتی، بیکاری، نقص در بخش آموزش و... ایجاد کرد. بخش زیادی از تبعات ناشی از این بیماری در ایران متوجه زنان، به عنوان نیمی از جامعه شد. از جمله مشکلاتی که با شیوع بیماری کرونا گریبان گیر زنان ایرانی، خصوصاً زنان سرپرست خانوار شد، بیکاری بیش از پیش آن ها را می توان نام برد. هرچند که پیش از ظهور بحران کرونا نیز سهم زنان ایرانی تنها یک ششم از کل بازار کار ایران بود

دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، نیز از افزایش تعداد تماس‌ها برای گزارش خشونت با سامانه ۱۲۳ (اورژانس اجتماعی) در ایام قرنطینه می‌گوید. معصومه ابتکار، نیز هشدار داد: «مشکلات ناشی از بحران کرونا در این روزها می‌تواند بعضی از آسیب‌ها را افزایش دهد، از جمله آسیب‌های درون خانواده‌ها.» با توجه به این اظهارات، دولت از افزایش سه برابری خشونت خانگی می‌گوید، این درحالیست که نیروی انتظامی این آمار را رد کرده و سردار اشتری، فرمانده نیروی انتظامی بیان داشت: «خوشبختانه هیچ آمار قابل ملاحظه‌ای در این خصوص نداشتیم.» همزمان با درگیری و کشمکش برسر مسئله‌ی اثبات و انکار وجود خشونت خانگی در کشور به دلیل نبود آمار و ارقام دقیق در خصوص این موضوع، دولت آلمان اقدامات لازم برای پیشگیری و کاهش خشونت‌های خانگی در ایام کرونا را پیش گرفته بود. از جمله این اقدامات در آلمان که یکی از موفق‌ترین کشورها در مهار بحران کرونا به شمار می‌آید، می‌توان به در نظر گرفتن اماکن مخصوص برای اسکان افرادی که با خشونت خانگی مواجه‌اند اشاره کرد. همچنین وزیر امور خانواده این کشور بیان کرد: «هتل‌های خالی می‌توانند به روی زنانی که از خشونت خانگی گریخته‌اند گشوده شوند.» پلیس آلمان نیز دستور العملی صادر کرده است که بر مبنای آن اگر همسایگان از خانه‌ای صدای داد و فریاد شنیدند حتماً به پلیس اطلاع دهند. نخستین تنبیه در نظر گرفته شده برای شوهر خشونت ورز، اخراج از خانه برای

اقتصادی به طور انحصاری به زنان سرپرست خانوار تخصیص داده نشد. اما در روزگار قرنطینه، افزایش فشار اقتصادی و بیکاری در خانواده‌ها و وجود مشکلات معیشتی از یک سو و از سوی دیگر افزایش اصطکاک افراد خانواده در این ایام، موجب بروز شکل‌های تازه‌ای از خشونت در فضای خانه شد. به طور کلی آنتونیو گوترش در ۶ آوریل ۲۰۲۰ درخصوص افزایش خشونت‌های خانگی علیه زنان در جهان با گسترش ویروس کرونا اعلام کرد: «من از همه دولت‌ها می‌خواهم که در دوران کرونا ایمنی زنان را در اولویت قرار دهند.» او همچنین تشریح کرد که حمایت ویژه از زنان به معنای افزایش سرمایه‌گذاری در مراکز حمایتی و نهاد‌های جامعه مدنی و ساختن خانه‌های امن برای اسکان زنان در معرض آسیب است، و اطمینان از اینکه دستگاه قضایی مورد سوء رفتار را دنبال می‌کند. در ایران نیز گزارش‌ها حاکی از افزایش خشونت خانگی علیه زنان در دوران قرنطینه می‌باشد. بهزاد وحیدنیا مدیر کل مشاوره و امور خانواده از افزایش سه برابری اختلاف میان زوج‌ها در ایام قرنطینه خبر داد. ناهید تاج‌الدین، عضو فراکسیون زنان مجلس نیز اظهار کرد به طور کلی در سال‌های اخیر خشونت خانگی در ایران ۲۰٪ افزایش داشته و در ایام کرونا نیز شاهد شتاب چشمگیری در این افزایش می‌باشیم به طوری که در این ایام در اصفهان، خشونت خانگی طبق تحقیقات شکل گرفته ۲۶٪ نسبت به زمان مشابه سال قبل افزایش داشته است. محمود علی‌گو، سرپرست امور آسیب

و نابرابری در استخدام و پرداخت نا عادلانه دستمزد در صحنه‌های اقتصادی دیده می‌شد، اما با شیوع کرونا وضع از قبل هم بدتر شد. معصومه ابتکار مشاور رئیس جمهور در امور زنان و خانواده با ابراز نگرانی، در این خصوص می‌گوید: «دست کم ۱۲ هزار زن سرپرست خانوار بدون هیچ گونه پوشش حمایتی و بیمه‌ای زندگی می‌کنند و عواقب اقتصادی بحران کرونا می‌تواند وضعیت آن‌ها را بدتر از قبل کند.» به طور کلی سازمان برنامه و بودجه ایران برای حمایت خانواده‌های ایرانی در مواجهه با بحران اقتصادی پیش آمده در دوران کرونا در ۲۵ اسفند ۹۸، در ابتدای شروع قرنطینه اقدام به پرداخت وام یک تا دو میلیونی به ۴ میلیون خانوار با کسب و کار آسیب دیده و پرداخت کمک هزینه ۲۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومانی به خانواده‌هایی که به سبب شیوع کرونا متحمل ضربه اقتصادی شدند، کرد. درحالی که به دلیل تورم اقتصادی، خط فقر در سال ۹۸ به طور میانگین برای یک خانواده چهار نفره ۸ میلیون تومان در ماه اعلام شد و عملاً بسته‌های حمایتی ارائه شده از طرف دولت، گره‌ای از مشکلات اقتصادی خانواده‌ها باز نکرد. این درحالی بود که هیچ کمک

یک ماه است، که طی این یک ماه او موظف است تمام هزینه های زندگی زن و فرزندان را پرداخت کند. به جز آلمان در بسیاری از کشور های دیگر نیز اقدامات حمایتی برای زنان در مواجهه با خشونت خانگی در دوران کرونا پیش گرفته شده است. در حالی که در ایران نهاد های مسئول هنوز آمار دقیقی ندارند که به آن تکیه کنند و مانند بسیاری از بحران های مشابه در مورد زنان انکار وجود مسئله را به عنوان بهترین راه حل پیش گرفته اند. در ایران به جز معرفی سامانه تلفنی ۱۲۳ توسط معصومه ابتکار و هشدار او در مورد احتمال افزایش خشونت خانگی در این ایام، تقریباً هیچ ابزار حمایتی منحصر برای زنان در معرض خشونت در نظر گرفته نشد و بودجه ای به این موضوع تخصیص داده نشد.

کرونا، نمک بر زخمه کهنه ی خشونت...

زنان که سال هاست در جامعه ایران در قالب خانواده تعریف شدند و هویت مستقلی به عنوان نیمی از جامعه برای آن ها در نظر گرفته نشده است، مدت هاست که در جدال با خشونت های متعدد در جامعه ایران، تنها هستند و تقریباً از هیچ حمایت قانونی که از امنیت آن ها دفاع بکند برخوردار نبودند. نه تنها زنان در این مبارزه با خلاء قانونی مواجه اند بلکه در ایران در زمینه ثبت آمار خشونت علیه زنان هیچ نهاد و مرجع خاصی وجود ندارد. در شرایطی که حتی صدای فریاد زنان در مقابل خشونت شنیده نمی شود چگونه می توان انتظار حمایت و پشتیبانی از آن ها را داشت. در خانه های ایرانی، مدت هاست در سنت و مذهب و عقاید عمومی،

مردان به عنوان رئیس خانواده شناخته میشوند و زنان نیز به عنوان عنصری که پایه های خانواده بر آن بنا شده، مسئولیت حفظ بنیان خانواده را به دوش می کشند. در صورت تزلزل این بنیان انگشت اتهام همواره به سوی زنان نشانه می رود، که معمولاً متهم به نافرمانی از رئیس خانواده اند، حتی اگر روی صورت آن ها آثاری از کبودی دیده شود در بسیاری از موارد از طرف خانواده و نزدیکان می شنوند که حتماً مرتکب اشتباهی شدند که همسر خود را عصبانی کردند. این زنان نه تنها از طرف نزدیکان بلکه از طرف قانون نیز حمایت نمی شوند و به معنای واقعی باید «تنها» برای بازیابی امنیت خود مبارزه کنند. این روز ها نیز با قرنطینه شدن در کنار سایر اعضای خانواده زنان زیادی قربانی خشونت های روانی، جسمی یا جنسی اند. بسیاری از آن ها در خانه تحقیر شده و خود را موظف می دانند برای راضی نگه داشتن همسر یا گاهی فرزندان از حقوق اولیه ی خود بگذرند، برای خود هویت انسانی مستقلی قائل نبوده و تمام زندگی خود را در «رضایت اعضای خانواده» خلاصه می کنند و حتی از اینکه دچار خشونت اند آگاه نیستند. گاهی حتی این دسته از خشونت ها به قدری در قالب فکری جامعه به عنوان امری عادی و بعضاً ضروری تلقی شده که حتی زنان به منظور گنجیدن در چهارچوب این افکار و عقاید عمومی و حفظ «آبرو» خود دست به خشونت علیه خود می زنند. زنانی هم که در صدد بازپس گیری امنیت و استقلال از دست رفته خود هستند، خود را بی اندازه تنها حس می کنند و صدایشان به جایی نمی رسد. لازم به ذکر است مسئله نادیده

گرفتن امنیت زنان در مقابل انواع خشونت در ایران به پیش از بحران کرونا بر میگردد. در سال ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران قانون «حمایت از خانواده» اولین قانونی بود که با تغییر حکومت لغو گردید؛ این قانون که شامل قوانینی جزئی در حمایت از زنان نیز بود به دلیل مغایرت با قوانین شرعی، لغو شد. اما تا سال ۱۳۹۱ قانون جایگزینی برای پر کردن جای خالی این قانون ارائه نشد. با لغو این قانون تنها مرجع قانونی مرتبط باقی مانده، قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۴ بود که در حقیقت لغو قانون حمایت از خانواده و جایگزین نکردن آن با قانون جدید باعث شد قانون در این زمینه بیش از چهل سال به عقب برگردد. در سال ۱۳۹۱ نیز جمع زیادی از فعالین حقوق زنان به مواد قانون حمایت از خانواده جدید اعتراض کردند و آن را مخالف حقوق زنان دانستند. بر اساس قانون مصوب ۱۳۹۱، خانواده و حقوق مردان در اولویت قرار گرفته و تقریباً هیچ پوشش قانونی برای حقوق زنان در نظر گرفته نشد. در همین راستا و برای پر کردن این خلاء قانونی که در حمایت از زنان وجود داشت، لایحه ای تحت عنوان «تأمین امنیت زنان» از سوی دولت تقدیم قوه قضاییه شد و نزدیک به ده سال روی میز قوه قضاییه برای تایید انتظار کشید و پس از اعمال تغییرات بسیار، از ۹۲ ماده به ۵۲ ماده تبدیل شد و عنوان آن توسط قوه قضاییه به لایحه ی «صیانت، کرامت و تأمین امنیت بانوان در برابر خشونت» تغییر کرد. این لایحه مخالفت های بسیاری را نیز برانگیخت به گونه ای که زهرا آیت الهی، رئیس شورای فرهنگی اجتماعی زنان، این لایحه را «لایحه

ی حمایت از زنان روسپی نه عقیف» خواند و آن را منجر به فرودست شدن جایگاه مردان در خانواده دانسته بود. اما سرانجام پس از ده سال انتظار با اوج گرفتن خشونت ها در ایام کرونا و قتل های ناموسی و جنبش زنان برای آشکار کردن موارد تجاوز جنسی در ایران، ضرورت توجه به این لایحه مشخص شد و رسیدگی به آن در دستور کار دولت قرار گرفت. مواد این لایحه می کوشد برای تامین امنیت زنان بستری قانونی فراهم کند و بخشی از خلاء قانونی موجود در زمینه دفاع از حقوق زنان را پوشش دهد. این لایحه ضمن ارائه تعریف روشنی از خشونت علیه زنان، آن را جرم انگاشته و مجازات های مشخصی برای فرد خاطی در نظر می گیرد. امید است که فرآیند تصویب این قانون و اجرایی شدنش به اندازه ی انتظار آن برای تایید توسط قوه ی قضاییه به طول نیانجامد و در پیچ و خم انتظار با گذر زمان به فراموشی سپرده نشود. نکته قابل توجه دیگر در خصوص خشونت خانگی علیه زنان در ایران آن است که همسرآزاری در قوانین جاری ایران جرم مستقل محسوب نشده و مجازات مشخصی ندارد؛ مگر در مواردی که خشونت موجب آسیب فیزیکی شدید شده باشد که در این صورت قوانین جمهوری اسلامی آن را در قالب

«ضرب و جرح» جرم انگاری می کند. نبود این دسته از قوانین حمایتی عرصه را برای همسران خشونت ورز باز کرده و آن ها با خیالی آسوده زنان را مورد خشونت های جنسی و روانی قرار می دهند. بحران کرونا و افزایش خشونت ها آینه ی آشکاری بود که خطرات ناشی از بی توجهی و سهل انگاری در خصوص امنیت زنان در ایران را منعکس کرد و به نهاد های مسئول در این زمینه هشدار داد که پیش از وقوع بحران باید بسترهای لازم برای کنترل و مدیریت آن فراهم می شد. پیش از شیوع ویروس کرونا و قرنطینه شدن زنان و هشدار های جهانی در مورد خشونت خانگی علیه زنان، در ایران آمار ها و گزارش ها در مورد این نوع خشونت تا جای ممکن انکار و مخفی می شد و صدای واضحی از وجود چنین دغدغه ای در میان زنان در جامعه شنیده نمی شد. برای مثال نتایج پژوهشی در سال ۱۳۸۳ که در ۲۸ استان انجام شد نشان می داد که ۶۶٪ زنان ایرانی دست کم یک بار در طول زندگی خود مورد «خشونت خانگی» قرار می گیرند. این پژوهش که در ۳۲ جلد کتاب و با عنوان «طرح ملی بررسی اشکال خشونت علیه زنان» انجام گرفته بود به نقل از شهین دخت ملاوردی معاون سابق رییس جمهور، در سال ۹۳ ناپدید شده

و هیچ نسخه ای از آن پیدا نشد.

کلام آخر...

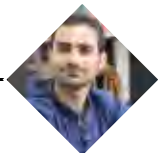
با وجود همه این گفته ها، اعتراضات و کشمکش ها، امروز زمان آن رسیده که مسئله حفظ حقوق زنان به عنوان یک دغدغه ی ملی به رسمیت شناخته شده و به جای نادیده گرفتن و انکار وجود مشکل، راه حل هایی عملی و راهگشا در مسیر دستیابی به مطالبات زنان در زمینه های حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ارئه شود. امروزه زنان برای حل مسائل خود نیازمند راهکار هایی اساسی هستند که به ترمیم پایه های ترک خورده ی جامعه زنان پردازد. کوتاه کردن شمشاد ها برای افزایش امنیت زنان در سطح شهر راهکاری اساسی به نظر نمی رسد! و کلام آخر آنکه... نادیده گرفتن زنان در جامعه ایران و نگاه حاکم بر جامعه به آن ها به عنوان جنس دوم در عرصه های اجتماعی تنها به حذف تصویر دختران از روی جلد کتاب های درسی بر نمی گردد و ما سال هاست شاهد تلاش ها برای حذف و سانسور زنان و مشکلات آن ها به عنوان تصویری امنیتی و سیاسی از صفحات مختلف جامعه هستیم.



خطاب به فعالین شکل‌های دانشجویی

پیاده‌نظام کشمکش‌های سیاسی نباشم!

سیامک برزیده



دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی شهیدبهشتی

از دانشجویان تحت تاثیر یک گفتمان حاکم بر جامعه، رشته‌های حوزه سلامت را انتخاب می‌کنند و در دانشگاه به دنبال موسیقی‌دان شدن، بازیگر شدن و ... می‌باشند.

بهتر و با کیفیت مطلوب تر نسبت به ارزش‌ها و فاکتورهایی که در جامعه وجود دارد و حتی با اشاره به تجربه تلخ شخصی که برگرفته از تحصیل در فضای دانشگاهی علوم پزشکی می‌باشد، می‌توان گفت بسیاری

دانشجو شدن برای مشتاقان علم با تصویرسازی‌هایی از آینده همراه است. آینده شغلی، آزادی عمل، جریان سازی اجتماعی، تاثیرگذاری در روند امور کشوری و از همه مهم‌تر فراگیری مهارت‌های لازم برای زندگی

هدف از ایجاد شکل‌های دانشجویی چیست؟

را در تولید محتوای فرهنگی در قالب تئاتر، فیلم کوتاه، تیزر، کارهای گرافیکی، هنرهای تجسمی، نشریات و ... و کنشگری‌های سیاسی با نامه‌نگاری، بیانیه، تجمع و مطالبات

زندگی کردن را کسب کنند و با توجه به هویت فعالیت شکل‌ها، دانشجویان می‌توانند به سه فعالیت بارز در آن فضا یعنی سیاسی، فرهنگی - هنری و صنفی بپردازند و علایقشان

مهم‌ترین هدف تشکیل شکل‌های دانشجویی، ایجاد فضای مناسب برای دانشجویان است تا بتوانند به نیازها و انتظاراتشان از دانشگاه پاسخ دهند و مهارت‌های لازم جهت

دانشجویی محقق شده است؟ دانشجوی امروز در فضاهای تشکیلاتی صرفاً به دنبال کسب مهارت است؟ اگر در جواب این سوال به صورت کیفی به واژه‌ی «بسیار کم» برسیم که می‌رسیم، آنگاه سوال مطرح می‌شود که سیستم‌های آموزشی، سیاسی و فرهنگی چه نقشی در این موضوع داشته‌اند؟ و سوال مهم‌تر، که دکتر بهشتی گفته‌اند که «دانشجو باید موذن جامعه باشد».

رسالت‌های دانشجویان و دانشگاه، ارتباط برقرار کردن عینی با جامعه است که ایجاد ارتباط عینی با جامعه می‌تواند هم آگاهی از مصائب و مشکلات جامعه را بالا ببرد و هم می‌تواند راهکار مناسب جهت آگاهی جامعه را برگزینند و به گونه‌ای ملایم‌تر در این شرایط امروزی می‌توانند سیستم را به نوعی خردورزی افلاطونی سوق دهند. اما سوال پیش می‌آید که تا چه اندازه هدف ایجاد تشکلهای

صنفاً بروز دهند و علاوه بر آن این فضا می‌تواند محلی برای آزمون و خطای دانشجویان نیز باشد. دانشجویان با توجه به نوع ارتباطی که با جامعه دارند و از سویی به واسطه‌ی حضور در دانشگاه و تمرین تمایز جایگاه حقوقی با حقیقی در کسوت فعال دانشجویی در تشکلهای می‌توانند پل ارتباطی مناسبی بین دایره‌ی انسانی تصمیم‌گیرنده کشور با آحاد مردم باشند و در یک شمای کلی می‌توان گفت که یکی از

به راستی دانشجوی امروز موذن جامعه است؟

ممیزی‌های غیرمعمول و محتاطانه، رمق و جانی برای فعالیت ندارد. اگر رواج تنبلی، اعتیاد، بی‌انگیزگی و ... در فضای دانشجویی امروز ملموس است، منشا آن را باید در سرکوب‌ها و شکستگی بی‌صدای استخوان‌ها و عدم آزادی عمل در فعالیت‌هایشان پیدا کرد.

اگر آینده کشور برایمان مهم است و می‌خواهیم که جامعه‌ای پویاتر داشته باشیم و سرعت حرکت به سمت پیشرفت و فتح قلّه‌ها را افزایش دهیم، باید تفکرهای مختلف دانشجویی را به رسمیت شناخت و به سلايق دانشجویان و تشکلهای مختلف با یک دید نگاه کرد.

اندکی دانشجو که همچنان اندک جانی برای فعالیت دارند، می‌شود. فضایی که در آن دانشجویان به تدریج به سمت باج‌گیری و باج‌دهی و متاسفانه برخلاف توصیه رهبری، پیاده‌نظام شدن جناح‌ها و جریان‌های سیاسی پیش می‌روند. نمی‌توان به دانشجویان تنها فضای فعالیت در چهارچوب‌های مدنظر خودمان را بدهیم و انتظار داشته باشیم جامعه‌ای پویا و به سمت پیشرفت داشته باشیم چرا که دانشجو در فضای دانشگاهی نقش تعیین کننده در آینده کشور و جامعه را برعهده دارد. دانشجوی امروز با خاطرات برخورد‌های ضربتی، سرکوب، حمله به فضای کوی دانشگاه، کرسی‌های آزاداندیشی و هم‌چنین مواجهه با

متاسفانه فضای آرام و به خواب رفته‌ی امروز دانشگاه نمی‌تواند ناظر بیرونی را به سمت کنشگری‌ها و هزینه‌های سنگینی که در سال‌های نه چندان دور پرداخته‌اند، سوق دهد. زیرا این فضا ناشی از به نتیجه رسیدن مطالبه‌گری‌های دانشجویان دیروز و فضای مطلوب کشور چه از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌باشد بلکه شدت استثناگرایی‌ها و امنیتی شدن فضا این نتیجه‌ی تلخ را به بار آورده است. رواج استثناگرایی سیاسی در فضای فعالیت دانشجویان منجر به رخوت، ناامیدی و انزوا، ایجاد شکاف عمیق بین حاکمیت و طبقه‌ی فرهیخته متصل کننده آحاد مردم به قشر تصمیم‌گیرنده و به تبع آن رادیکال شدن تعداد

اسید به اختیار!

امیرحسین صالحی

دانشجوی پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



می‌خواهد با این اقدامات از پیش برنامه ریزی شده برای ایجاد رعب و وحشت در دل مردم، مقابله کند و دست به افشاگری بزند.

در متن نامه آمده

در چندین نقطه کشور و به طور ویژه تهران و اصفهان شکل گرفت، که پاسخ بسان همیشه بود. دستگیری عده‌ای به جرم ارتباطشان با معاندین و البته متهم کردن اسراییل و انگلیس به دست داشتن در اسیدپاشی‌های اصفهان! آن روزها (مانند همین روزها)، گاف‌های رسانه‌ای خبرگزاری‌ها، به ویژه در مورد خاص خبرگزاری خوشنام «مهر»، از جمله اتفاقاتی بود که لبخندی تلخ به لب همگان می‌نشانده. این خبرگزاری در اقدامی عجیب تصویر علی جلالی، مدرس بین‌المللی و عضو هیات مدیره انجمن علمی استاندارد ایران، را به عنوان یکی از عوامل اسیدپاشی منتشر کرد. بعد از این گاف عجیب خبری، خبرگزاری «مشرق» در دفاع از خبرگزاری مهر، با تیتراژ «یک اشتباه فنی و آشکار شدن ماهیت ضدانقلاب» به استقبال این خبر رفت!

دکتر عبدالکریم سروش، در همان سال، طی نامه‌ای از حسن روحانی، رئیس‌جمهور، وقت،

«مسئله حجاب دیگر از حد تذکر گذشته است و، برای مقابله با بدحجابی، باید چوب‌ترا را بالا برد و از نیروی قهریه استفاده کرد»

این گفته‌های امام جمعه موقت اصفهان، سید یوسف طباطبایی نژاد، به موعده آذرماه سال ۱۳۹۰ است. حدود سه سال پیش از حوادث موسوم به «اسیدپاشی‌های اصفهان». حادثه‌ای که منجر به آسیب جدی دست کم ۴ نفر و مرگ یک نفر شد. هرچند تعداد قربانیان اسیدپاشی‌های سال ۹۳ در برخی منابع تا ۱۵ تن هم اعلام شده است. فاجعه اسیدپاشی‌های سال ۹۳ هنوز که هنوز است بدون هیچ پاسخ معینی باقی مانده. در همان روزها اخبار ضد و نقیضی از دستگیری عده‌ای منتشر می‌شد که نهایتاً از دل هیچ یک خبری قابل استناد بیرون نیامد.

به یقین بدون مدارک متقن نمی‌توان خطی مستقیم بین شخص طباطبایی نژاد و باقی ائمه جمعه، و عاملین این فاجعه رسم نمود. اما آنچه مبرهن است، این است که ثقل بالای کلمات این افراد باعث ناامنی روانی در سطح جامعه می‌گردد. مهم‌تر از آن، این جملات چیزی جز ماشه‌ای بر سلاح افراط عده‌ای تندرو نخواهند بود. به نوعی، آزادی بیان در کشور ما گویی تنها برای این قشر خاص به منصفه ظهور رسیده است و ایشان قادرند هر آنچه می‌خواهند بدون آنکه لحظه‌ای به نتایج آن بیندیشند، بگویند.

در پی وقایع اسیدپاشی ۹۳، اعتراضاتی

است که :

«اگر آقای خاتمی در دوران ریاستش یک حرکت پر برکت و نمایان و درخشان کرد، همان بود که در مقابل آدمکشان وزارت اطلاعات درّی نجف‌آبادی ایستاد، و از خانه بیرون نیامد تا وقتی که قاتلان «خودسر» قتل‌های زنجیره‌ای را بشناسد و بشناساند.

شما نیک می‌دانید که

«خودسرانگی» در کار نبود و آن قاتلان همه «حجت شرعی» داشتند و عزم و اراده وزارت اطلاعات بر حذف ناراضیان و دگراندیشان بود و آن ماجراهای شوم بسی پیش از آن و در دوران وزارت فلاحیان آغاز شده بود. پرونده‌ی آن جنایات را به دغلی تمام بستند و اقامت شهیدپرور را نامحرم دانستند و از دانستن اسرار آن محروم داشتند. شما در مقابل جنایات اسیدپاشان، به احترام زخم دیدگان و بیمناکان از ادامه این جنایات، و به حرمت سوگندی که یاد کرده‌اید، ساکت ننشینید ...»

قریب به ۹ سال پس از سخنان مزبور، طباطبایی‌نژاد در نطقی دیگر با اشاره به افرادی که اقدام به کشف حجاب و به گفته وی ناهنجاری می‌کنند، اعلام می‌دارد که «باید فضای جامعه را برای این عده که تعداد آنها هم کم است ناامن کرد و نباید اجازه داد به راحتی بیایند و در خیابان‌ها و پارک‌ها هنجارشکنی کنند.» البته اندکی بعد و احتمالاً در سایه و به مدد فضای نیمه باز پیش از انتخاباتی موجود در کشور، پایگاه اطلاع‌رسانی امام جمعه اصفهان این گفته‌ها را حاصل تفسیر به رای نا به جای رسانه‌ها می‌خواند. البته این پایان کار نیست و امام جمعه بجنورد، ابوالقاسم یعقوبی، در روز ۱۱ مهر سال جاری، بدحجابان را ویروس‌های غیر کرونایی خوانده و اقدام آنان را دهن‌کجی به شهدا تلقی می‌کند و درخواست ابراز حساسیت

مضاعف نسبت به آنان می‌نماید. مطابق رسم معمول و عادت مالوف، هیچ یک از مقامات اجرایی یا قضایی اقدام به موضع‌گیری علیه این سخنان نکرده‌اند و همین انفعال دستگاهی، باعث نگرانی‌ها مبنی بر تکرار فجایع سال ۹۳ شده است. این موضوع که شهروندان یک کشور نه تنها در عمده مواقع هیچ حمایتی از جانب مسئولین کشور خود نمی‌بینند بلکه سخنانی اغلب تهدید آمیز از آنان می‌شنوند بسیار جای تأمل دارد.

سخن پیرامون حجاب اجباری فراوان رفته است و می‌رود و پرداختن به آن در حوصله این مقال نمی‌گنجد. اما آن چه واضح است این است که وادار کردن افراد به رعایت اصولی خاص (هر اصلی که می‌خواهد باشد)، با دست یازیدن به قدرت ترس و دلهره، از پست ترین افعال بوده و نتیجه‌ای جز طغیان به همراه نخواهد داشت. مثال شاخصش، دین‌گریزی در خیل عظیمی از جوانان و نوجوانان کشور، در پی تبلیغات غیر اصولی و بعضاً ضد تبلیغ‌ها است.

در پایان این که اگر این چنین با دیده ترس به بدحجابی و بی‌حجابی زنان نگریسته شود و به مثابه یک خطر بالقوه تلقی گردد، خود نشان از نبود نشانی از تقوای قوت در آقایان دارد.

«و معمولترین شهرها اصفهان باشد و زنان اصفهان ستودنی‌اند به عفت و شرافت. به حسن آراسته، کلاه کوچکی بر سر دارند و زلف‌کان می‌آویزند این خلکان / وفیات الایان». خبری هم از اسید پاشی و طرح امر به معروف و نهی از منکر نبوده است.





روایت فقر!

فقر، اختلاف طبقاتی، سفره های خالی، کاهش توان خرید مردم، تورم، افزایش قیمت دلار و سکه، آمار بیکاری و ...

این ها همگی کلماتی هستند که هر روزه می بینیم و می شنویم اما تا چه اندازه درگیرشان شده ایم؟

تا چه حدی فقر را با گوشت و استخوانمان لمس کرده ایم؟ یا اگر ندیده ایم به چشم، تا چه حدی سعی کرده ایم بخاطر راهی به نام انسانیت درگیرش شویم تا کمکی کرده باشیم؟

شاید اغلب ما مردم هم مثل مسئولین فقر را فقط در لابلای روزنامه ها و شعار ها و حرف هایمان دیده ایم

شاید ماهم مثل مسئولین برخلاف نمایش ها و رول های تئاتر و حرف هایی که هر روز بازی اش می کنیم و می گوئیم داریم با فقر دست و پنجه نرم می کنیم، زیاد با دردی به اسم فقر آشنا نباشیم و بهشت زندگی مان فرسنگ ها دورتر از جهنمی به نام فقر باشد

من می خواهم این دوری را یکم نزدیک تر کنم

حداقل می خواهم برای یکبار هم که شده اینبار فقر را بجای اینکه پشت گوشی و فضای مجازی ببینید کاری کنم که دنیای فقر برایتان قابل لمس باشد

دنیای فقر و ثروت، یا به قول

معروف دنیای بالاشهر و پایین شهر،

بخواهیم از دنیا بالا شهر به سمت پایین شهر بیاییم شاید فقط ۲۰ دقیقه طول بکشد و ۴۰ کیلومتر فاصله باشد

ولی دنیاهاشان چطور؟ بین دنیایشان ۲۰۰ سال خاطره خوش و فرسنگ ها آرزو، فاصله است

دودنیایی ک با وجود صدها سال فاصله از جنس رفاه،

کهکشانی از تفاوت ها و شباهت ها و ... اند و در کنار هم ناگزیر، برای ادامه بقا مجبور به همزیستی شده اند و هر دو دنیا به یکدیگر محتاج اند

کارگری که به صاحب کارش محتاج است برای تامین نان خشک شب، زن و بچه اش

و صاحب کارش هم به کارگری از دنیایی سیاه محتاج است برای تامین نان تست و خاویار هشتمین نسل بعد از خودش

کارگری با جیب خالی و دستان پینه بسته که محتاج باور جیب های خالی توسط مسئول است و همان مسئول با جیبی پر که محتاج باور پینه پیدایش از طرف همان کارگر است.

تا بوده همین بوده

جنگل همیشه به حاکمی با فکر باز محتاج است و حاکم هم همیشه به جنگلی با افکار محدود در چنگش

در این ۳۰ کیلومتر دو دنیایی است که اجماعی از تضادها است

در بالا مردم خوب میخرند در پایین مردم خوب میفروشند در بالا از شکم سیری پالتویی چرمی را ۱۰۰ میلیون میخرند

در پایین هم برای همان ۱۰۰ میلیون کلیه می فروشند تا از گرسنگی نمیرند

اشتباه نکنید کلیه به اندازه یک پالتو چرمی ارزان نشده

بلکه این انسانیت است که خیلی وقت است چوب حراج برپیکرش زده شده،

در بالا آقازاده ای صبح تا شب در خواب است و به اسم ژنتیک ۷ نسلش هم تامین اند

در پایین ولی ۷ نسل باهم از صبح تا شب کار میکنند که از گرسنگی نمیرند و در آخر هم باز می میرند

آقازاده نصف شبی فریاد بزند میگویند عاشق است و احساسی این پایین پدری نصف شبی از شرمندگی جلوی بچه اش داد بزند می گویند باز بدمستی کرده است

در آن بالا شب بیداری برای دل و بخاطر قلب است

در این پایین شب بیداری ها بدای درآوردن خرج داروی قلب

در آن بالا حرف هایی که میزنند خوب است خوش است

در این پایین مولوی هم خواهد کلمه ای بگوید میگویند حرف باد هوا هست و لبانش را مهر و موم میکنند که لال شود

در آن بالایک از روشن فکران فریاد
لیقوم الناس بالقسط میزند
قسط ماهیانه گرانی اش را این پایین
می دهند
در آن بالا همه چیز خوب است
این پایین هم همه چیز فقط به
ظاهر، خوب است
نمی دانم چه بگویم ولی اگر امروزه
روز اینقدر فاصله بین چند وجب از
یک شهر وجود دارد
نشان می دهد ما سالهای سال از راه
آرمان های خودمان دور افتاده ایم
عمرهایمان را به خون شهیدهایمان
بدهکاریم
نشان می دهد ما آنچنان که می
نماییم نبوده ایم،
ما که فقط نوشتیم و نوشتیم و
نوشتیم
گرچه فریادمان به بالاها هیچوقت
نرسیده و نخواهد رسید
آخرین سنگر امیدمان حنجره ای
از طلا بود که شاید در بین عشق
و حال بالایی ها با صدایی آسمانی
گوشه ای از دردمان را هم بشنوند که
آن هم آخرین سنگرمان آسمانی
شد.

**از زمانی که هراس از نیش کژدم کرده ایم
مرگ خود را در حیات خود، تجسم کرده ایم**

**در جواب آن که با خنده سوار ملت است
هی سواری داده ایم و هی تبسم کرده ایم!**

**کدخدا و شیخ سیر و ما نه سیران در صفیم
چون رعایت پیششان ((حق تقدّم)) کرده ایم!**

**گاه وقتی از فشار ((فقر)) گم آورده ایم
چه دعاهای غلیظی راهی ((قم)) کرده ایم!**

**خویش با پای پیاده راهی آن جا شویم
اهل قم را رهسپار لندن و رُم کرده ایم!**

**تا نبیند هیچ کس این روی زرد و چشم خیس
پشت خود را لاجرم ما رو به مردم کرده ایم!**

**((تیر)) بعد از ((بهمن)) و ((اسفند))، می آید ز راه
((ما بهار خویش را این روزها گم کرده ایم))**

علی میری

شاعر:

دانشجوی رشته پرستاری

دانشگاه علوم پزشکی

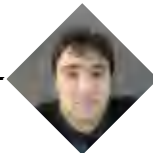
شهید بهشتی



مجلس انقلابی؟!

فرزاد فراهانی

دبیر واحد سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان متحد



روایت یک سروصدای آزاردهنده

به پاستور، حواله دنا پلاس را بدون نوبت و زیر قیمت بازار، به جیب زدند. نفر دوم لیست ۳۰ نفره شان در تهران علیه نفر اول لیستشان دست به افشاگری میزند و ۲۸ نماینده عضو توییتتر!!! طرح بستن فضای مجازی و ممنوعیت استفاده از شبکه های اجتماعی خارجی را امضا میکنند. این نوشتار، سعی خواهد کرد عملکرد چند ماهه مجلس یازدهم را بررسی کند. مجلسی که امیدواریم از زمان نگارش این مطلب تا زمان چاپ، دندان روی جگر بگذارد و دست گلی به آب ندهد. انشالله!

این مجلس حرف زدنش لرزه بر اندام مردم می اندازد. آن ها با شعار مبارزه با رانت، به مجلس رفتند ولی یواشکی ۱۵۰۰ تا واکسن گرفتند و تا وقت رسانه ای نشدن خم به ابروهایشان نیاوردند. با شعار شایسته سالاری به مجلس رفتند اما فردی را رییس دیوان محاسبات کردند که حتی صدای سوپر انقلابی هایی مانند جلیل محبی (دبیرستاد امر به معروف ونهی از منکر) و بسیج دانشجویی دانشگاه شریف هم درآمد. برای سامان دادن به بازار خودرو فریاد زدند اما به محض ورود

در شماره قبلی جعبه سیاه نوشتیم، مجلس انقلابی شاهد صحنه ها و طرح های خاطره انگیزی خواهد بود. جوهر نوشته هایمان خشک نشده بود که نمایندگان برای تحقق پیش بینی ما آستین هایشان را بالا زدند. الحمدلله مجلس یازدهم در تحقق هر وعده اش که مانده باشد، در سوژه دادن به جامعه پیشتاز بی رقیب میدان بوده است. توانایی نمایندگان مجلس، در پشت کردن به وعده هایشان حیرت آور است. حداقل مجلس دهم سکوتش روی اعصاب ملت بود اما

پا گذاشتن بر روی گلوی اینترنت و شبکه های مجازی

خب، نیازی به توضیح اضافه ای نیست. از جماعتی که همچنان در عصر حجر زیست میکنند و فکر میکنند با دستور و بخشنامه میشود جلوی گردش آزاد اطلاعات را گرفت، انتظاری نیست اما کاش از این به بعد منشن بازی هایشان را در کف تاملاین توییتر نبینیم.

درگاه های ورود و خروج پهنای باند ارتباطی با خارج از کشور به ستاد کل نیروهای مسلح سپرده شده و آمده که «حدود و ثغور وظایف با پیشنهاد ستاد کل نیروهای مسلح و با تصویب مقام معظم رهبری مشخص خواهد شد و در طرح ۲۰ ماده ای مجلس، هیاتی مسئول نظارت بر فضای مجازی شده اند و نوشته اند تمام پیام رسان های داخلی و خارجی باید فعالیت خود را هماهنگ با قوانین ایران کنند و عملکرد آنها به تایید این هیات برسد.

مجلسیان در اولین گام جهت بهبود معیشت مردم، تصمیم گرفتند که فضای مجازی را محدود کنند!! این که در این وانفسای کرونا و مشکلات اقتصادی و خشم جامعه، چه حاجتی به بستن فضای مجازی است، ما که نمیدانیم و یقیناً خود هم نمیدانند. امید که بالاسری هایشان بدانند. به موجب طرح پیشنهادی مجلس، استفاده از فیلتر شکن جرم تلقی شده و برای آن مجازات حبس و جزای نقدی در نظر گرفته شده است و مدیریت

شاسی بلند میخوام!!

که کوچکترین خطایشان از چشم مردم دور نمی ماند. آن هم مردمی که اکثریتشان در انتخابات شرکت نکرده اند و کوچکترین مشروعیتی برای مجلس قائل نیستن. این قاعده درباره ی واکسن های آنفولانزا هم صدق میکند. باید پرسید این چگونه انقلابی است که مدعیان انقلابی گری اش در دوران تحریم های کمر شکن، مشکلات شدید اقتصادی و اوج گیری کرونا، رانت واکسنی را نوش جان میکنند و تا نبود فشار افکار عمومی، حاضر به نپذیرفتن آن

که همه سرگرم دعوا بر سر ردنا پلاس بودند، نماینده قزوین از نوع اتومبیل مورد علاقه اش پرده برداشت و گفت: «دنا پلاس چیه؟ شاسی بلند میخوام». مسئله صرفاً دنا پلاس یا خارج از نوبت گرفتنش و یا حتی قیمت زیر بازار آن نیست. مسئله آن است که این بزرگواران آنقدر از ساده زیستی دم زده اند

چه باور کنید چه نکنید این تیتراژی خبرهایی بود که از مجلس بیرون آمد. در روزهایی



از الطاف همایونی متشکریم!



جناب بذریاش تشکر میکنیم. همینکه ایشان بر رعیت منت نهادند و از زندان انداختن آن ها اجتناب کردند، جای بسی مباحات و تشکر دارد. ما هم قول میدهیم یادمان برود که چگونه دانشجوی ترم ۲ معاون یک مرکز پژوهشی می شود و یا چجوری در ۲۷ سالگی مدیرعامل سایپا میشود. البته که ما پاسخ این ها را میدانیم و به خواننده ها هم توصیه میکنیم پاسخ سوالشان را در سال ۸۲ و در تجمع اعتراضی علیه حکم اعدام هاشم آقاجری بیابند.

بعد از جنجال ها بر سر مدرک مهر داد بذریاش و اعتراض به سابقه ناکافی اش برای ریاست دیوان محاسبات (استفاده از سابقه مسئول بسیج دانشجویی بودن برای سابقه کار)، مجلس، قدرتمندانه وی را بدون تحقیق کامل راجع به مشکلات و موارد پرونده اش، برای دیوان محاسبات انتخاب کرد. آقای بذریاش هم در راستای شفافیت، از چند خبرنگار فعال در اعتراضات به این انتخاب شکایت کرد و بولدوزر وار به پیش رفت. البته سپس فرمودند که در راستای پاسداشت آزادی بیان از شکایتش صرف نظر میکند. پس همگی از الطاف ملوکانه و همایونی

معاونت حقوقی مجلس یا بازوی سرکوب قالیباف؟

به هر حال شایسته است رییس تازه مجلس، پس از فراغت از سفرهای استانی که اصلا هم سفرهای تبلیغاتی و انتخاباتی نیستند!!، راجع به شکایتشان صرف نظر کنند

چرا هیچوقت رییس جمهور نمیشود. خدا روشکر قالیباف از تبعیض بیزار است و از خبرنگاران تمام طیف های سیاسی شکایت میکند. از وحید اشتري (عدالتخواهان) تا صدرا محقق (روزنامه نگار روزنامه شرق) از تیغ برخوردهای پلیسی قالیباف که این روزها به خاطر سفرهای استانی پر شمارش کمی خسته است، درمان نیستند. البته در این بین فراموش نکنیم قالیباف از میرسلیم شکایت کرده است که همین چند ماه پیش با او ائتلاف کرده بود و تحت لیستی واحد به مجلس رفته بودند.

معاونت حقوقی مجلس خبر داد که از ۴ نفر شکایت کرده است. **وحید اشتري، صدرا محقق، یاشار سلطانی و مصطفی میرسلیم!!** جرم؟ نظر دادن راجع به پرونده ای از شهرداری دوران قالیباف که نماینده مجلس (مصطفی میرسلیم) آن را به قوه قضاییه ارسال کرده و سخنگوی قوه تایید کرده است. باز حداقل جناب بذریاش ابتدا شکایت میکرد و میترساند و سپس به خاطر اعتقاد راسخش در پاسداشت آزادی بیان، شکایتش را پس میگرفت اما قالیباف تعارف را کنار گذاشته و نشان میدهد

پمپئو غصه نخور... مجلس انقلابی نهایت نمیگذارد!

۲ روز بعد از نشست شورای امنیت راجع به برجام و شکست آمریکا در آن جلسه، مجلسیان ظریف را به بهارستان کشیدند برای سوال و پس از یک ساعت سخنرانی نمایندگان، ظریف به پشت تریبون رفت تا به سوال ها پاسخ دهد اما نمایندگان با سوت و فحاشی از او استقبال کردند. خب انصافا این مرحله حتی برای مجلس اسراییل ویا دربار آل سعود هم قفل بود ولی به لطف رواداری و درک کردن امنیت ملی از سوی نمایندگان، همینجا در تهران

خودمون، مجلس یازدهم این قله را هم فتح کرد. همچنین در روزهایی که تحریم تسلیحاتی ایران بعد از ۱۵ سال، که به واسطه دست گل دوران احمدی نژاد، شکل گرفته بود از بین رفت، رییس کمیسیون امنیت ملی (مجتبی ذوالنوری) از اعدام رییس شورای امنیت ملی (حسن روحانی) حرف زد. الحق والانصاف قبول کنید که باید این سطح از صداقت آقای ذوالنوری را به فال نیک بگیریم. درمورد پایان تحریم تسلیحاتی، مردم

حق دارند بگویند که وقتی ما زیر فشار اقتصادی درحال له شدن هستیم، اسلحه به چکارمان می آید (البته که حرف درستی است اما ارزش این لغو تحریم بعدا مشخص میشود) اما مجلسیان که دم به دم از مقاومت حرف میزنند و در رویای حسینه کردن کاخ سفید هستند، که باید بیش از همیشه خوشحال باشند اما نیستند چون این اتفاق در دولت رقیبشان افتاده است و تمام فهم آن ها از امنیت ملی دقیقا همینقدر راست.

کلام آخر...

خب تقریبا برای اکثریت اثبات شده است که از این مجلس کاری بر نمی آید و فراتر از آن، اختیار خاصی ندارد. صریح تر بخوایم صحبت کنیم، افراد حاضر در مجلس از کم هوش ترین سیاستمدارهای ایران هستند. آن ها یا نمیدانستند یا دوست داشتند ندانند که پا در چه مسیری گذاشته اند. آخر کدام عقل سلیمی در زمانی که مجلس حتی در ذیل امور هم نیست و به روش های مختلف دور زده میشود، حاضر به پذیرفتن نمایندگی مجلس میشود؟ یا زمانی که بیش از ۵۵ درصد جامعه حاضر به مشارکت نمیشود، کدام انسان معقولی حاضر به کاندیدا شدن است؟ آن ها نه تنها وارد مجلس شدند، بلکه لاف های بسیار زدند و گرافه های بسیار گفتند. آن ها از استیضاح روحانی هم صحبت کردند و در رویای ساقط

کردن دولتش بودند. ولی هرکسی که کوچکترین اطلاعی از مناسبات قدرت داشته باشد، میتواند بفهمد که اساسا تصمیم برای استیضاح رییس جمهور در بهارستان گرفته نمیشود که نمایندگان بخواهند برای آن تصمیم بگیرند. به هر حال چیزی از عمر مجلس یازدهم نگذشته است و حتی حامیانش را دل سرد کرده است. آنها بیشتر حکم پرسنل مجلس را دارند تا نماینده واقعی مردم و احتمالا به خوبی هم از پس ماموریت هایی که حاکمیت به دوش آن ها خواهد گذاشت سربلند بیرون خواهند آمد. مهم ترین کارکرد این مجلس برای ساختار سیاسی کشور، یک دست کردن قدرت بوده است که به محض تشکیل، این امر حاصل شده است. نمایندگان فعلی مجلس

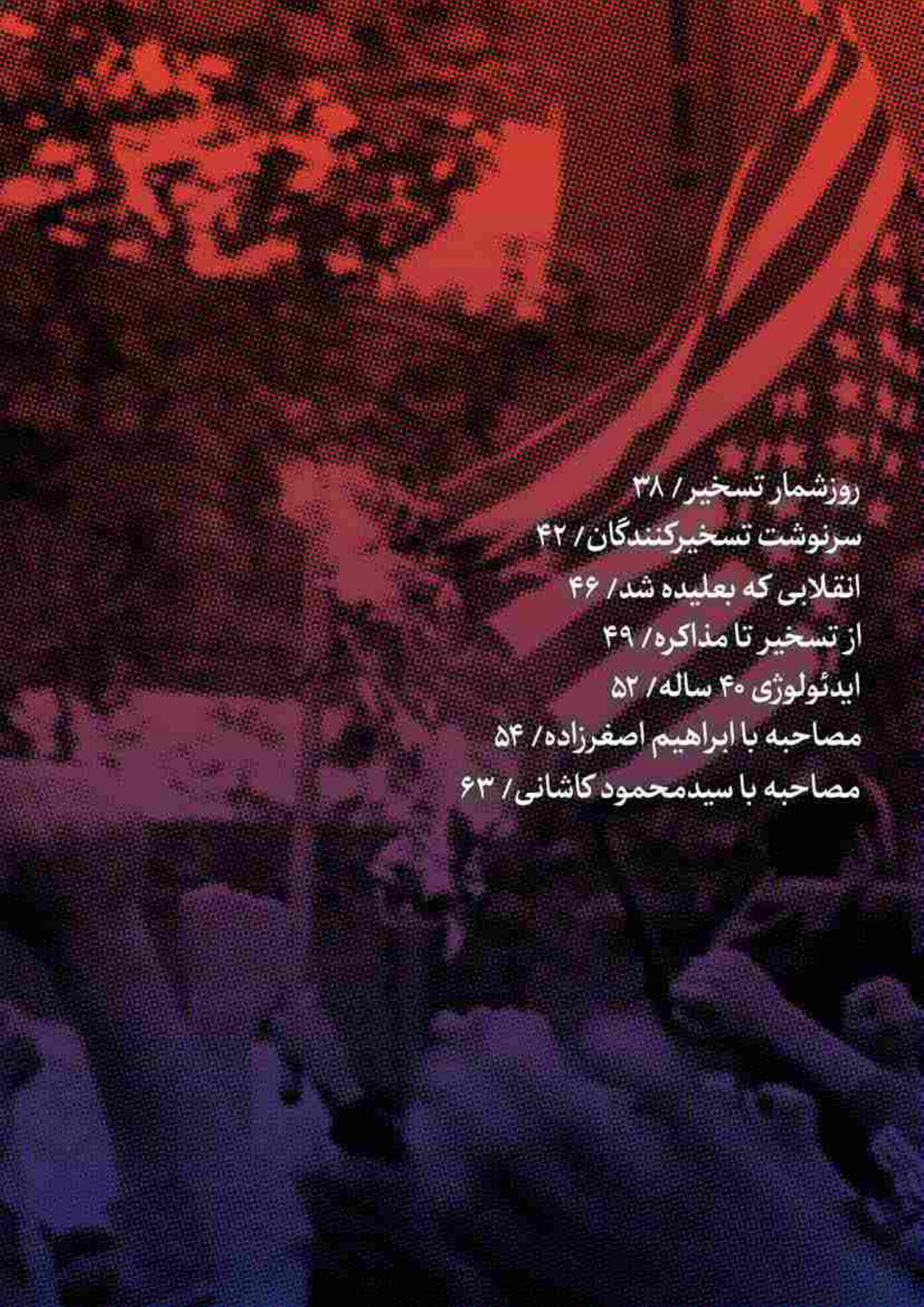
در زمانی برای کارزارهای انتخاباتی خود آماده میشدند که چیزی از آبان و دی ماه ۹۸ نگذشته بود و کوچکترین موضع گیری از آنها راجع به سرکوب آبان ماه و دروغ گویی راجع به هواپیمای اوکراینی شنیده نشده است. پس شوخی است اگر فکر کنیم که آن ها توان ایجاد تغییر در شرایط سیاسی کشور را دارند. دعوای درون مجلسی بین نادران و قالیباف و یا قالیباف و میرسلیم و چندین ماه بی صاحب ماندن کمیسیون قضایی مجلس خبر از بلبشویی عجیب در این مجلس میدهد. به هر حال امروز در بین حامیان این مجلس، سرخواستنش دعوای تمام حرف ها و وعده های پیش از انتخابات، چیزی جز سر و صدایی آزاردهنده نبود...



جنگ
سکول

پرونده ویژه

تسخیر سفارت آمریکا



روزشمار تسخیر / ۳۸
سرنوشت تسخیرکنندگان / ۴۲
انقلابی که بعلیده شد / ۴۶
از تسخیر تا مذاکره / ۴۹
ایدئولوژی ۴۰ ساله / ۵۲
مصاحبه با ابراهیم اصغرزاده / ۵۴
مصاحبه با سید محمود کاشانی / ۶۳

روزشمار تسخیر سفارت آمریکا

مهر ۱۳۵۱

→ ۳۰ مهر / October 22

ایالات متحده آمریکا شاه مخلوع ایران را به بهانه خدمات پزشکی و بیماری شاه در کشور می‌پذیرد.

آبان

→ ۱۰ آبان / November 1

مهندس بازرگان به همراه ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت با برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا دیدار می‌کنند.

→ ۱۳ آبان / November 4

حدود ۴۰۰ دانشجوی موسوم به پیرو خط امام (د.پ.خ.ا) در اعتراض به پذیرش شاه توسط آمریکا، سفارت آن را تسخیر می‌کنند و

→ ۲۳ آبان / November 14

به دستور کارتر، ایالات متحده آمریکا کلیه دارایی‌های رسمی ایرانی‌ها را در بانک‌های آمریکا توقیف می‌کند و واردات نفت از ایران نیز متوقف می‌شود.

→ ۱۵ آبان / November 6

دولت موقت استعفا می‌کند.

→ ۲۸ آبان / November 19

به دستور امام خمینی ۱۳ نفر از گروگان‌ها از جمله زنان و سیاهپوستان آزاد می‌شوند.

آبان

۸ آذر / November 29

ایالات متحده آمریکا از دیوان
داوری بین‌المللی «لاسه»
درخواست میکند که به پرونده
گروگان‌ها ورود کند.

آذر ماه

۲۲ آذر / December 13

امام خمینی اجازه حضور ناظران
بی‌طرف در تهران جهت نظارت
بر وضعیت گروگان‌ها را صادر
می‌نماید.

دی

۸ بهمن / January 28

شش نفر از گروگان‌های
آمریکایی که از تسخیر سفارت در
امان مانده بودند با پاسپورت
های جعلی و کمک سفارت
کانادا فرار می‌کنند.

بهمن ماه

۱۵ بهمن / February 4

حکم ریاست جمهوری بنی‌صدر
تنفید می‌شود. بنی‌صدر به
دانشجویان اشغالگر سفارت به
سختی حمله کرده و از آن‌ها به
نام «مخالفان دولت» یاد می
کند.

اسفند

۱۸ فروردین / April 7

کارت‌ر دست‌ور می‌دهد تحریم‌های جدید و سخت‌گیرانه تر اقتصادی علیه ایران اعمال شود و اعلام می‌کند که «مرحله بعد حملات نظامی خواهد بود.»

فروردین

۴ اردیبهشت / April 24

عملیات موسوم به « پنجه عقاب » توسط دولت آمریکا برای آزادسازی گروگان‌ها طراحی و اجرا می‌شود که به دلیل نقص فنی در صحرای طبس عملیات به شکست می‌انجامد و ۸ نفر از سربازان آمریکایی کشته می‌شوند.

اردیبهشت

خرداد

تیر

۵ مرداد / July 27

شاه مخلوع در یک بیمارستان نظامی در قاهره فوت می‌کند.

مرداد

۲۱ شهریور / September 12

مام خمینی برای آزادی گروگان‌ها چهار شرط اعلام می‌نماید .

شهریور

۳۱ شهریور / September 22

جنگ بین ایران و عراق رسماً اعلام می‌گردد.

مهر

۱۳

→ November 4 / ۱۳ آبان

همزمان با سالروز یک سالگی
تسخیر سفارت، رونالد ریگان در
انتخابات آمریکا پیروز می شود.

→ November 10 / ۱۳ آبان

مذاکرات دو طرف ایرانی به
نماینده‌گی بهزاد نبوی و آمریکایی
برای آزادسازی گروگان ها آغاز
میگردد.

آذر

۲۹

→ January 19 / ۲۹ دی

قرارداد الجزایر میان ایران و
آمریکا امضا می شود.

→ January 21 / ۱ بهمن

تمامی گروگان ها درست ۲۰ دقیقه
بعد از مراسم سوگند رئیس
جمهور تازه انتخاب شده آمریکا،
رونالد ریگان، آزاد می گردند.

۴۴۴

/ پایان ۴۴۴ روز گروگانگیری

سرنوشت تسخیرکنندگان سفارت

ابراهیم اصغرزاده مبتکر طرح حمله به سفارت



وی از رهبران دانشجویان پیرو خط امام، مبتکر طرح حمله به سفارت و از بنیانگذاران دفتر تحکیم وحدت بود. در دهه شصت قائم مقام فرهنگی موسسه کیهان شد و سپس معاونت روابط بین الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را در دوره وزارت سیدمحمد خاتمی برعهده داشت. بعدها نماینده دوره سوم مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰)، عضو شورای اول شهر تهران (۱۳۷۷ تا ۱۳۸۱) و عضو شورای سردبیری روزنامه سلام شد و مدتی دبیرکل حزب همبستگی و مدیرمسئول روزنامه همبستگی بود.

محسن میردامادی عضو شورای مرکزی دانشجویان پیرو خط امام



وی از رهبران دانشجویان و از بنیانگذاران دفتر تحکیم وحدت بود. سپس از اعضای هیئت موسس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و اولین معاون روابط بین الملل سپاه (۱۳۵۹) شد. سپس در سال ۱۳۶۳ معاونت سیاسی دادستانی کل را برعهده گرفت و بعدها استاندار خوزستان (۱۳۶۶ تا ۱۳۶۸) و نماینده مردم تهران و رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی در ششمین دوره مجلس شد. وی هم اکنون دبیرکل جبهه مشارکت، از مهمترین احزاب اصلاح طلبان ایران است.

عباس عبدی عضو شورای مرکزی دانشجویان پیرو خط امام



وی از رهبران دانشجویان حمله کننده به سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ و عضو شورای سردبیری روزنامه های سلام و صبح امروز و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی بوده است. عضویت در هیئت هفت نفره فارس، بخش اطلاعات خارجی دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری، مسئول دفتر پژوهش های اجتماعی در معاونت سیاسی دادستان کل کشور، معاون فرهنگی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری و عضویت در انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران از دیگر سوابق وی است.



معصومه ابتکار

مترجم دانشجویان پیرو خط امام

نیلوفر ابتکار معروف به معصومه ابتکار عضو شورای مرکزی دانشجویان پیرو خط امام و مترجم دانشجویان بود. او سپس طی سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ به تشکیل مؤسسه مطالعات و تحقیقات مسایل زنان اقدام کرد. ابتکار بعدها به عضویت کابینه سید محمد خاتمی، معاونت ریاست جمهوری و ریاست سازمان محیط زیست ایران درآمد و هم اکنون معاون امور زنان و خانواده رئیس جمهور است.



حسین شیخ الاسلام

حسین شیخ الاسلام از اعضای گروه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام بود. او سپس نماینده حوزه انتخابیه تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر در دوره هفتم مجلس شورای اسلامی شد و همچنین سفیر سابق ایران در سوریه بوده است. او مدتی مشاور علی لاریجانی (رئیس مجلس) و مدیرکل امور بین الملل مجلس شورای اسلامی و مدتی نیز مشاور وزیر امور خارجه بود. در خرداد ۱۳۹۷ در حکمی به سمت معاونت امور بین الملل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی منصوب شد و از اول دی ماه ۹۸ هم به عنوان معاون امور بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی انتخاب شد. حسین شیخ الاسلام در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۹۸ به دلیل ابتلا به کرونا ویروس در بیمارستان مسیح دانشوری تهران درگذشت.



حبیب الله بیطرف

بیطرف از اعضای شورای مرکزی دانشجویان بود و سپس در طول جنگ ایران و عراق به عنوان عضو رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فعالیت ادامه داد و در فاصله سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۸ استاندار یزد بود و سپس به مدت پنج سال، در سمت معاون آموزشی وزارت نیرو فعالیت داشت. در دولت‌های سید محمد خاتمی، به عنوان وزیر نیرو فعالیت می‌کرد. حسن روحانی، بیطرف را برای تصدی وزارت نیرو در دولت دوازدهم، به مجلس شورای اسلامی معرفی کرد، که موفق به کسب رای اعتماد از مجلس نشد. ریاست هیئت مدیره سازمان سازندگی و آموزش، عضویت هیئت مدیره شرکت توسعه منابع آب و نیروی ایران و ریاست سازمان نظام مهندسی استان تهران از دیگر سوابق اجرایی وی پس از تسخیر به شمار می‌رود.



رضا سیف الهی

وی عضو دانشجویان پیرو خط امام بود و سپس مدتی بعد مسئولیت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ریاست ستاد مرکزی سپاه و همچنین فرماندهی سپاه دوم سیدالشهدا را برعهده گرفت. او از ۱۲ فروردین ۱۳۷۰ فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی بود. سرتیپ سیف الهی در دوم مهرماه ۱۳۷۱ با حکم سید علی خامنه‌ای به سمت فرماندهی نیروی انتظامی منصوب شد. وی بعدها به عنوان معاون هماهنگ‌کننده مجمع تشخیص مصلحت نظام و سپس به عنوان معاون دبیر شورای عالی امنیت ملی مشغول به فعالیت شد.



سید محمد هاشمی اصفهانی

وی از دانشجویان پیرو خط امام بود که در همان وقایع با معصومه ابتکار آشنا شده و ازدواج کردند. بعدها در بخش خارجی و ضد جاسوسی، اطلاعات نخست وزیری مشغول به کار می‌شود و بعدها به وزارت اطلاعات می‌پیوندد و تا اواخر دهه ۶۰ در آنجا می‌ماند.



سید محمدرضا خاتمی

وی که از دانشجویان پیرو خط امام و برادر سید محمد خاتمی بود، بعد از وقایع تسخیر سفارت نماینده و سخنگوی مجلس ششم و مدتی معاون بهداشتی وزیر بهداشت شد. وی مدتی دبیرکل جبهه مشارکت و هم اکنون عضو شورای مرکزی آن است.



محسن امین زاده

محسن امین زاده پس از وقایع تسخیر سفارت مدتی مشاور وزیر امور خارجه علی اکبر ولایتی و مشاور بین‌الملل نخست وزیر میرحسین موسوی و مدتی نیز معاون مطبوعاتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی سید محمد خاتمی بود. وی سپس به مدت هشت سال معاون وزارت امور خارجه ایران در دولت سید محمد خاتمی بود.



رحمان دادمان

وی نماینده مردم تبریز در اولین دوره مجلس شورای اسلامی بود. در دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی ابتدا به عنوان معاون وزیر راه و ترابری و مدیرعامل راه آهن جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد. رحمان دادمان در ۲۷ اردیبهشت سال ۱۳۸۰ در حالی که بحث‌هایی پیرامون انتخاب وی به عنوان معاون اول جدید دولت سید محمد خاتمی در جریان بود، حین مأموریت در جریان سانحه هوایی کشته شد.



حسین دهقان

دهقان پس از تسخیر سفارت، فعالیت نظامی خود را از سال ۱۳۵۸ با عضویت در سپاه پاسداران آغاز کرد و در طول جنگ ایران و عراق از اعضای این نهاد بود. وی از ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹ جانشینی فرمانده نیروی هوایی سپاه و از ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۰ نیز فرماندهی نیروی هوایی سپاه پاسداران را برعهده داشت. او در فاصله سالهای ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ جانشین رئیس ستاد مشترک سپاه پاسداران بود. دهقان در دولت هفتم به عنوان قائم مقام وزیر دفاع و در دولت‌های هشتم و نهم؛ به عنوان معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران فعالیت می‌کرد. در دولت یازدهم، وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح بود و هم‌اکنون به عنوان مشاور فرمانده کل قوا (رهبر جمهوری اسلامی ایران) در صنایع دفاعی فعالیت می‌کند.



حسین کمالی

وی از دانشجویان تسخیرکننده سفارت بود و بعد از آن، هشت سال وزیر کار و امور اجتماعی در کابینه اول و دوم اکبر هاشمی رفسنجانی و چهار سال در کابینه اول سید محمد خاتمی بوده است. او نماینده مردم تهران در سه دوره اول مجلس شورای اسلامی و در آن زمان دبیرکل خانه کارگر نیز بود. وی تا پایان عمر هاشمی رفسنجانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام مشاور او بود. وی اکنون دبیرکل حزب اسلامی کار و رئیس خانه احزاب ایران می‌باشد.



عزت الله ضرغامی

وی برای مدت ۱۰ سال، در فاصله سالهای ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۳ ریاست سازمان صدا و سیما را برعهده داشت و معاونت امور سینمایی وزارت ارشاد در دوران مدیریت علی لاریجانی و مصطفی میرسلیم در این وزارتخانه و نیز معاونت صداوسیما در امور استان‌ها، امور حقوقی و مجلس، در دوران ریاست لاریجانی بر این سازمان را برعهده داشت.





تصویر: برگزاری نماز جماعت مقابل درب اصلی سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸.

انقلابی که بلعیده شد!

محمد مهدی رهجو



دبیر مجمع اسلامی دانشجویان علوم پزشکی شهرکرد

بود و پس از تصمیم دولت بریتانیا به عدم اعطای پناهندگی سیاسی به او، برای درمان به مکزیک رفت. با وخیم شدن حال جسمانی شاه در خارج از کشور، دولت آمریکا علی‌رغم وجود برخی مخالفت‌ها در میان مقامات این کشور، اجازه ورود شاه از مکزیک را می‌دهد و شاه در نیویورک در یک مرکز درمان سرطان بستری می‌شود. بروس لینگن، دیپلمات آمریکایی و هنری پرشت، مسئول وقت میز ایران در وزارت خارجه آمریکا، به دولت آمریکا توصیه کردند که پذیرش شاه به خاک آمریکا را به تعویق بیندازد. آنان معتقد بودند که پذیرفتن شاه،

خیابان تخت جمشید که بعد ها به خیابان طالقانی تغییر نام داد حمله کرده و سفارت را برای مدتی اشغال می‌کنند که با تلاش دولت موقت مهدی بازرگان در نهایت از سفارت خارج می‌شوند. ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت به سفیر وقت آمریکا در تهران اطمینان داد که امنیت سفارت آمریکا از آن به بعد تضمین خواهد شد. اما جرقه‌های حمله به سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام با پذیرش شاه مخلوع در خاک آمریکا زده شد. شاه پس از اقامتی کوتاه در مصر، مدت کوتاهی هم در مراکش و باهاما

در این نوشتار قصد دارم به این موضوع بپردازم که اشغال سفارت آمریکا چه تصویری از انقلاب ۵۷ در رسانه‌های بین‌المللی ایجاد کرد. تصویری که تا حد زیاد باعث تغییر تصور جهانیان از انقلاب ایران شد. در ابتدا اشاره ای کوتاه به علت تسخیر سفارت آمریکا و وقایعی که به دنبال آن ایجاد شد می‌کنم. شاید کمتر کسی بداند که سفارت آمریکا پیش از اشغال به دست دانشجویان پیرو خط امام یکبار دیگر هم مورد حمله قرار گرفته بود. در تاریخ ۲۵ بهمن ۵۷ یک گروه مسلح از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به سفارت آمریکا در

کار مردمی بود نه حکومتی». از سوی دیگر علاوه بر آیت الله خمینی، دولت موقت نیز از این تصمیم دانشجویان پیرو خط امام مطلع نمی شود. این امر ریشه در دیدار مهندس بازرگان با برژینسکی در سفر الجزایر داشت. مهدی بازرگان، نخست وزیر موقت ایران به همراه ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت و مصطفی چمران، وزیر دفاع دولت که برای سالگرد انقلاب الجزایر به این کشور سفر کرده بودند، تقاضای ملاقات با زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا را مطرح می کنند و به مدت یک ساعت و ۲۵ دقیقه با او دیدار می کنند. انتشار این خبر در ایران موجب اعتراض «انقلابیون» شد. آقای بازرگان به دانشجویان معترض به بی عملی دولت موقت توصیه می کند که

مختلف که تعداد قابل توجهی از آنان دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک تهران بودند، در یکی از کوه های اطراف تهران گرد هم آمده و تصمیم می گیرند که در اعتراض به ورود شاه به آمریکا دست به اقدام اعتراضی خاصی بزنند، همین دانشجویان بعداً در جریان اشغال سفارت، رهبری ماجرا را برعهده داشتند. دانشجویان مدافع اشغال سفارت آمریکا، نقشه خود را با محمد موسوی خوئینی ها، مطرح می کنند و وی می گوید: «به عنوان اعتراض دانشجویی می تواند محلی داشته باشد»، آقای موسوی خوئینی در پاسخ به درخواست دانشجویان برای اطلاع دادن برنامه آنان به آیت الله خمینی نیز با آن مخالفت می کند و استدلال می کند: «اگر به امام گفته شود این حرکت دانشجویان به کار حکومتی تبدیل می شود، در صورتی که تسخیر سفارت آمریکا

موجب تضعیف روند عادی سازی روابط ایران و آمریکا خواهد شد و بهانه لازم را برای تندروها برای سقوط دولت بازرگان فراهم می کند. لینکن معتقد بود که این امر موجب سقوط سفارت آمریکا در ایران و به گروگان گرفتن اعضای آن خواهد شد. در تاریخ اول آبان ۱۳۵۸، ۳۰ هزار نفر از مردم تهران در مقابل سفارت آمریکا تجمع می کنند و نسبت به اجازه ورود شاه به خاک آمریکا اعتراض کرده و خواستار استرداد وی می شوند. نیروهای چپ معتقد بودند که دولت موقت و وزیر خارجه اش تلاش لازم برای متقاعد کردن آمریکا در نپذیرفتن شاه را انجام نداده و دانشجویان موسوم به خط امام نیز دولت را به همراهی با آمریکا متهم می کردند. چهار روز پس از ورود شاه به آمریکا حدود ۸۰ دانشجو از اعضای انجمن های اسلامی در دانشگاه های



تصویر: جمعی از تظاهرات کنندگان مقابل درب سفارت که صفحه اول روزنامه «جمهوری اسلامی» را در دست گرفته اند و خواستار محاکمه گروگان ها هستند.

به خانه بروند و اعتراض نکنند. دانشجویان نیز به این جمع‌بندی می‌رسند که «مشی دولت خیلی با فکر انقلابی همخوانی ندارد» و بدین ترتیب دولت در جریان برنامه آنان برای اشغال سفارت قرار نمی‌گیرد. در نهایت ساعت ۱۰ صبح روز سیزدهم آبان ۱۳۵۸ حدود ۴۰۰ نفر در حال تظاهرات در خیابان طالقانی به سمت سفارت آمریکا می‌روند و برخی از آنان از دیوارهای سفارت بالا رفته و وارد محوطه سفارت می‌شوند. ماموران حفاظت سفارت، به سوی مهاجمان گاز اشک آور شلیک می‌کنند، اما ورود دانشجویان موسوم به خط امام به داخل سفارت ادامه می‌یابد. کلانتری و نیروهای کمیته حفاظت از ساختمان‌ها، به محل حادثه اعزام می‌شوند اما پیش از رسیدن آنان دانشجویان که بازوبند و عکس آیت‌الله خمینی در دست دارند وارد زیر زمین سفارت شده‌اند. دانشجویان خواستار استرداد محمدرضا پهلوی بودند که در آن زمان در نیویورک بستری بود. و در نهایت ۶۶ دیپلمات، کارمند و تفنگدار دریایی آمریکا را گروگان می‌گیرند و این گروگان‌گیری تا ۴۴۴ روز ادامه پیدا می‌کند. ادوارد سعید مستشرق فلسطینی الاصل پیرامون این واقعه می‌نویسد: «ماه‌های طولانی بخش اصلی اخبار رسانه‌های آمریکایی درباره‌ی گروگان‌گیری بود. کانال تلویزیونی ای.بی.سی آخر شب‌ها برنامه‌ی ویژه‌ای به نام «آمریکای گروگان» پخش می‌کرد. والتر کرانکیت در شبکه‌ی سی.بی.اس هر شب تعداد روزهایی که گروگان‌ها

در اسارت بودند را یادآوری می‌کرد؛ مثلاً «روز دویست و هفتادم». برنامه‌های سه دقیقه‌ای درباره تاریخ اسلام، مرور پرونده‌ی پزشکی شاه و... برنامه‌هایی بود که به مخاطب آمریکایی اطلاعاتی درباره‌ی دین و فرهنگ اسلامی می‌داد که چیزی بیش از یک برداشت ناقص و نادرست نبود. در این برنامه‌ها مردم ایران همواره به صورت افرادی مبارز، خطرناک و ضدآمریکایی مطرح می‌شدند.» در صورتی که یکسال قبل مردم ایران با رقم زدن انقلاب ۵۷ تصویر کاملاً متفاوتی از خود در رسانه‌های بین‌المللی به نمایش گذاشتند که یرواند آبراهامیان به همین مسئله اشاره می‌کند: «شرق‌شناسان جمعیت‌های خاورمیانه‌ای را همواره اسلام‌گراهایی ستیزه‌جو، متعصبانی دیوانه، مجانینی بدوی، بیگانه‌هراس‌هایی بددل و بنیادگراهایی خشمگین تصویر می‌کنند که راهبرشان، اگر عقده روانی طلب خودکشی از طریق شهادت نباشد، عقده‌ی آدم‌کشی است.» اما او از انقلاب ایران نمونه‌هایی ذکر می‌کند که این ذهنیت را تغییر می‌دهد: «تظاهرکنندگان در تهران حرکت می‌کردند، به شیشه‌ی بانک‌ها سنگ می‌زدند، اما نزدیک بیمارستان‌ها صدای‌شان را پایین می‌آوردند تا باعث اذیت بیماران نشوند... مغازه‌دارها شیرینی و آب پخش می‌کردند. گل فروش‌ها میخک می‌دادند تا تظاهرکننده‌ها بتوانند آن‌ها را به سربازان بدهند. مردم به بانک صادرات سنگ می‌زدند اما دست به پول‌های نقد توی شعبه نمی‌زدند.» او با

اشاره به خشونت‌های محدود از سوی مردم می‌نویسد: «با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب، در انقلاب ایران تمایل جمعیت به رفتارهای آرام و مسالمت‌آمیز بود.» ویژگی‌هایی که آبراهامیان از انقلاب ۵۷ ذکر کرد توجه رسانه‌های بین‌المللی و متفکرانی مانند فوکو را نیز به خود جلب کرد. اما وقوع گروگان‌گیری در سفارت آمریکا این تصویر را به طور کلی تغییر داد. ادوارد سعید پیرامون این مسئله این گونه می‌نویسد: «اظهارنظرهای پرسروصدا راجع به نیروهای آمریکایی با بزرگ‌نمایی سمفونیکِ ماجرای گروگان‌گیری و بازگشت پیروزمندان آن‌ها همراه گردید. قربانیان این حادثه مستقیماً به صورت قهرمان‌ها و نمادهای آزادی درآمدند... گروگان‌گیرها هم به صورت عده‌ای حیواناتِ پست‌تر از انسان تصویر شدند.» و این تغییر تصویر در رسانه‌های بین‌المللی باعث شد ملت آمریکا مقابل انقلاب ایران قرار بگیرند اگر چه قصد نیروهای انقلابی صرفاً تقابل با دولت آمریکا بود و نه ملت آمریکا اما یک اقدام نسنجیده سبب شد که چهره انقلاب ایران به کلی مخدوش شود. بله پیرایه نیست که بگوئیم سیزده آبان ۵۸ یک انقلاب دوم بود اما این عبارت را باید تکمیل کرد. اشغال سفارت آمریکا انقلاب دومی بود که انقلاب اول را بلعید.

از تسخیر تا مذاکره!

یاشار صادقی

دبیر انجمن اسلامی دانشگاه علوم پزشکی سمنان



▲ **ابراهیم اصغرزاده؛ مبتکر تسخیر سفارت، از دانشجویان پیرو خط امام و نماینده سابق مجلس: هدف ما تحصن ۴۸ ساعته بود ...**

اما آغاز کنندگان تسخیر سفارت چه کسانی بودند؟!

دانشجویان پیرو خط امام که حلقه مرکزی این اقدام هیأتی ه نفره متشکل از ابراهیم اصغرزاده به عنوان پیشنهاد دهنده طرح، میردامادی، بیطرف، احمدی نژاد و سیدنژاد بوده است که احمدی نژاد پیشنهادش حمله به سفارت شوروی است. پس از تسخیر سفارت گروه های دیگر نیز از جمله فداییان خلق و مجاهدین و جمعیتی از مردم نیز به محل سفارت میروند. به گفته ابراهیم اصغرزاده قصد آنها تحصنی ۴۸ ساعته برای نشان دادن

اما آیا تسخیر سفارت کشوری قدرتمند در ایران تا آن روز هیچگاه آزموده نشده بود؟ قطعاً یکی از ناخوشایندترین رخداد های دو قرن اخیر ایران تسخیر سفارت روسیه و قتل سفیر روس در تهران به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۲۰۷ می باشد که یک سال پس از عهدنامه ترکمانچای به علت خشم و رفتار هیجانی و غیر عقلایی ملت و تهییج میرزا مسیح، رخ داد و ملت با هجوم به سفارت روسیه هرچه روس دیدند کشتند از جمله الکساندر گریبایدوف سفیر وقت روس، اما در این برهه تاریخ بخت یارمان بود و تزار روس سرگرم جنگ با عثمانی که اگر اینگونه نمی بود شاید بعد از ترکمانچای، تبریز را هم از دست داده بودیم. با بررسی تاریخ باید بیاموزیم رفتار های هیجانی که بدون بررسی جوانب صورت میگیرند ممکن است تا ابد مشک را شوند. اکنون تسخیر سفارت امریکا هم جزیی از تاریخ ماست و تاریخ مجموعه ای از نقاط از هم گسسته نیست بلکه خطی به هم پیوسته از رویداد هاست. رویداد هایی که به شکل مستقیم و غیر مستقیم عامل رویداد های پس از خود هستند. فضا و اکثر اتفاقات سیاسی اجتماعی اقتصادی این روزها متأثر از رابطه ایران و امریکا است.

۴۱ سال پیش در ۱۳ آبان سال ۵۸ دانشجویان موسوم به پیرو خط امام با ورود به سفارت آمریکا با هدف تسخیر چند روزه این سفارت و هشدار به آمریکا و گرفتن امتیاز روندی را آغاز کردند که در نهایت به ۴۴۴ روز گروگانگیری تبدیل شد و چه بسا این اقدام تاثیراتی فراتر از روز ها و سالها در روابط بین الملل ایران داشت. اما این اولین حمله به سفارت نبود زیرا ۹ ماه قبل یعنی در ۲۵ بهمن ۵۷ هم به سفارت آمریکا حمله شده بود و چریک های فدایی خلق متهم اصلی این اتفاق بودند که با مدیریت به هنگام دولت بازرگان این قائله ختم به خیر شد. این گونه وقایع در کشاکش وقوع انقلاب ها و تشنج جامعه اجتناب ناپذیرند اما تداوم و عمیق تر شدن آنها به سود انقلاب نیست و هزینه های فراوانی را برای ملت ایجاد میکند. نوع رابطه شاه و آمریکا در دوران سلطنتش و کودتای مشترکشان در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ زمینه سازی کرد تا دانشجویان پیرو خط امام پس از سکونت شاه در آمریکا به جهت ترس از کودتایی دیگر با هدف استرداد شاه و اموالی که همراه خود از کشور خارج کرده بود دست به تسخیر چند روزه سفارت آمریکا بزنند اما وقایع به گونه ای پیش رفت که چند روز تبدیل به ۴۴۴ روز شد.



▼ **محمود احمدی نژاد؛ از اعضا حلقه مرکزی دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را تسخیر کردند و رئیس جمهور سابق: باید برویم**

مثل محمد منتظری را نام برد. در نهایت پس از کش و قوس های فراوان در جلسه تصمیم گیری این توافق که پیش از انتخابات آمریکا بود اعضای گروهی با عنوان جوانان مجلس در یک اقدام هماهنگ جلسه را ترک کردند و سبب کاهش تعداد نمایندگان حاضر در جلسه و لغو آن شدند که جلسه به بعد از انتخابات آمریکا موکول شد و کارتر شکست خورد و رویایش محقق نشد و ریگان پیروز انتخابات شد که او از معدود افرادی است است که تنها توانست یک دوره به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود. در نهایت تنها چند ساعت پس از پیروزی ریگان توافق به تصویب رسید و گروگان ها تحویل داده شدند. شاید بتوان یکی از ریشه های مشکلات چند دهه گذشته مان را در تعلل ها و فرصت سوزی های نابجا یافت.

پس از تسخیر سفارت ، آمریکا اقدام به قطع روابط دیپلماتیک و اقتصادی با ایران نمود و اموال و دارایی های ایران را بلوکه کرد. پس از ناکامی جیمی کاتر، رئیس جمهور دموکرات وقت آمریکا در آزادسازی گروگان ها از این طریق در گام بعد ارتش آمریکا تصمیم گرفت تا با انجام عملیات نظامی غافلگیرانه پنجه عقاب از صحرای طبس ، گروگان های آمریکایی را آزاد سازد که به شکست انجامید.

در نهایت پس از طولانی شدن روند و با از بین رفتن دلایل تسخیر سفارت از جمله مرگ شاه که جزو دلایل اصلی تسخیر سفارت بود دو طرف با میانجی گری الجزایر تصمیم به مذاکره گرفتند که به بیانیه الجزایر معروف شد. در داخل کشور و مجلس ، موضع گیری ها نسبت به مذاکره به دو طیف تقسیم میشد: یک گروه اساسا معتقد به مذاکره نبودند و تفاوتی میان جیمی کارتر دموکرات و ریگان جمهوری خواه و خشونت طلب قائل نبودند اما گروه بزرگتری معتقد به این بودند که کارتر بعد از شکست در عملیات نظامی طبس به دنبال آن است تا با تفاهم سیاسی با ایران و آزاد سازی گروگان ها قبل از برگزاری انتخابات آمریکا برای بار دوم در مسند ریاست جمهوری باقی بماند. طرفداران این عقیده آشکارا اعلام می نمودند که اگر ما به نامزد دموکرات ، جیمی کارتر کمک نکنیم ، نامزد جمهوری خواه مقابل فردی است خشونت طلب که از نمایندگان حامی این نظر می توان ابراهیم یزدی و هاشمی رفسنجانی و چهره تندرویی



▼ **معصومه ابتکار؛ از دانشجویان پیرو خط امام ، معاون حال حاضر رئیس جمهور: تسخیر سفارت به تاریخ پیوسته است و سیاست ها میتوانند تغییر کنند ...**

اعتراض ایران به ورود شاه به آمریکا بوده نه قطع دائم روابط دو کشور! اما رویداد های اجتماعی و سیاسی پس از وقوع راه خودشان را می روند و اکثرا از کنترل خارج می شوند کما اینکه بعد از گذشت ۴۰ سال آن تحصن ۴۸ ساعته! یکی از پایه های قطع روابط دیپلماتیک و مبنایی برای اختلافات و کینه توزی های بعدی شده است. تسخیر سفارت تبعات سیاسی داخلی هم داشت که اولین آن فروپاشی دولت موقت بود که اگر بازرگان و دولتش میتوانستند مقاومت کنند و در جهت ختم قائله و التیام التهاب موجود در جامعه تلاش میکردند ، شاید این اتفاق هم کوتاه تر از ۴۴۴ روز و با تبعات جبران ناپذیر کمتری به پایان می رسید. در نهایت پس از استعفای بازرگان و مجموعه ی دولت موقت و تشکیل دولت جدید ، بازرگان با شرکت در انتخابات مجلس به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد.



▼ جیمی کارتر؛ رئیس جمهور ناکام و تک دوره ای آمریکا



▼ ابراهیم یزدی؛ وزیر خارجه دولت موقت و نماینده پیشین مجلس



▼ دونالد ترامپ؛ مرتبط با موضوع نیست اما نویسنده امیدوار است که او هم مثل کارتر تک دوره ای شود ...



◀ هاشمی رفسنجانی؛ نماینده مجلس و رئیس جمهور سابق، از موافقان توافق

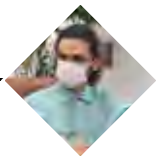


▶ مهدی بازرگان؛ رئیس دولت موقت به انتخاب شورای انقلاب و تایید آیت الله خمینی



آمریکاستیزی، یک ایدئولوژی ۴۰ ساله!

ایمان یوسفی



مدیرمسئول نشریه و دبیرکل انجمن اسلامی دانشجویان متحد

ایران و مسلمین دارند از اجانب خصوصاً آمریکا است (امام خمینی، ج ۱، ۱۱۰).

اگر چه آمریکا در ایران دارای سابقه طولانی نیست ولی از همان ابتدا سابقه حضور بسیار بدی از آن کشور در دل ایرانیان مانده است. دخالت مستقیم در شکست دولت دکتر مصدق و انجام کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ اولین و آشکارترین اقدام آمریکا در ایران است. تصویب قانون کاپیتولاسیون و حق قضاوت کنسولی در سال ۱۳۴۱ و ایجاد مصونیت برای کلیه کارکنان آمریکایی در ایران بغض و کینه ایرانیان نسبت به آمریکا را افزود. حوادث ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲

به گفتمان سیاسی ایران وارد و با آن مانوس شود و از آن روز آمریکا ستیزی به یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی ایران و به نوعی به هویت نظام جمهوری اسلامی تبدیل و «مرگ بر آمریکا» شعار اصلی انقلاب اسلامی شد.

امام خمینی(ره) آمریکا را شیطان بزرگ و ام الفساد معرفی نمودند. ایشان در مبارزاتشان با رژیم ستمشاهی همه بدبختیهای ایران را از آمریکا میدانستند و رژیم شاه را به علت پشتیبانی دائمی از آمریکا مورد شتمات و سرزنش همیشگی قرار میدادند. ایشان میفرمودند: دنیا بداند که هر گرفتاری که ملت

در ساعات اولیه روز ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸، سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران به دست دانشجویان پیرو خط امام تسخیر شد. عملیات ۳ ساعته‌ای که پیامدهای آن تا هم اکنون که بیش از ۴۰ سال از آن ماجرا میگذرد نیز ادامه داشته و بر روابط میان دو کشور ایران و آمریکا تأثیرات مستقیمی را گذاشته است.

اصلی ترین درخواست دانشجویان بازگرداندن و تحویل شاه مخلوع به ایران برای محاکمه بود، ولی اتفاق‌هایی که تا ۴۴ روز بعد از آن ادامه داشت باعث شد واژه‌های «دشمن» و «آمریکا» بیش از پیش



کشتار طلاب و مردم

بی گناه در آن حوادث

و متعاقب آن تبعید امام

خمینی (ره) به خارج از کشور، گونه-

ای دیگر از سابقه سیاه آمریکا، قبل از

انقلاب اسلامی در ایران است. پس

از پیروزی انقلاب اسلامی نیز آمریکا

دست از دشمنی خود برنداشت و با

پذیرش محمدرضا، شاه فراری ایران

در آمریکا بر این خصومت افزود.

دخالت نظامی در ایران که به

واقعه طبس مشهور گشت، پشتیبانی

از کودتای نقاب و نوژه، پشتیبانی از

عراق در جنگ تحمیلی، کارنامه

تاریخی آمریکا در ایران است. در بعد

ریشه‌های ژئوپلیتیک، ایران در زمان

حکومت پهلوی بزرگترین و مهم-

ترین متحد آمریکا در خاورمیانه

بوده است که نقش ژاندارمی را برای

او ایفا کرده است. همسایگی اتحاد

جماهیر شوروی، دسترسی به ساحل

طولانی ایران در خلیج فارس و دریای

عمان، موقعیت مرکزی در خاورمیانه

و اتصال سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا

هم بر اهمیت ژئوپلیتیک ایران افزوده

است و اکنون که جمهوری اسلامی

شعار نه شرقی، نه غربی را استراتژی

خود قرار داده است آمریکا به عنوان

پیگیر منافع سلطه‌طلبانه خود با

ایران دشمنی میکند. ایران در بعد

سیاسی نیز جلوی جاه‌طلبیها و

زیاده‌خواهی‌های آمریکا ایستاده

است. قطع دست آمریکا در منطقه

و صدور تفکر انقلاب اسلامی به

سایر مسلمانان و دعوت آنان به

ایستادگی

در مقابل ظلم

و استکبار، علت

دیگر دشمنیهای آمریکا با ایران

است و مهمترین بعد دشمنی ایران

با آمریکا جنبه فرهنگی است. از نظر

مسئولان و رهبران انقلاب اسلامی،

آمریکا خوی استکباری دارد. که این

نکوهش و لزوم ایستادگی در مقابل

این خصلت حتی در قبل از انقلاب

و در بیانات و پیامهای حضرت امام

خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری

اسلامی کاملاً مشاهده میشود و به

دنبال پیروزی انقلاب اسلامی، این

بعد از دشمنی کاملاً قویتر، در عمل

خود را نشان داده است.

حتی تلاش‌های جداگانه برخی از

روسای جمهور در طول این ۴۰ سال

برای برقراری رابطه با آمریکا نیز

بی نتیجه مانده است.

این ایدئولوژی در زمان رهبری آیت‌الله

خامنه‌ای با جدیت بیشتری دنبال

شد تا جایی‌که ایشان در مراسم

سالگرد

درگذشت آیت‌الله خمینی

سال ۹۵ فرمودند که «هر فرد و هر

جریانی که برای اسلام و به نام

اسلام کار می‌کند، اگر به آمریکا

اعتماد کرد، خطای بزرگی مرتکب

شده و سیلی‌اش را خواهد خورد.»

سال ۹۶ نیز آیت‌الله خامنه‌ای در

جمع مسئولان نظام گفتند:

«بسیاری از مسائل ما با آمریکا

اساساً قابل حل نیست. علت

هم این است که مشکل آمریکا

با ما، خود ما هستیم. یعنی خود

جمهوری اسلامی. مشکل این

است.»

اساساً موافقان «آمریکا ستیزی»

معتقدند که ذات انقلاب، مبارزه

با استعمار است و آمریکا به دلیل

«استقلال‌طلبی» نظام با جمهوری

اسلامی مشکل دارد.



عکاس: زهرا طهماسبی، دانشجوی ادبیات
عرب دانشگاه شهید بهشتی

فرصت های طلایی را از دست دادیم!

مصاحبه با دکتر ابراهیم اصغرزاده، مبتکر طرح حمله به سفارت آمریکا

بفرمایید.
آیا این کار صرفاً یک ایده دانشجویی بود یا از جایی به دانشجویان القا شده بود؟

خود مسئله اشغال سفارت ابتدا یک مسئله دانشجویی بود و کاملاً در فضای دانشجویی و در راستای اعتراض‌هایی که علیه آمریکا در سراسر دنیا شکل می‌گرفت انجام شد.

وقتی شاه بهش ویزا تعلق گرفت و در آمریکا پذیرش گرفت، یک فرصتی

دیپلماتیک حزب همبستگی و مدیرمسئول روزنامه همبستگی بود.

توفیق دست داد و چند ساعتی در موزه زمان تهران با ایشان دیدار داشتیم و در مورد تسخیر سفارت به صحبت پرداختیم که خلاصه آن را میتوانید در اینجا مطالعه کنید.

از پیش زمینه‌های تسخیر و شرایط حاکم بر آن زمان شروع کنیم، یک مختصر توضیحی در این باره

ابراهیم اصغرزاده از رهبران دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (گروهی که به اشغال سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ اقدام کردند) و از بنیان‌گذاران دفتر تحکیم وحدت و مبتکر طرح حمله به سفارت آمریکا است.

وی نماینده دوره سوم مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰)، عضو شورای اول شهر تهران (۱۳۷۷ تا ۱۳۸۱)، عضو شورای سردبیری روزنامه سلامو مدتی

دانشجویی یک جریان قدرتمندی بود که اساساً محور اصلی آن زدن استبداد و دیکتاتوری شاه بود که در داخل میشد گروه‌های دانشجویی و در خارج میشد کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور که هر دو بسیار قدرتمند بودند و میتوانند دست به افشاگری بزنند و نقش آفرینی کنند. به خصوص بعد از به قدرت رسیدن کارتر، که کارتر اعلام کرد سیاست آمریکا دفاع از حقوق بشر هست و حکومت‌هایی که اقمار آمریکا هستند ملزم به رعایت حقوق بشر هستند. بنابراین خیلی طبیعی بود که رفتار سازمان سیا در کشورهای آمریکا دفاع از آن نیروهای امنیتی و سرکوب بود، اما بعد از اعلام شعار دفاع از حقوق بشر توسط کارتر، بلافاصله اعلام شد آمریکا تنها در صورت رعایت حقوق بشر در یک

بود در راستای جنبش دانشجویی قبل از انقلاب.

درباره جنبش دانشجویی قبل از انقلاب توضیح بدهید، شرایط جنبش دانشجویی به چه صورت بود؟

جنبش دانشجویی قبل از انقلاب حضور بسیار پررنگی داشت. بسیاری از گروه‌هایی که مبارزه چریکی می‌کردند یا رگیری آنها در داخل دانشگاه انجام میشد. جریان‌های سیاسی برون از دانشگاه مانند ملی‌گراها، مذهبی‌ها، مارکسیست‌ها، مائوریست‌ها و سایر گروه‌ها، مهم‌ترین بلندگویی که می‌توانستند داشته باشند دانشگاه بود و هر کدام به نحوی سعی میکردند بلندگویی داخل دانشگاه داشته باشند. جنبش

فراهم شد و اعتراضی شکل گرفت و این اعتراض کاملاً دانشجویی و غیرحرفه‌ای و موقتی بود، یعنی قرار بود یک مدت زمان خیلی کوتاهی باشد.

اما بعد از اشغال سفارت این قضیه توسط هیئت حاکمه مدیریت شد و عملاً از دست دانشجویان خارج شد. یعنی امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب و بعد گروه‌هایی که در انقلاب نقش داشتند و انقلاب را به ثمر رسانده بودند، بر اساس مصالح و شرایط روز از این قضیه استفاده کردند. از جمله مهم‌ترین اثری که داشت این بود که یک اقدام دانشجویی به یک اقدام سراسری و ملی تبدیل و از دست دانشجویان خارج شد.

بنابراین اگر بخواهیم واقعیت قضیه را بشکافیم یک حرکت دانشجویی

عکس: دیدار اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان متحد با دکتر ابراهیم اصغرزاده عکاس: زهرا طهماسبی



کشور حاضر به فروش اسلحه به آن کشور است.

بلافاصله آمریکا به این نتیجه رسید که مسئله شکنجه‌ها و سرکوب‌ها باعث شورش‌ها و رشد جنبش‌های آزادی‌بخش یا جنبش‌های مارکسیستی می‌شود. اما کارتر اعلام کرد بحث من حقوق بشر است و این باعث شد حتی در ایران هم رژیم شاه تا حدی عقب بنشیند و فکر می‌کرد که اگر با همین روش فشار حداکثری روی روشنفکران پیش برود شاید این امتیاز خرید اسلحه را از دست بدهد. اینجا جنبش دانشجویی حداکثر استفاده را کرد و شروع کرد به افشاگری علیه شاه، علیه زندان‌های دارای زندانیان سیاسی، علیه شکنجه و ...

در خارج هم کنفدراسیون همین نقش را ایفا کرد و این باعث شد که اغلب داخل دانشگاه‌ها اعتراضات دانشجویی شکل بگیرد و این بالاخره به بیرون نشت می‌کرد. از طرف دیگر دانشگاه‌ها خیلی تحت تاثیر جریان چپ بودند چون جریان چپ یک جریان ریشه‌داری بود که بعد از انقلاب مشروطه ایران تحت تاثیر اتفاقاتی که در شوروی صورت گرفته بود، جریاناتی در ایران شکل گرفت که اینها طرفدار تفکرات مارکسیستی بودند.

بعد از جنگ جهانی دوم و بعد از اینکه رضاشاه رفت، یک مقدار گشایشاتی به وجود آمد به لحاظ فضای سیاسی، حزب توده شکل گرفت و فعالیت‌های حزب توده و جریانات مارکسیستی در فضای روشنفکری در محیط‌های ادبی و هنری بسیار تاثیرگذار شد به عنوان

یک جریان روشنفکری بین‌المللی. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که در حقیقت آمریکا و انگلیس به دربار شاه کمک کردند. در حقیقت این کودتا را علیه دولت دکتر مصدق انجام دادند، دربار شاه بسیار به خارج از کشور و آمریکا و انگلیس وابسته شد.

به همین دلیل سفارت آمریکا در ایران خیلی بزرگ شد، ساواک تاسیس شد و نیروی ارتش ایران تبدیل شد به قدرتمندترین ارتش منطقه و ژاندارمی خلیج فارس را ابرعهده گرفت.

این اتفاق یعنی نزدیک شدن شاه و دربار به انگلیس و آمریکا و از آن طرف هم آمریکایی‌ها مهم‌ترین تصورشان این بود که مهم‌ترین خطری که شاه را تهدید می‌کند جریان چپ هست. روحانیت هم همین تصور را داشت یعنی روحانیت هم فکر می‌کرد جریان مارکسیست و جریان چپ و روشنفکری مهم‌ترین خطر برای مملکت است برای همین اکثر روحانیت دفاع کردند از کودتا و از ژنرال زاهدی و بعد از اینکه شاه برگشت به کشور اصلاً حتی پیام تبریک هم فرستادند! مثلاً هم آیت الله کاشانی هم آیت الله بروجردی و روحانیت به نحوی پیوند خود با دربار شاه را به عنوان شاه اسلام پناه، شاهی که باعث شده حوزه‌های علمیه تقویت بشوند حفظ کردند.

بنابراین به نظر می‌رسد آرایش سیاسی بعد از کودتای ۲۸ مرداد اینطوری است که ما یک نیروی خارجی داریم که آمریکا است و دارد از رژیم شاه حمایت می‌کند، یک رژیم

شاه داریم که روز به روز وابسته تر می‌شود و پیوند بیشتری با امپریالیزم آمریکا برقرار می‌کند و یک قدرت نظامی و ارتش روز به روز قوی‌تری به دست می‌آورد و همچنین یک جریان راست اعتراضی داریم که این جریان راست اعتراضی علیه شاه آن هم بیشتر تحت تاثیر جریانات چپ است.

یعنی در آن زمان جریان چپ یک جریان انقلابی و مبارز تلقی می‌شد. تفکر روشنفکری دنیا هم از چپ‌ها حمایت می‌کرد. یعنی در دنیا چپ بودن، انقلابی بودن، مبارز بودن یک نوع تقدس داشت و صحبت از سازش، تفکر، لیبرالیسم یک نوع امر منفی تلقی می‌شد.

انقلابی بودن بیشتر برمیگشت به اندیشه‌ها که چپ داشت و خیلی از جنبش‌های آزادی‌بخش تحت تاثیر آن جو در ویتنام، الجزایر، حتی در فلسطین و کشورهای آمریکای لاتین، چیزی که به عنوان مبارزه اتفاق می‌فتاد لایه‌های زیری آن اندیشه‌های مارکسیستی بود.

در ایران هم همینطور بود، تا اواخر دهه ۴۰ در فضای دانشگاه‌ها هم جریان چپ حکومت داشت. جریان مذهبی به دلیل پیوندی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد با حکومت و دربار داشت کسی به آن توجه نمی‌کرد. البته در قضیه انقلاب سفید یعنی قضیه شاه و مردم، مخالفت روحانیت با برخی از اصول انقلاب (آن انقلاب در واقع دستورالعملی بود که کندی به کشورهای اقماری آمریکا داد برای اینکه ساختار اجتماعی آنها عوض شود که مثلاً در دست شوروی نیفتند، برای همین

انقلابی طراحی شده که این ها هم کشاورزان هم کارگان هم طبقات معمول رو تحت تاثیر قرار بده و در مورد ایران هم به زنان حق رای بده و شرایطی رو فراهم کنه که ما از یک جامعه فئودالیت به وارد یک جامعه سرمایه داری صنعتی بشویم و یک طبقه متوسط شکل بگیره که حامی دربار باشند).

بنابراین به جای اینکه مثل رضاشاه پایه اصلی حکومت بر ارتش باشد، پایه اصلی طبقه متوسط اجتماعی باشد که تا حدی هم به نظر میرسید موفق بود و ایران رو برای یک دهه بعد تبدیل کرد به یک قدرت صنعتی قابل قبول در منطقه. اتفاقی که در آن زمان افتاد این بود که روحانیت شروع کرد به اعتراض به شاه و مردم و بعد درگیری هایی پیش آمد که اسمش شد قیام ۱۵ خرداد! و نشان داد که بخشی از روحانیت یک دیدگاه ضد شاه پیدا کرده اند و از جمله آیت الله خمینی در راس آن قرار دارد که تبعید شد. این جریان انقلابی اروپایی کم کم حضور خودش را نشان داد. یعنی تعدادی از روحانیونی که اقلیت بودند و انقلابی بودند، وارد صحنه شدند و بعد در طول سالهای ۴۲ تا ۵۷ تعدادی از آنها به خاطر انقلابی بودن سرو کارشان به زندان و تبعید افتاد و در آخر دوره شاه حدود ۷۰ روحانی زندانی و تبعید بودند.

تعدادی از آنها جرمشان نزدیکی با آیت الله خمینی بود و تعدادی از آنها هم جرم مشهورشان حمایت از گروه های چریکی و مجاهدین خلق بود زیار در مقابل چریک های فدایی خلق محسوب میشدند. برای

اینکه مبارزه عقب نمایند، اینها از جنبش چریکی حمایت میکردند. در سال ۵۴ اتفاقی افتاد و یک کودتایی داخل سازمان مجاهدین خلق اتفاق افتاد که به آن میگویند تغییر ایدئولوژی، و سازمان اعلام کرد که ایدئولوژی من مارکسیستی شده که باعث ضربه خوردن به این گروه شد و روحانیون به مبارزه با آنها پرداختند ولی بالاخره فضای انقلابی را داشتند.

در این میان که جنبش چریکی رونق داشت و هم در جریان چپ هم در مسلمان ها شکل گرفته بود، یک جریان مبارزاتی فرهنگی هم به رهبری دکتر شریعتی شکل گرفت که در دانشگاه ها بسیار تاثیر داشت.

دکتر شریعتی خیلی معتقد به جنبش چریکی نبود و نگاهش آگاهی بخشی بود، نگاهش به اسلام و دین نگاهی مدرن و انقلابی از مصالح دینی بود. دکتر شریعتی یک جنبه های عرفانی و جنبه های مترقی اسلام رو با هم قاطی میکرد و چیزی که ارائه میداد برای دانشجویان اثربخش بود، به همین دلیل در دانشگاه ها کم کم بیش از هر چیزی جنبش دانشجویی مذهبی که کم کم داشت روی پای خودش می ایستاد و قوام پیدا میکرد تحت تاثیر دکتر شریعتی قرار گرفت که تز او اسلام منهای روحانیت بود که یکی از محورهای دکتر شریعتی نقد روحانیت ارتجاعی بود، نقد تشیع صفوی بود، نقد یک نوع اسلام واپس گرا بود و خب این برای جوان ها جاذبه داشت. رسیدیم به سال ۵۶ که الان جنبش گریکی کاملاً توسط نیروی

قدرتمند ساواک منهدم شده و هیچ نمود بیرونی ندارد، هم چریک های فدایی خلق و هم مجاهدین خلق هر دو تار و مار شده بودند، به نظر میرسد رژیم شاه یک رژیم بسیار قدرتمندی است، به لحاظ نظامی بزرگترین ارتش خاورمیانه و پنجمین ارتش بزرگ دنیا را داراست، به لحاظ امنیتی دارای نیروهای امنیتی بسیار قدرتمندی است. ساواک و پلیس بسیار قدرتمند هستند و به لحاظ اقتصادی هم به نظر رژیم موفقی است. برنامه های ۵ ساله را خوب اجرا کرده و کشور یک کشور صنعتی شده و طبقه متوسط رشد کرده و جریان چپ و مارکسیستی هم محو شدند. این شرایطی است که در سال ۵۶ بر کشور حاکم است.

اشتباهی که شاه میکرد این بود که لایه پنهان را نمیدید، آن چیزی که دیده میشد این بود که طبقه متوسط بود که در شهرها بودند، آسمان خراش ها و برج ها شکل گرفته بود، اتوبان ها راه افتاده بود و طبقه متوسط امکانات مالی داشت که بتواند استفاده کند. پس ما شرایطی رو داشتیم که اسمش رو میگذاریم مدرنیزاسیون رژیم، یعنی در سال ۵۷ با یک رژیم مدرن سرو کار داشتیم که جامعه را مدرن کرده بود.

در باطن و زیر لایه ای که شاه آن را میدید و خوشش هم میامد و غربی ها هم همین لایه را میدیدند، یک بخش پنهان وجود داشت و آن بخش های بی نوا، تهی دست، کارگران، حاشیه شهرها، آلونک نشین ها و یک شبکه مویرگی از هیئت های عزاداری، مساجد، حسینیه ها، طلاب

که در بین این توده مردم نفوذ کرد و به آنها سازمان میداد و فکر خودش را به آنها القا میکرد.

این شبکه مویرگی دینی اصلاً مورد توجه شاه و آمریکا نبود، آن‌ها هم معتقد بودند باید دنبال جریان چپ و مارکسیست گشت که زبان آن هم روشنفکری بود. جریان چپ با اینکه میگفت من دنبال دیکتاتوری پرولتاریا و حمایت از کارگران هستم، اما مطالب آنها مطالب کتابی و درسنامه‌ای بود که خیلی روشنفکری بود و مردم درکی نداشتند از آن مباحث. به همین دلیل جریان چپ نتوانست ریشه بدواند. جریان چپ نفوذ نداشت و شاه و حامیانش فکر میکردند جریان چپ متلاشی شده و هیچگاه جذب شوروی نخواهد شد. برای آمریکا خیلی مهم بود که ایران به خاطر شرایط ژئواستراتژیکش کجای رابطه با چین و و شوروی مارکسیستی قرار بگیرد. از سال ۵۶ به بعد کم‌کم شرایط انقلابی در حال شکل‌گیری است، نیرویی میتواند خود را نشان دهد که بتواند خیابان را تسخیر کند. ما به عنوان نیروی دانشجویی هیچ‌گاه قرار نبود از دیوار دانشگاه بریم اونورتر، یعنی وقتی پا در خیابان می‌گذاشتیم معلوم نبود با حمایت مردم مواجه بشه یا نه، توی دانشگاه میتوانستیم شعرا بدهیم ولی اگر در خیابان به نفع مردم شعار میدادیم، یکی از مردم به ما نمپیوست.

در سال ۵۶ وقتی دکتر شریعتی فوت کرد، ما دانشجویان دانشگاه‌های شریف، پلی تکنیک و تهران یک گروه ۱۰۰ نفره در بازار تهران راهپیمایی کردیم و اعلام کردیم دکتر شریعتی

را ساواک شهید کرده است ولی حتی یک نفر هم از ما حمایت نکرد و توجهش جلب نشد.

بنابراین سطح مبارزه حرفه‌ای مثل جنبش دانشجویی یا جنبش اعتراضی دانشجویی نفوذ کمی بین مردم داشت اما خب دکتر شریعتی بحثش فرق داشت. دکتر شریعتی میتوانست در بخش‌هایی از جوانان و طبقه متوسط تاثیرگذار باشد با این حال زیاد نبود.

شرایط کم‌کم طوری شد که مردم حاضر بودند به خاطر رهبری انقلاب به خیابان بیایند و حتی در برابر اسلحه بایستند و این فرآیند انقلاب مانند یک بهمن از سال ۵۷ به بعد تقویت شد و به حدی به قدرت رسید که حتی اگر روحانیت و خود امام خمینی هم کنار میکشیدند، مردم کنار نمیکشیدند.

روحانیتی هم که انقلاب را پیش برده بود تلاش کرد جهت گرفتن امور در دست یک حزب را تحت عنوان حزب جمهوری اسلامی راه بیندازد و بعد یک نظامی را طراحی کرد که برگرفته از تفکرات روحانیت بود و مسیر را به سمتی اداره کرد که قانون اساسی و مجلس خبرگان شکل گرفت.

مارکسیست‌ها بعد از انقلاب شروع کردند به اینکه انقلاب کامل نیست، انقلاب کامل انقلابی است که ضد امپریالیستی باشد و بتواند تمام نظام سرمایه داری سیستم و وابستگی سرمایه داری به خارج را از بین ببرد و ارتش را منحل کند. بخشی از روحانیون هم این بود که انقلاب تمام شده و بیاییم قانون بنویسیم و رییس جمهور انتخاب

کنیم و مجلس انتخاب کنیم و این نظرم موجود شرایطی را ایجاد کند که همه چیز نرمال شود.

چپی‌ها معتقد بودند این انقلاب فاز اول است و ما فازهایی را داریم که برسیم به دیکتاتوری پرولتاریا. بنابراین تحت تاثیر چپی‌ها یک سری روحانیون هم همراه شدند که باید مراحل بعدی انقلاب را ادامه بدهیم که این به نوعی ترجمه از انقلاب در انقلاب بود.

اتفاقی که افتاد این بود که در تابستان ۵۸ دولت موقت بسیار ضعیف شده بود، نیروهای موازی مانند دادگاه‌های انقلاب، سپاه و کمیته‌ها شکل گرفته بود و این باعث میشد که دولت موقت دائماً اعتراض کند.

یک قانون اساسی هم اول نوشته شده بود به عنوان پیش نویس که قرار بود مجلس موسسان آن را تصویب کند که بعد تبدیل شد به مجلس خبرگان، که بیشتر فقها بودند آنجا و بعد تبدیل شد به قانون اساسی‌ای که بیشتر آیین‌نامه‌ای بود برای ولایت فقیه. یعنی منشا قدرت از بالا به پایین بود و ساختار قانون اساسی یک قانون دینی و شیعی بود.

این واگرایی‌ها و آشوب‌های بعد انقلاب همه را نگران آینده کرده بود.

در مورد دفتر تحکیم وحدت که در این زمان احداث شد بفرمایید.

در همین زمان ما دانشجویان دور هم جمع شدیم و دفتر تحکیم وحدت

را شکل دادیم، یعنی ما به عنوان دانشجویان مذهبی، اتحادیه انجمن های اسلامی را شکل دادیم و اسمش را هم گذاشتیم دفتر تحکیم وحدت.

ما به عنوان تحکیم یک شورای عمومی داشتیم متشکل از انجمن های اسلامی سراسر کشور که بعد یک شورای مشورتی هم تشکیل شد و با رای گیری ۶ نفر انتخاب شدند: آقای خامنه ای، آقای بنی صدر، آقای موسوی خوئینی ها، محمد مجتهد شبستری، حسن حبیبی و حبیب الله پیمان. که ترکیب آنها نشان میداد افکار دانشجویان به چه سمت و جهتی است.

دانشگاه ها که باز شد فضای بسیار دموکراتیکی در دانشگاه ها حاکم بود.

در این زمان شما تصمیم به تسخیر سفارت گرفتید؟

اواخر مهر ماه خبری منتشر شد مبنی بر اینکه شاه به خاطر بیماری پذیرش گرفته و وارد آمریکا شده. پذیرش این برای جامعه آن زمان بسیار دشوار بود و حساسیت ها را برانگیخت.

این نکته باعث شد ما صراحتاً به این فکر بیفتیم که باید کاری کرد. دفتر تحکیم وحدت غیر از شورای مشورتی یک شورای مرکزی هم داشت که ۵ نفر بودند: آقای محسن میردامادی از پلی تکنیک، آقای بیطرف از دانشگاه تهران، آقای احمدی نژاد از علم و صنعت و آقای سیدنژاد از تربیت معلم و من از صنعتی شریف.

ما ۵ نفر دور هم جمع شدیم و همه میدانستیم باید یک کاری کرد، برنامه های مختلفی وسط آمد از جمله دادن اطلاعیه، راهپیمایی، تشکیل زنجیره انسانی دور سفارت، پرتاب گوجه به سمت سفارت و ... یکی از پیشنهادات مطرح شده این بود که ۴۸ ساعت در سفارت تحصین کنیم، با پلاکاردهایی که رویشان نوشته شده بود که ما آمده ایم برای یک مدت موقت تحصن کنیم. این توسط دانشجویان به عنوان اقدامی که میتواند دنیا را باخبر کند پذیرفته شد.

آیا دانشجویی بود که مخالف باشد؟

۲ نفر مخالف بودند، آقای احمدی نژاد و آقای سیدنژاد که البته ایدئولوژی آنها این بود که اول سفارت شوروی را تسخیر کنیم چون آنها خدانا باور و مارکسیست هستند در صورتیکه بحث ما اصلاً بحث دینی نبود.

در همان جلسه تصویب شد که همین کار انجام شود، بعد هم دانشگاه شهید بهشتی یا ملی سابق به این جمع پیوست و این ۴ دانشگاه در روز ۱۳ آبان سفارت آمریکا را اشغال کردند و قرار بود اسناد را هم خارج کنیم که بتوانیم ثابت کنیم آمریکا در امور داخلی ایران مداخله کرده است. بنابراین یک وانت هم با خود برده بودیم. برنامه ریزی های ما برای ۴۸ ساعت بود و کل امکاناتی هم که با خود برده بودیم نهایتاً چند جعبه خرما و نان بود و سازماندهی یک

سازماندهی دانشجویی موقت بود. چه شد که اعتراض ۴۴۴ روز طول کشید؟

همان ساعت های اولیه متوجه شدیم که امام خمینی از این مسئله راضی است و به پسرش احمدآقا گفته بود به دانشجویان بگویید جای خوبی را گرفته اند! خب این طبیعتاً باعث میشد ما خوشحال بشویم. شب اول اشغال سفارت با این قضیه مواجه شدیم و متوجه شدیم کار بدی نکرده ایم، چون این ترس را داشتیم که ممکن است امام خوشش نیاید و به انقلاب لطمه وارد کند.

اما پیام امام باعث شد خیال ما راحت شود و حتی روز بعدش هم امام خمینی آمدند صحبت کردند و مواضع خودشان را اعلام کردند و حتی فرمودند انقلاب دوم است و بزرگتر از انقلاب اول.

بعد از ظهر هم که فرزند خود را فرستادند و تجمع اطراف سفارت آنقدر زیاد بود که احمدآقا نتوانست از در وارد شود و به طرز فجیعی ایشان را از نردبان آوردیم داخل سفارت.

هجوم مردم از سراسر نقاط کشور با پای پیاده، حزب ها و گروه های مختلف و بیانیه های مختلف تمام احزاب از راست و چپ (فقط سلطنت طلب ها کم مونده بود بیانیه بدن در حمایت از تسخیر سفارت). خلاصه همه حمایت کردند.

در این موقع ما رسماً خلع سلاح شده بودیم، یعنی دانشجو نبودیم، دیگر جنبش دانشجویی نبود، جنبش

جنبش دانشجویی تا زمانی جنبش است که از مجاری غیررسمی بتواند هدف خودش را جلو ببرد، اگر بخواهد کار رسمی بکند مثل بسیج که دیگر جنبش دانشجویی نخواهد بود، یک شاخه‌ای از حکومت است!

اعتراضی دانشجویی که آن را به یک حادثه ملی تبدیل کرد، این استفاده را کرد که مسائل خودش را حل کند. واگرایی تبدیل شد به یک همگرایی ملی، همه مردم ذهنشان رفت سمت آمریکا و جامعه یک آرایش ضدآمریکایی گرفت.

دولت موقت سقوط کرد، شورای انقلاب مسئولیت اجرایی کشور را برعهده گرفت و قانون اساسی ۱۵ آذر به رای مردم گذاشته شد و رای آورد. بعد انتخابات ریاست جمهوری در بهمن ماه انجام شد و آقای بنی صدر رای آورد.

آقای بنی صدر خیلی تلاش کرد گروهان‌ها را به عنوان اهرم قدرت در اختیار بگیرد و هم دولتش قدرت بگیرد هم مسئله را حل کند، امام خمینی هم اعلام کرد گروهان‌ها بر عهده مجلس! مجلسی که هنوز شکل نگرفته بود، تازه باید انتخاباتش هم انجام میشد. بنابراین صورت مسئله اینطوری شد که امام موضوع را از دولت و دانشجویان به مجلس حواله داد و عملاً ما هیچکاره شدیم.

حالا اتفاقی که افتاد این بود که در این ماه‌ها شاه از آمریکا اخراج شد، اما دیگر کسی جرئت نمیکرد گروهان‌ها را آزاد کند.

دعوایی شکل گرفته بود که از دست همه خارج بود و فقط رهبری در ایران تصمیم میگرفت و شورای انقلاب.

در سال ۱۳۵۹ هم که شاه مرد.

بله، سال ۱۳۵۹ شاه مرد و صورت مسئله کلا پاک شد و دیگر کسی

دانشجویی تا زمانی جنبش است که از مجاری غیررسمی بتواند هدف خودش را جلو ببرد، اگر بخواهد کار رسمی بکند مثل بسیج که دیگر جنبش دانشجویی نخواهد بود، یک شاخه‌ای از حکومت است!

تا آن زمان ما ادامه جنبش دانشجویی قبل از انقلاب بودیم، ولی از لحظه‌ای که تبدیل شدیم به سربازان آیت‌الله، سربازان انقلاب، نیروهایی که باید دستورهای بالا را اجرا کنند، دیگر از جنبش دانشجویی خارج شدیم. دیگر مسئله اشغال سفارت آمریکا از دست ما خارج شد و ما هیچوقت هم تصمیم گیر نبودیم.

تا آخر ۴۴ روز هر اتفاقی که افتاد در یک مداری بالاتر از ما تصمیم گیری میشد. حتی دولت موقت هم که مهم ترین کانال ارتباطی ایران با خارج بود استعفا داد. بنابراین سقوط دولت موقت باعث شد که اساساً کانال اصلی ارتباط هم قطع شود. از طرف دولت آمریکا اعلام شد که آقای رمزی کلارک و آقای هنری میلر، ۲ نفر از دموکرات‌های آمریکایی در حال آمدن به سمت ایران هستند، امام خمینی اعلام کرد نه تنها من با ایشان ملاقات نخواهم کرد بلکه هیچ کس دیگر هم حق ملاقات ندارد. بیچاره‌ها در ترکیه مستقر شدن، بهشون گفته شده بود چون هواپیمای شما بزرگ و آمریکایی هست اجازه ورود ندارید، در به در دنبال هواپیمای کوچک بودن

بنابراین امام باب مذاکره را بست و کنترل در اختیار صد درصدی امام قرار گرفت. امام از یک رویداد

جرئت نمیکرد مسئله را حل کند، زیرا امام سپرده بود به مجلس.

مجلس هم یک کمیته ویژه گذاشت که ما چه امتیازاتی را دریافت کنیم که گروگان‌ها را آزاد کنیم.

شد شهریور ۵۰، صدام ارتش خود را روانه ایران کرد و جنگ شروع شد. بنابراین به صورت طبیعی مسئله اصلی جنگ بود و دیگر کسی گروگان‌ها را اولویت قرار نمیداد.

بحث انتخابات آمریکا هم مطرح بود و عده‌ای در داخل مصر بودند گروگانگیری طول بکشد تا کارتر سقوط کند و جمهوری خواه‌ها برنده شوند.

رسیدیم به آبان ۱۳۵۹، که سالگرد اشغال سفارت است و مجلس در حال بررسی گزارش کمیته است جهت بررسی آزادی گروگان‌ها و شرایطی که امام گفته تبدیل به قانون شود.

۲۳ نفر در مجلس آبستراکسیون کردند و مجلس را ترک کردند و اولین آبستراکسیون موفق تاریخ مجلس رقم خورد. بنابراین جلسه بعد عملاً وقتی تشکیل شد که انتخابات آمریکا در حال برگزاری بود، و مردم در حال رای دادن به شخصی بودند که مدعی بود کارتری بی عرضه است و در مقابل کارتری قرار داشت که نتوانسته بود گروگان‌ها را آزاد کند. وقتی مجلس ایران تصویب میکند که شرایط ما برای آزادی گروگان‌ها چیست وقتی است که کارتر رسماً سقوط کرده و ریگان برنده شده و حالا باید شهید رجایی به عنوان نخست وزیر و بهزاد نبوی به عنوان معاون آقای رجایی باید با کارتری پای میز مذاکره بنشینند که رسماً باعث

سقوطش شدیم و طبیعی است آنها هم دنبال انتقام باشند.

در طول ۲ ماه قرارداد الجزایر نوشته میشود و روزی که گروگان‌ها آزاد میشوند روزی است که ریگان در حال سوگند خوردن است و این پروژه ۴۴۴ روز گروگانگیری به این صورت ختم شد، بدون اینکه ما بتوانیم امتیازهای قابل توجهی بگیریم و فرصت‌های طلایی را از دست دادیم.

طولانی شدنش باعث شد که در بدترین شرایط گروگان‌ها را آزاد کنیم. تقریباً مثل جنگ که بعد از فتح خرمشهر میشد تمام شود اما زمانی که قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتیم که دیگر فرصت‌های طلایی را از دست دادیم. مثل پرونده هسته‌ای ایران که وقتی وارد پرونده شدیم و شروع کردیم به حل که ۶ قطعنامه ما را تحریم و منزوی کرده بود. این مسیری که کسی تصمیم نمیگرفت و به درازا کشیده شد هزینه‌های زیادی روی بار مملکت گذاشت.

در یکی از مصاحبه‌ها گفته بودید نقطه ضعف تسخیر سفارت افشاگری‌ها بوده و یک سری نواقصی وجود داشته. از طرف دیگر در خاطرات عباس امیرانتظام ذکر شده که در مورد برخی اعضای شورای انقلاب هم اسنادی یافت شده که هیچ‌گاه منتشر نشد و حتی آقای تهرانی هم در نامه‌ای به امام خمینی تاکید کردند اسنادی علیه آقایان بهشتی و رفسنجانی وجود دارد.

اسناد و افشاگری‌ها مسیر رو خیلی منحرف کرد. هم طولانی شدن

گروگانگیری مسیر رو خیلی خشن و منحرف کرد هم افشاگری‌ها. افشاگری یک کنش سیاسی بود که از سال‌ها قبل جنبش دانشجویی از آن استفاده میکرد، کنفدراسیون از سال‌ها قبل علیه شاه توسط انتشار عکس‌های زندان‌ها و شکنجه و ... دست به افشاگری میزد و هنوز هم این رسم و سنت وجود دارد.

خب ما افتادیم توی این خط که ببینیم چه کسانی داخل کشور اسنادشان و پرونده آنها در سفارت آمریکا به دست می‌آید. آن بخش از افشاگری‌ها که مربوط به معرفی جاسوس‌ها بوده و معرفی روش‌هایی که پنتاگون یا سازمان سیا در ایران به کار می‌گرفتند، خب قابل توجیه بود. ولی بخشی که سیاسی می‌شد و دامن نیروهای لیبرال و میانه رو را میگرفت خب این کار غیرمنطقی بود. برچسب زنی و لیبل زنی، به طور مثال برچسب خیانت، برچسب سازش، برچسب اینکه میانه رو هستند، ولی واقعیت این نبود. نیروهای میانه رو صرفاً میترسیدند که خیابان‌ها به خون کشیده شود. دنبال این بودند که انقلاب وارد مرحله خونریزی و خشونت نشود. بنابراین فشار وارد میکردند که مذاکره کنیم.

در طول ۹ ماه بعد از انقلاب هم که دولت موقت بود، شورای انقلاب و دولت موقت باید تماس میداشتند با کشورهای خارجی، از جمله اینکه درخواست شد که آمریکا اطلاعات ماهواره‌ای از کشور عراق برای ما ارسال کند و آمریکا هم پذیرفت.

ملاقاتی را همین مقامات آمریکایی با مرحوم بهشتی داشتند. این اسناد،

بود، اشتباهی که بخشیده نمیشود. گروگانگیری هم اصلا کار اشتباه بود، کما اینکه ما با گروگانها خوب رفتار میکردیم.

شما در انتخابات از آقای بنی صدر حمایت میکردید؟

تصمیم گرفته مرحوم بهشتی کاندید شود، خود من آنجا گفتم که اصلا روحانیت محبوبیتی ندارد و اگر هم داشته باشد خود شما محبوب تر هستید که ایشان گفتند هرچه راجع به من میگویید آقای بهشتی ۱۰ برابر من است.

اسنادی بودند که ارزش اطلاعاتی نداشت. اسنادی برای ما مهم بود که بار اطلاعاتی داشت و نشان میداد شخصی که اینور میزنشسته، اطلاعات محرمانه‌ای را به طرف دیگر منتقل کرده.

معمولا ملاقات کنندگان با آمریکایی‌ها اسم رمز داشتند، ما با امام خمینی مطرح کردیم که برخی از این اسناد مربوط به رجل سیاسی و اعضای شورای انقلاب است و ایشان گفتند که حتی اگر سندی علیه من هم بود منتشر کنید، فقط مراقب باشید کسی لجن مال نشود. ولی ما متاسفانه دایره افشاگری را از مسئله جاسوسی فراتر برده و بردیم به ارتباط و گفتگو با آمریکایی‌ها، و توضیح ندادیم که این گفتگو گاهی اوقات مانند گفتگوهای خود امیرانتظام با اطلاع خود نخست وزیر بوده است! و بعد مشخص شد که آقای امیرانتظام از آقای بازرگان مجوز می‌گرفته برای این ملاقات‌ها. یا مثلا آقای بنی صدر، اولاً او تقاضای ملاقات نکرده بود، بلکه یک بازرگان آمریکایی سعی کرده به او نزدیک شود و تحلیل‌های او راجع به ایران را به دست بیاورد و اصلا آقای بنی صدر فکر نمی‌کرده که او به سازمان سیا متصل است.

بنابراین بخشی که در افشاگری‌ها وارد تحلیل‌های سیاسی شد و ضد میانه روها شد، اشتباه بود و این باعث میشد که نیروهای میانه رو در تسویه حسابی کنار گذاشته شوند و حذف شوند. اینجا اقدامات دانشجویان پیرو خط امام مصداق همان اقدامات خودسرانه بود. طول کشیدن گروگانگیری هم اشتباه

نه، دانشجویها تصمیم گرفته بودند از کسی حمایت نکنند.

آقای خامنه‌ای به داخل سفارت می‌ایند و از شما تقاضا میکنند که از نماینده حزب جمهوری اسلامی حمایت کنید، ولی شما می‌گویید طرفدار بنی صدر هستید.

نه، نه. ما از کسی حمایت نمی‌کردیم چون هر حرکت دانشجویان به قول اریک رولو، روزنامه نگار فرانسوی مثل یک بمب اتم بود. اگر آن موقع دانشجویان اعلام میکردند که ما از فلان کاندیدا حمایت میکنیم، خب قطعاً رای می‌آورد.

همین مسئله هم یک انتقادی بود، یک دولت در دولت تشکیل شده بود.

بله، دولت در دولت عملاً تشکیل شده بود. خود اصل گروگانگیری و افشاگری‌ها به منزله یک حکومت در حکومت بود ولی باید شرایط آن روز را دید. من هم قبول دارم این اتفاق افتاده بود.

در مورد اینکه آقای خامنه‌ای می‌ایند داخل سفارت، ایشان چون ما یک رابطه دوستی قدیمی با ایشان داشتیم گفتند که حزب جمهوری

متاسفانه دایره افشاگری را از مسئله جاسوسی فراتر برده و بردیم به ارتباط و گفتگو با آمریکایی‌ها، و توضیح ندادیم که این گفتگو گاهی اوقات مانند گفتگوهای خود امیرانتظام با اطلاع خود نخست وزیر بوده است! و بعد مشخص شد که آقای امیرانتظام از آقای بازرگان مجوز می‌گرفته!



گفتگو با داور ارشد جمهوری اسلامی ایران در دیوان داوری ایران و ایالات متحده آمریکا در دادگاه لاهه

سید محمود کاشانی:

پذیرش چنین تعهدات غیر متعارف و نامعقولی پرسش برانگیز است!

طی تماسی که مدیرمسئول نشریه با ایشان داشت، از ایشان خواهش کردیم که زمانی را برای صحبت پیرامون مسائل و عواقب حقوقی تسخیر سفارت آمریکا و قراردادهای الجزایر به نشریه اختصاص دهند و ایشان ضمن تشریح برخی مباحث، صورت جلساتی از مصاحبه‌های پیشین خود در اختیار ما قرار داده و با تاکید بر این نکته که مواضع ایشان

اسلامی را تاسیس کردند و همچنین داور ارشد جمهوری اسلامی ایران در دیوان داوری ایران و ایالات متحده آمریکا، برای حل و فصل دعاوی میان دو دولت و اتباع آمریکا علیه ایران در سال‌های ۱۳۵۹ تا پایان ۱۳۶۳ در لاهه - هلند بوده است. در انتخابات ۱۳۸۰ نیز کاندیدای ریاست جمهوری بود که از سید محمد خاتمی شکست خورد.

سید محمود مصطفوی
کاشانی (زاده ۱۳۲۱ در تهران)، فرزند آیت‌الله کاشانی و فعال سیاسی و حقوق‌دان ایرانی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی است. سید محمود کاشانی در سال ۱۳۵۷ به همراه سید محمد بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدعلی خامنه‌ای، محمدجواد باهنر و موسوی اردبیلی حزب جمهوری

همان است، به ما اجازه بازنشر برخی سخنان خود را در نشریه دادند. در ذیل به تفصیل به گزارش یکی از مصاحبه‌های ایشان می‌پردازیم:

چگونه ایران به پای میز مذاکره با آمریکا رفت؟ بیانیه الجزایر چگونه مورد قبول واقع شد؟

بیانیه‌های الجزایر تاحدودی از پیامدهای گروگانگیری است. بحث از اصل این رویداد و ریشه‌های آن و نقش اشخاصی که آن را کارگردانی کرده اند نیازمند گفت‌وگوی دیگری است. از آنجا که این رویداد اثرات گسترده‌ای در روابط خارجی کشور ما داشته باید در دستور بررسی‌های رسانه‌ای قرار گیرد. به هر حال پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران بحرانی در روابط پیش آمد و در پی آن به دستور کارتر دارایی‌های ایران توقیف شد. سپرده‌های عظیم ایران در بانک‌های آمریکایی پشتوانه‌ای برای دولت به حساب می‌آمد؛ هنگامی که اموال ایران توقیف شد، مصونیت اموال ایران نادیده انگاشته شد. در حالی که بر پایه اصول حقوق بین‌الملل، یک دولت در قلمرو دولت دیگر دارای دو نوع مصونیت است، نخست محاکمه، چراکه دولت‌ها بنا به اصول حقوق بین‌الملل برابر هستند و نمی‌توانند یکدیگر را در کشور خود محاکمه و محکوم کنند. همچنین دارایی‌ها و اموال هر دولتی نیز در قلمرو دولت دیگر از توقیف و اینکه در معرض اجرای احکام قرار گیرند مصونیت دارند. اما با دستور رئیس

جمهور آمریکا مبنی بر مسدود کردن اموال ایران اینگونه برداشت شد که این مصونیت‌ها منتفی شده است در حالی که چنین نبود؛ البته کارتر دستور خود را مستند بر گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران بر شمرد و به این ترتیب یک سلسله دعاوی از طریق افراد حقیقی و شرکت‌ها علیه ایران در دادگاه‌های آمریکایی مطرح شد. در زمانی که گروگانگیری ادامه داشت به تناوب ادعاهایی در دادگاه‌های آمریکا علیه ایران مطرح می‌شد اما تصمیم نهایی اتخاذ نمی‌گردید. هنگامی که مذاکرات ایران و آمریکا آغاز شد باید این مسائل نیز مطرح می‌گردید؛ و از دستور رئیس جمهور آمریکا رفع اثر می‌شد تا اموال ایران آزاد و دعاوی علیه ایران ملغی شوند. بنابراین هنگامی که امر گروگان‌ها به مجلس ارجاع شد مجلس مصوبه‌ای با عنوان چهار شرط در آبان ماه ۱۳۵۹ تصویب کرد. در آن چهار شرط تأکید شده بود که در مرحله نخست باید تمام اموال ایران آزاد و رفع توقیف و سپس تمامی دعاوی علیه ایران لغو و ابطال شوند. اما هنگامی که مذاکره میان نمایندگان ایران و آمریکا به گونه‌ای غیرمستقیم و با میانجیگری الجزایر آغاز گردید؛ هنگامی که قطعنامه مجلس از طریق میانجی‌های الجزایری در اختیار دولت آمریکا قرار گرفت کارتر رئیس جمهور آمریکا با پذیرش کلی اصل آن، پیشنهادهایی را در این زمینه ارائه داد که متن آن در مجموعه صورتجلسات مذاکرات گروه ایرانی وجود دارد. کارتر در آستانه برگزاری دومین دوره انتخابات

آیا آقای بهزاد نبوی به عنوان وزیر مشاور در امور اجرایی، نماینده مناسبی برای ایران در این گفتگوها بود؟

اینگونه گفت‌وگوها که به مسائل خارجی کشور مربوط است باید از سوی وزیر امور خارجه که در برابر مجلس پاسخگوست انجام شود. ولی در مذاکرات مربوط به مسائل

مالی و حقوقی ایران و امریکا بهزاد نبوی مسئولیت را به عهده گرفت که معاون اجرایی نخست وزیر بود. يك هیأت از چند وزارتخانه و بانک مرکزی هم در کنار او بودند.

در سال ۱۹۷۵ يك موافقتنامه در الجزایر میان ایران و عراق به عنوان حسن همجواری به امضا رسید؛ گفت‌وگوهای آن عهدنامه از سوی شادروان عباسعلی خلعتبری وزیر خارجه وقت ایران انجام شد. او يك دیپلمات کارآزموده و کاردان بود و با توانایی‌هایی که داشت در این عهدنامه منافع ایران در ارون رود حفظ شد و تلاش صدام هم برای برهم زدن آن بافداکاری ملت ایران ناکام ماند. ولی بهزاد نبوی تجربه و توانایی برای این مذاکرات مالی و حقوقی پیچیده و دارای ابعاد بین المللی را نداشت. او حتی کوشش نکرد از تعداد معدودی که از نظر حقوقی کم و بیش می توانستند او را یاری کنند کمک بگیرد و در گروه او يك حقوقدان قابل قبول نیز وجود نداشت. البته پس از آنکه این توافقنامه منتشر شد این واقعیت روشن شد که بهزاد نبوی حتی به رهنمودهای گروه مذاکره‌کننده ایرانی از نظر مالی هم توجه نکرده است.

علت این امر چه بوده؟

این از رازهای سربه‌مُهری است که تا به حال روشن نشده برای مثال افرادی که از بانک مرکزی در گفت‌وگوها شرکت داشتند خواهان برطرف شدن توقیف سپرده‌های ایران و بازپس دادن تدریجی وام‌ها از سوی ایران در چارچوب همان

قراردادهای وام رژیم شاه بودند چرا که بر طبق محاسبات مالی خود به این نتیجه رسیده بودند. اما هنوز مشخص نیست که به چه دلیلی و به دستور چه کسی بهزاد نبوی شخصاً تصمیم می‌گیرد و تمام وام‌های ایران بی درنگ با امضای بیانیه‌ها بازپرداخت می‌شوند.

مهمترین ضعف‌های قراردادهای الجزایر چیست؟

هنگامی که بهزاد نبوی در تاریخ ۲۴ دی‌ماه ۱۳۵۹ در مجلس حاضر شد، پیش نویس بیانیه‌های الجزایر را به عنوان موافقتنامه ایران و امریکا در اختیار داشت اما آنها را به ناروا به اطلاع نمایندگان مجلس نرساند و این موافقتنامه‌ها را که تعهدات بزرگی برای دولت ایران در آن ایجاد شده بود به صورت لایحه به مجلس تقدیم نکرد. در این توافقنامه‌ها برای دولت ایران تعهداتی ایجاد کرده بود که باید مجلس از آن آگاه می‌شد و آنها را تصویب یا رد می‌کرد. در نتیجه هنگامی که يك مجوز کلی در زمینه ارجاع اختلافات به داوری از مجلس گرفتند در تاریخ ۲۹ دی‌ماه ۱۳۵۹ توافقنامه پايانی را امضا کردند ولی تنها در ۶ بهمن ۱۳۵۹ گزارشی از آن به مجلس رسید. حال آن که قبل از امضای این موافقتنامه مجلس باید مطلع می‌شد و طبق اصل ۷۷ قانون اساسی این موافقتنامه به تصویب کامل مجلس می‌رسید.

ولی به غیر از بند ارجاع اختلافات به دیوان داوری اصل قرارداد به تصویب مجلس نرسید و این

مهمترین نقطه ضعف آن بود.

بنابراین مجلس از بندهای بیانیه الجزایر اطلاع نداشت؟

مجلس در ناآگاهی کامل به سربرد و از این موضوع حساس به دور نگه داشته شد.

اینکه شهید رجایی و هیأت دولت در این زمینه اطلاع داشته‌اند را نمی‌دانم ولی اگر به صورت مذاکرات مجلس در تاریخ ۲۴ دی‌ماه ۱۳۵۹ رجوع کنید شاهد نظرات خوب نمایندگانی به ویژه شهید آیت‌برای کسب تضمین از امریکا در مورد اجرای احکام دیوان علیه آن دولت خواهید بود ولی به این توصیه‌ها هرگز توجه نشد.

بیانیه الجزایر از بخش‌هایی تشکیل شده که بسیاری از کارشناسان این بیانیه را یکی از ضعیف‌ترین قراردادهای مورد تصویب برای يك دولت می‌پندارند، استناد این نظر کارشناسان و حضرت عالی براین امر چیست؟

نخست باید با مندرجات این موافقتنامه بین المللی که به آن نام «بیانیه» داده شده آشنا شویم. کاری که در سه دهه گذشته رسانه‌ها کمتر به آن پرداخته و صدا و سیما هم سکوت مطلق درباره آن داشته است.

این بیانیه‌ها از ۳ بخش تشکیل شده‌اند. يك بخش از آن مربوط به تعهدات کلی جمهوری اسلامی است. در بخش دوم حل و فصل دعاوی پیش‌بینی شده و بخش سوم،

پرداخت بدهی‌های شرکت‌های خصوصی از سوی يك دولت در عرف حقوقی جایی دارد؟

استدلال طرف امریکایی این بود که دولت ایران این شرکت‌ها را مصادره کرده بنابراین مسئولیت پرداخت دیون آنها را نیز باید به عهده گیرد. البته مصادره و پرداخت دیون شرکت‌ها از سوی دولت اصولاً غیرقانونی بوده است.

رقم سوم به چه میزان و دلیلی بود؟

يك حساب يك ميليارد دلاری دیگر از اموال ایران به حساب دولت الجزایر در بانک مرکزی هلند افتتاح شد تا اگر دیوان داوری احکامی علیه ایران صادر کرد از محل این يك ميليارد دلار پرداخت شود و چون امریکایی‌ها این احتمال را می‌دادند که شاید این يك ميليارد دلار کافی نباشد در بیانیه کلی ماده‌ای گذاشتند که دولت ایران باید هر وقت این حساب به زیر ۵۰۰ میلیون دلار رسید از سپرده‌های خود به آن واریز کند تا همیشه این حساب در حد ۵۰۰ میلیون دلار سرریز باشد.

بنابراین به جای گرفتن امتیاز و آزادی گروگان‌ها امتیاز هم داده‌ایم؟

بله. اما اینها امتیازهای ناروایی بود که در اثر ضعف گروه مذاکره کننده ایرانی و نداشتن اراده حفظ حقوق کشورما این تعهدات به کشور و

مدت دار ایران نقد ویا به اصطلاح حقوقی حال شوند و فوراً پرداخت گردند؛ بنابراین در این موافقتنامه‌ها سه رقم پیش‌بینی شده است. نخست سه میلیارد و ۶۶۷ میلیون دلار که همان روز آزادسازی گروگان‌ها در اختیار فدرال رزرو، نماینده و کارگزار مالی امریکا قرار گرفت تا از طرف ایران بدهی‌های ادعایی ایران به بانک‌های امریکایی و حتی غیر امریکایی پرداخت شود. این امر شاید شگفت‌انگیز باشد که دولت ایران و امریکا که رودرروی هم بودند. به موجب این بیانیه دولت امریکا به عنوان وکیل ایران انتخاب شده تا بدهی‌های دولت ایران را بپردازد و این از موارد معدود در تاریخ روابط دولت‌ها به حساب می‌آید که يك دولت به دولت دیگر چنین وکالتی بدهد. بعدها هم مشخص شد که این رقم، ۴۰۰ میلیون دلار اضافه‌تر از اصل و بهره بدهی‌های ایران بوده است ولی دولت امریکا تا چند سال از بازپرداخت آن خودداری می‌کرد. همچنین رقم يك ميليارد و ۴۱۸ میلیون دلار نیز به نام دولت الجزایر در بانک مرکزی انگلستان سپرده شد و این هم در مصوبه چهار شرط مجلس اصلاً جایی نداشت. واریز این وجوه برای آن بود که بدهی‌های بخش خصوصی ایران به بانک‌های امریکایی بازپرداخت شود.

همچنین افرادی از بانک مرکزی برای حل و فصل این رقم به لندن رفتند و هنوز مشخص نیست در آن زمان محدود چگونه و با چه حسابی يك سلسله بدهی‌های شرکت‌های خصوصی را از آن حساب پرداخت کردند.

سند تعهدات نام گذاری شده است. گروه مذاکره کننده ایرانی در تدوین، تنظیم و نگارش این موافقتنامه‌ها نقش انفعالی داشته یعنی این موافقتنامه‌ها را دولت یا گروه مذاکره کننده امریکایی تنظیم کرده و گروه مذاکره ایرانی به بسیاری از مندرجات آن دقت نکرده و در هر حال بهزاد نبوی آن را امضا کرده‌است؛ این در حالی است که در چنین توافقنامه‌های بااهمیتی باید بند به بند آن موردبررسی موشکافانه آن هم از سوی حقوقدانان و کارشناسان مالی قرار می‌گرفت. این توافقنامه تنها به زبان انگلیسی امضا شده و نسخه فارسی آن به امضای نمایندگان امریکایی نرسیده است. در صورتی که در تمامی توافقنامه‌های دوجانبه رسم بر این است که موافقتنامه به زبان‌های دوطرف به امضا می‌رسد.

من یقین دارم که گروه مذاکره کننده بسیاری از بندهای این موافقتنامه را اصلاً درک نکرده و نفهمیدند که چه تعهداتی برای کشور ایجاد کرده‌اند. بیشتر بخش‌های این توافقنامه به ضرر کشورما بود و شاید در تاریخ ایران کمتر موافقتنامه‌ای را می‌توان با این درجه از یکسویه بودن یافت. تعهدات ایران به طور بسیار روشن و گسترده و تعهدات امریکا بسیار مبهم و محدود و با قید آمده‌اند.

مهمترین تعهدات جمهوری اسلامی در این راستا چه بوده است؟

در آخرین روزهای مذاکره، هیأت ایرانی موافقت کرد که بدهی‌های

مردم ایران تحمیل شد.

آیا آقای بهزاد نبوی این امر را نمی‌فهمیده؟

به هرحال این اتفاق تلخ در سایه سانسور کامل رسانه‌ای رخ داد. من شرایط آن زمان را نادیده نمی‌گیرم. اشتباهات مسئولان را هم قابل اغماض می‌دانم ولی پذیرش چنین تعهدات غیر متعارف و نامعقولی پرسش‌برانگیز است.

قطعاً چنین توافقنامه‌ای را یک دانشجوی سال اول علوم سیاسی یا حقوق هم امضا نمی‌کند.

بله. صحیح است. اینها با حقوقدانی اصلاً مشورت نکرده‌اند و در گروه خود هم حقوقدان واردی نداشته‌اند. در این مذاکرات نابرابر برخلاف تمامی قواعد جهانی با ایجاد حساب یک میلیارد دلاری، پیشاپیش فرض محکومیت ایران را در این دیوان داوری نیز پذیرفته‌اند.

پس از اینکه این بیانیه‌ها در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۵۹ امضا شد در تابستان ۱۳۶۰ یک موافقتنامه دیگر میان بانک مرکزی ایران و فدرال رزرو، نماینده مالی دولت آمریکا و بانک مرکزی الجزایر و بانک مرکزی هلند امضا شد که اصطلاحاً به آن موافقتنامه فنی گفته‌اند. این موافقتنامه هم مواردی دارد که تنها به دو نکته آن اشاره می‌کنیم.

در یکی از بندها پیش‌بینی شده که چنانچه موجودی حساب ایران از ۵۰۰ میلیون دلار کمتر شد بانک مرکزی از سپرده‌های خود به آن واریز کند

تا همیشه سقف آن از نیم میلیارد دلار بیشتر باشد. با این موافقتنامه جدید، بانک مرکزی، تعهد دولت بر بیانیه الجزایر را تضمین کرد.

همچنین بانک مرکزی ایران به بانک مرکزی الجزایر اجازه داد که هرگاه حکمی علیه ایران صادر شد، رئیس دیوان داوری این حکم را به بانک مرکزی الجزایر ارسال کند تا بانک مرکزی الجزایر به بانک مرکزی هلند دستور دهد که مبلغ حکم از حساب ایران به فدرال رزرو پرداخت شود. به این ترتیب فرصت اعتراض به احکامی که علیه ایران در دیوان داوری صادر می‌شدند از دولت ایران گرفته شد چرا که احکام دیوان داوری علیه ایران ظرف چند روز به اجرا درمی‌آمدند که این هم در تجربه داوری بین‌المللی بی‌سابقه بود. هنگامی که کار دیوان داوری آغاز شد دولت ایران و داوران و وکلای ایران با یک چنین چارچوب یکسویه و دشواری روبه‌رو بودند.

با توجه به آغاز جنگ تا چه حد تیم ایرانی برای دریافت سلاح‌های جنگی خریداری شده از سوی رژیم پهلوی که دولت آمریکا پس از انقلاب، از تحویل آن خودداری می‌کرد، کوشا بود؟

همان گونه که می‌دانید دولت بختیار پاره‌ای از این قراردادهای را لغو کرد اما بخشی از این قراردادهای هنوز پابرجا بود و طبق قرارداد الجزایر دولت آمریکا متعهد شده بود ساز و برگ نظامی را که ایران خریداری کرده و پول آن‌ها را نیز پرداخت

به هرحال این اتفاق
تلخ در سایه سانسور
کامل رسانه‌ای رخ داد.
من شرایط آن زمان
را نادیده نمی‌گیرم.
اشتباهات مسئولان
را هم قابل اغماض
می‌دانم ولی پذیرش
چنین تعهدات غیر
متعارف و نامعقولی
پرسش‌برانگیز است.

کرده بود و اموال توقیف شده ایران را آزاد کند؛ ولی گزارش‌های این گفت‌وگوها نشان نمی‌دهند که طرف ایرانی به گونه ویژه در باره ساز و برگ نظامی خریداری شده گفت‌وگو کرده باشد. این اموال نظامی را هم مانند اموال غیر نظامی برشمرده و خواستار آزاد شدن آنها و ارسال به ایران شده‌اند. البته آمریکایی‌ها باز هم این بند را

اما این با همان مفاد قرارداد الجزایر هم تطابق نداشت چرا که ایران تمامی تعهدات خود را انجام داده بود تا از اموال او رفع توقیف شود. بنابراین اگر قرار بود آمریکا به قوانین خود رجوع کند چرا در این موافقتنامه تعهد به آزاد کردن اموال ایران کرد به هر حال دولت ایران یک دادخواست بسیار کلی در مورد اموال نظامی به دیوان تسلیم کرده بود و ما پرونده خریدهای نظامی را به جریان انداختیم و در دستور کار دیوان قرار دادیم اما عملاً بعد از ما سرعت رسیدگی به این پرونده کم شد. در حالی که تمامی دعاوی آمریکایی‌ها علیه ایران سال‌هاست رسیدگی شده است اما تا همین امروز دعاوی ایران باقی مانده است.

از عباراتی را که امضا کرده بودند نمی دانستند.

بنابراین سرنوشت اموال ایران خصوصاً اقلام نظامی چه شد؟

این اموال بویژه اقلام نظامی هرگز به ایران بازنگشت؛ ایران در آن ایام شدیداً به سلاح و ابزار نظامی به خاطر شرایط جنگی خود نیاز داشت اما ایران از سازوبرگ نظامی که حتی پول آن را پرداخته بود محروم شد.

استدلال دولت آمریکا چه بود؟

آنها مدعی بودند که طبق قوانین آمریکا این کشور می‌تواند به کشوری که در حال جنگ است سلاح ندهد.

تابع قوانین داخلی آمریکا قراردادها بودند حال قوانین داخلی آمریکا چه اثری بر استرداد اموال نظامی و غیر نظامی ایران داشت در موافقت نامه‌ها روشن نبود از طرفی ایران وام‌هایی را که سال‌های آینده باید آن را پرداخت می‌کرد یک جا باز پس داد ولی از سوی دیگر آمریکا از انجام تعهدات قراردادی و تعهداتی که در این موافقت نامه پذیرفته بودند سر باز می‌زد.

بنابراین تیم ایرانی گویا تنها زیر قرارداد تنظیم شده از سوی آمریکایی‌ها را امضا کرده بودند؟

عملاً این یک واقعیت است؛ حتی خودشان هم معنی بسیاری



▼ سید محمود کاشانی نامزد مستقل انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۴ بود که با کسب یک میلیون و ۳۹۷ هزار و ۵۴۸ رای، بعد از سیدعلی خامنه‌ای در رده دوم قرار گرفت.

مشکل میرحسین موسوی با شما چه بود؟

ایشان قاعدتاً نباید با من یا گروه ما مشکل می‌داشتند چرا که ما به عنوان داوران کشورمان مسئولیت سنگینی را در چنان شرایط دشواری عهده‌دار شده بودیم و توفیقات بزرگی را هم به دست آورده بودیم. روز به روز هم پیشرفت می‌کردیم. من در لاهه دو نامه به رئیس دیوان کشور هلند نوشتم. این نامه‌ها انتشار یافتند و از اسناد دیوان داورى هستند. او به نامه اول من پاسخ داد. من آنجا صراحتاً به او با دلایل منطقی و قانونی گفتم که شما نباید عهده‌دار این مسئولیت شوید؛ به هر حال حفظ استقلال و بیطرفی دیوان که مورد تأکید ماده ۳ بیانیه حل و فصل دعاوی الجزایر بود برای کشور ما بسیار حیاتی بود چرا که اگر ما از این موضع کوتاه می‌آمدیم داورى را به ناروا می‌باختم و متأسفانه به رغم قوت استدلال ما مسئولان در تهران تسلیم فرمول مورد نظر امریکا شدند و عملاً رئیس دیوان کشور هلند تا بیش از دو دهه سرنوشت تعیین سرداوران در دیوان داورى را البته در جهت منافع امریکا در دست گرفت.

و ما داورى را باختم.

تا هنگامی که گروه ما در دیوان داورى بود به گونه نسبی برنده داورى بودیم و دائماً امکانات دفاعی ما در حال پیشرفت بود. هنگامی کشور ما می‌توانست در این داورى از منافع و حقوق خود دفاع کند که يك داورى

بیطرفانه و مستقل برگزار می‌شد ولی سرداورانى که از سوى هلند به دولت ایران تحمیل می‌شدند عموماً دارای دانش حقوقی لازم و استقلال و بیطرفی نبودند و گرایش‌ها و پیروی آنان از خواسته‌های دولت امریکا آشکار بود. در این شرایط دیوان داورى آن هم در يك سرزمین اروپایی از استانداردهای دادرسی عادلانه به طور کامل فاصله گرفت. این در حالی بود که بر پایه قوانین و مقررات حاکم بر داورى، اصل بیطرفی مطلق و بی‌چون و چرای سرداور در قوانین داورى کشورهای اروپایی و مقررات جهانی داورى بین المللی از اصول مسلم و غیر قابل مناقشه بوده و هست ولی این قاعده ارزشمند که برای آن در کشورهای اروپایی تقدس قائل هستند به ناروا تنها در مورد دولت جمهوری اسلامی ایران مورد استثنا قرار گرفت و همین امر باعث شد به رغم همه توانایی‌های حقوقدانان ایرانی در این پرونده‌ها زیان‌های سنگین مادی و معنوی به کشور ما وارد شود. البته مدیریت دعاوی هم که در دوران ما با دقت و کنترل کامل پیگیری می‌شد متلاشی گردید. فرستادن گروهی ضعیف به دیوان داورى و دولت‌هایی که اراده و توانایی دفاع از حقوق ملت ایران را نداشتند نیز از عوامل تأثیرگذار بر ناکامی کشور ما در این داورى بود.

آقای میرحسین موسوی در برابر سرداوران منصوب رئیس دیوان کشور هلند کوتاه آمد و انتخاب سرداور از سوى رئیس دیوان کشور هلند را پذیرفت و این عامل اصلی بازنده شدن ایران در این داورى بود.

آیا جلسه مشترکی نیز با میرحسین و دیگر سران قوا داشتید تا اهمیت موضوع را برای آنان تشریح کنید؟

سران کشور همیشه از ما پشتیبانی می‌کردند اما مسئولیت‌های اجرایی به دست نخست‌وزیر بود.

آیا این مخالفت‌ها به انتقادهای تند برادر شما (احمد کاشانی) و همفکران شما نظیر شهید آیت ربطی نداشت؟

شهید آیت که مخالف سرسخت موسوی بود در سال ۱۳۶۰ ترور شد و به شهادت رسید. برادر من آقای مهندس سید احمد کاشانی نیز در مجلس وظایف نمایندگی خود را انجام می‌داد و رهبر معترضان دولت بود. ولی من بعید می‌دانم که مسائل شخصی تا به این میزان تأثیرگذار بوده باشند، آنچه مهم است نقش ما و همکاران ما در لاهه بود که با وجود توافقنامه ضعیف الجزایر توانسته بودیم تاحد زیادی از پیشرفت دعاوی پوچ شرکت‌های امریکایی جلوگیری و دعاوی ایران را پیش ببریم.

هنگامی که آقای «لاگرگرن» رئیس کل دیوان داورى استعفا داد ما چند سرداور را پیشنهاد دادیم که امریکایی‌ها نپذیرفتند و مجدداً به رئیس دیوان کشور هلند متوسل شدند. اما آنها يك مشکل داشتند و آن این بود که شخص رئیس کل دیوان داورى این سمت را داشت که احکام دیوان داورى را به بانک مرکزی الجزایر ابلاغ می‌کرد و انتخاب

رئیس کل باید با توافق داوران ایرانی و امریکایی انجام می‌گرفت البته از میان ۳ سرداور یکی به عنوان رئیس کل دیوان دآوری می‌بایست انتخاب شود.

با استعفای رئیس کل که همزمان سرداور شعبه یکم نیز بود دیگر رئیس دیوان وجود نداشت تا احکام محکومیت علیه ایران را ابلاغ کند. امریکایی‌ها در صدد برآمدن تا یکی از سرداوران را به طور موقت برای این سمت انتخاب کنند اما ما زیر بار نرفتیم زیرا رئیس موقت، در بیانیه حل و فصل دعاوی پیش بینی نشده بود. دلیلی هم وجود نداشت که برای سرعت بخشیدن در اجرای احکام ظالمانه ای که بویژه همین سرداور در شعبه خود صادر می‌کرد داوران ایرانی از حق قطعی خود صرف‌نظر کنند و تن به ریاست موقت این سرداور بر دیوان دآوری بدهند. در حالی که ما می‌توانستیم داوران امریکایی را با در دست داشتن این اهرم قانونی ناگزیر به پذیرش یک سرداور بی‌طرف و مستقل به جای رئیس قبلی دیوان کنیم.

موضع ما در این شرایط با توجه به همین بیانیه الجزایر بسیار محکم بود اما در روز ۱۲ شهریور امریکایی‌ها سعی کردند جلسه‌ای برگزار کنند و برخلاف نص بیانیه الجزایر، سردآوری را که ما با او مخالف بودیم، به عنوان رئیس موقت دیوان انتخاب کنند و این به معنای پایمال کردن حقوق ایران بود، بنابراین ما از تشکیل این جلسه جلوگیری کردیم.

یعنی در جلسه حاضر نشدید؟

اگر ما در جلسه حاضر نمی‌شدیم این انتخاب صورت می‌گرفت، بنابراین مانع از ورود این سرداور به این جلسه شدیم. این سرداور قبلاً دچار مشکل بود و بارها دولت ایران درخواست برکناری او را کرده و نسبت به او ابراز بی‌اعتمادی کرده بود.

می‌گویند آن سرداور سیلی هم از هیأت ایرانی خورده است.

نه این دروغ است ما تنها دست وی را گرفتیم و به بیرون راندیم تا جلسه برگزار نشود.

بنابراین ماجرای سیلی را تکذیب می‌کنید؟

نیازی به تکذیب من نیست خود این سرداور سوئدی بعد از هجمه تبلیغاتی شدید امریکایی‌ها در رسانه‌ها مبنی بر ضرب و جرح وی، مصاحبه کرد و این موارد را تکذیب کرد. ما براین باور بودیم این جلسه غیرقانونی است و به همین علت برای حفظ منافع ملی و حفظ حقوق خود در چارچوب بیانیه الجزایر از برگزاری آن جلوگیری کردیم.

واکنش دولت امریکا بعد از این ماجرا چه بود؟

با جلوگیری از تشکیل این جلسه دولت امریکا نتوانست به هدف خود برسد و یک رئیس موقت برای دیوان دآوری به ایران تحمیل کند.

آن هم شخصی که داوران ایرانی در هیچ شرایطی ریاست او را بر خود و این دیوان نمی‌پذیرفتند و دولت ایران هم بارها نسبت به او ابراز بی‌اعتمادی کرده بود. در واقع تشکیل این جلسه قانونی نبود و ما بحق از برگزاری آن جلوگیری کردیم. بنابراین دولت امریکا حق اعتراض نداشت و نمی‌توانست هیچ توجیه قانونی در بیانیه‌های الجزایر برای انتخاب یک رئیس موقت داشته باشد. از این رو چند روزی در این زمینه سکوت اختیار کرد ولی سپس در صدد برآمد علیه داوران ایرانی اقدامی انجام دهد که وارد جزئیات آن نمی‌شوم. در این راستا سرانجام درخواست برکناری من و آقای دکتر شفیعی را از رئیس دیوان عالی کشور هلند کرد. در حقیقت رئیس دیوان عالی کشور هلند در عمل اجراکننده خواسته‌های امریکایی‌ها بود ولی این بار این شخص می‌بایست با من و آقای دکتر شفیعی وارد یک چالش حقوقی شود و چون از پیش به نامه نگاری‌های اعتراض آمیز من آگاه بود مصلحت خود را در این دید وارد رسیدگی به درخواست دولت امریکا علیه من و آقای دکتر شفیعی نشود و بی‌درنگ از تصدی سمت رسیدگی به درخواست دولت امریکا در این پرونده استعفا داد و اعلام کرد من در وضعیتی نیستم که به این درخواست رسیدگی کنم. بنابراین دولت امریکا در این مرحله متوقف شد.

صراحتاً بفرمایید تفاوت دیدگاه و علت اختلافات شما با آقای میرحسین موسوی به چه مواردی باز می‌گشت؟

ما اعتقاد داشتیم که سرداوران باید افراد بی‌طرفی باشند و نباید بر سر این موضوع مباحثات کرد. بیانیه حل و فصل دعاوی الجزایر نیز بر بی‌طرفی و مرضی‌الطرفین بودن سرداوران تأکید کرده بود و این در جای خود از اصول گریز ناپذیر در داوری‌های بین‌المللی است. این در حالی بود که میرحسین معتقد به کوتاه‌آمدن در برابر دولت آمریکا و رئیس دیوان کشور هلند بود و این امر برای ما قابل قبول نبود.

چرا رئیس دیوان کشور هلند در این پرونده استعفا کرد؟

من با او نامه نگاری‌هایی انجام می‌دادم و به هر حال رئیس دیوان کشور هلند می‌دانست در صورتی که بخواهد به این پرونده رسیدگی کند ما ساکت نخواهیم نشست و از توانایی‌های خود در سطح هلند و جهان استفاده خواهیم کرد. بنابراین در عین شگفتی آمریکایی‌ها استعفا داد و درخواست آمریکایی‌ها با بن بست روبه‌رو شد.

در همان ایام روزنامه «هرالد تریبون» در شماره ۲۸ شهریور ۱۳۶۳ خود اینگونه نوشت: «سخنگوی ایالات متحده گفت: وزارت امور خارجه آمریکا تنها ۲ راه برای رویارویی برای این وضعیت می‌یابد؛ نخست استعفای ۲ داور ایرانی و دیگر احضار آنها به تهران». ولی ما هرگز استعفا

ندادیم و آقای موسوی اصرار فراوان کرد تا ما به تهران بازگردیم. ما به ایران بازگشتیم تا واقعیت رویدادها را در مقابل سانسور کامل خبری و تبلیغات مسمومی که علیه ما در جهان به راه انداخته بودند و البته در ایران هم رادیوهای فارسی زبان بیگانه به آن دامن می‌زدند روشن کنیم. یکی از سیاست‌های زیانبار در ۳۰ سال گذشته بی‌خبرنگاه داشتن ملت از جریانات دیوان داوری ایران و امریکا است.

البته منابع فارسی هم به حق کم است.

اما در واقع منابع بسیار زیاد است. آرای دیوان داوری ایران و امریکا در مجموع ۳۷ جلد به زبان انگلیسی چاپ شده است ولی در ایران از چاپ و انتشار متن فارسی آن خودداری می‌کنند.

آیا شما به عنوان عضوی از هیأت دیپلماسی کشور به حساب می‌آمدید؟

ما عضو وزارت امور خارجه نبودیم چرا که طبق قواعد داوری بین‌المللی داور باید مستقل باشد و ما به عنوان یک داور غیر بی‌طرف ولی مستقل انتخاب شده بودیم و نه عضو دستگاه دیپلماسی ایران.

قاعدتاً شما همانند داوران آمریکایی حامی منافع ملی کشورتان بودید؟

داوران انتخابی از سوی دولت‌ها مانند سرداورها، بی‌طرف نیستند اما

باید استقلال خود را حفظ کنند.

مهمترین موفقیت‌های شما در خلال مذاکرات به چه مواردی باز می‌گشت؟

ما توانستیم یک آئین دادرسی را برای داوری تدوین کنیم که حق دفاع و دادرسی عادلانه را برای سازمان‌های دولتی ایرانی تأمین می‌کرد. همچنین با بسیج حقوقدانان ایرانی تیم دفاعی کشور را تقویت کردیم و توانستیم از نظر حقوقی شانه به شانه یک ابر قدرت به نام امریکا پیش برویم.

و مهمترین شکست شما؟

گروه ما هرگز شکست نخورد اما میرحسین موسوی در پی پذیرش درخواست امریکا ما را برکنار و ۲ داور بی‌صلاحیت را به جای ما معرفی کرد. در همان هنگام به پیشنهاد من مجلس شورای اسلامی کمیسیون ویژه‌ای را برای بررسی رویدادهای دیوان داوری تشکیل داد. گزارش این کمیسیون هنگامی انتشار یافت که دیگر گروه ما برکنار شده بودند با این وجود کمیسیون صریحاً تأیید کرد که من و آقای دکتر شفیعی دارای صلاحیت بوده ایم و برکناری ما برخلاف منافع کشور بوده است و ۲ داور جایگزین را فاقد صلاحیت لازم دانست.

این دیوان روز به روز افت کرد به نحوی که در بسیاری از دعاوی آمریکایی‌ها، ایران محکوم یا مجبور به مصالحه می‌شد ولی دعاوی ایران همچنان باقی ماند. متأسفانه

احکام ظالمانه بسیاری تا به حال علیه کشور ما از سوی این دیوان صادر شده که به علت سانسور کامل خبری در سه دهه گذشته، مردم و مطبوعات اطلاعاتی در حد صفر دارند.

شیرین‌ترین خاطره شما از هلند چیست؟

ما بیشتر خاطرات تلخی داریم. در کمتر کشوری تجربه چنین رویداد مهمی وجود دارد که یک کشور گرفتار پیامدهای انقلاب و جنگ با یک ابرقدرت که بالاترین توان حقوقی را در جهان دارد درگیر چنین چالش بزرگ و حساس حقوقی شده باشد ولی من به ظرفیت‌ها و توانایی‌های حقوقدانان ایرانی ایمان داشتم و از کمک‌های خداوند بزرگ برخوردار شدیم. من هم اکنون افسوس می‌خورم که چرا گفت‌وگوهای ما در جلسات عمومی دیوان ضبط نشد و یا از آن فیلمبرداری نگردید و توانایی‌های داوران ایرانی در خلال مذاکرات ثبت و ضبط نشد؛ به یاد دارم که در روند گفت‌وگوهای حقوقی در دیوان که با حضور گروه بزرگی از داوران و نمایندگان دولت‌ها و مترجمین برگزار می‌شد سرداور فرانسوی که پیش از آن سال‌ها ریاست دیوان عالی کشور فرانسه را عهده دار بود پس از مجادلات حقوقی دوبه دو با من دوبار این جمله را به زبان آورد که: من تو را به عنوان وکیل خود انتخاب خواهم کرد. تجربه این دیوان داوری برای حقوقدانان ایرانی موفقیت آمیز بود و این واقعیت را بر پایه آثاری که از آن به جای مانده است می‌

توان نشان داد. اگر حقوقدانان ایرانی برای مسائل حقوقی حساس کشور با یک مدیریت صحیح به کار گرفته شوند دولت ایران می‌تواند در عرصه بین‌المللی به خوبی از منافع ملی کشور دفاع کند. البته اگر روزی مسئولان خواستند بدعت ناپسند سانسور دولت میرحسین را بشکنند می‌توانند در گام نخست متن فارسی موجود همان ۳۷ جلد کتاب ذکر شده را منتشر کنند. لازم به ذکر است که درباره این دیوان تا به حال دو بار تحقیق و تفحص صورت گرفته است یک بار در مجلس دوره دوم که حتی از انتشار گزارش آن هم جلوگیری شد و دیگری در مجلس هفتم که گزارش آن هم انتشار نیافت و تنها خلاصه‌ای از آن در جلسه علنی خوانده شد.

علت سانسور گسترده خبری در دهه ۶۰ چیست؟

در آن هنگام سیاست کلی دولت موسوی پنهان‌کاری بود که با افسوس هنوز هم ادامه دارد ولی امریکایی‌ها برای حفظ منافع شهروندان خود و منافع ملی کشورشان در همه زمینه‌ها از سیاست شفافیت و علنی بودن پیروی کردند. نخست آنکه گفت‌وگوهای را که به امضای بیانیه‌های الجزایر انجامید در یک جلد انتشار دادند. دوم اینکه از همان آغاز کار دیوان داوری با یک مؤسسه انتشاراتی به نام «گروسیوس» در انگلستان وارد گفت‌وگو شدند و این مؤسسه همه تصمیم‌ها و احکام و اسناد دیوان داوری را به زبان انگلیسی منتشر کرد که اکنون در ۳۷ جلد در بیشتر کتابخانه‌های دانشکده‌های

حقوق در بیشتر کشورها در دسترس پژوهشگران است و سرانجام اینکه شرکت‌های امریکایی هم از دو نشریه خصوصی حمایت می‌کردند و این دو مجله ماهانه همگی رویدادهای دیوان داوری و تحولات آن را روز به روز زیر نظر داشتند و حتی بسیاری از مسائل مربوط به داوران ایرانی و یا حتی دولت ایران را نیز منتشر می‌کردند و این دو نشریه منبع ارزشمندی برای پژوهشگران ایرانی خواهد بود ولی در مقابل، سیاست کلی در ایران پنهان‌کاری بود. در همان آغاز کار دیوان من پیشنهاد کردم یک نشریه ویژه از سوی بانک مرکزی یا دفتر خدمات حقوقی در باره اخبار و گزارش‌های دیوان منتشر شود که نسبت به آن بی‌علاقگی نشان دادند. هنگامی که دولت امریکا تلاش برای انتشار متن انگلیسی آرا و گزارش‌های دیوان کرد آقای شفیعی و نماینده دولت ایران پیشنهاد کردند که متن فارسی این مجلدات نیز که به فارسی وجود داشت به هزینه مشترک ایران و امریکا در هلند چاپ شود این پیشنهاد به تصویب کمیته اداری دیوان رسید ولی دست اندرکاران دفتر خدمات حقوقی و مقامات دولتی در ایران از آن استقبال نکردند. همچنین در تیر یا مرداد ماه سال ۱۳۶۳ که در تهران بودم به دعوت صدا و سیما در یک برنامه یک‌ساعته در سیما حضور یافتم و گزارش جامعی از اوضاع دیوان داوری را در استودیو ضبط کردم ولی این گزارش پخش نشد و قطعاً در بایگانی سیما وجود دارد.

شما پس از برکنار شدن، مسئولین و مردم را تا چه حد در جریان امور قرار دادید؟

باید توجه شما را به این نکته جلب کنم که ما هرگز از سوی دولت ایران برکنار نشدیم. در واقع دولت ایران درخواست دولت امریکا برای کنار گذاردن من و آقای دکتر شفیعی از دیوان داوری را مطرح کرد و آقای موسوی این درخواست را پذیرفت ولی بدون درخواست دولت امریکا، دولت ایران نمی‌توانست با تصمیم خود ما را برکنار کند. این را هم بگویم که ریگان رئیس جمهور امریکا در گزارشی برکناری ما را به عنوان دستاورد خود به مردم امریکا ارائه داد و اما پیش از اینکه آقای موسوی ۲ داور جدید به ما معرفی کند من ۳ نامه به وی نوشتم و او را از این تصمیم برحذر داشتم و پیامدهای آن را برای ایشان تشریح کردم. همچنین در یکی از جلسات غیرعلنی مجلس به همراه آقای دکتر شفیعی حضور یافتیم و گزارشی از اوضاع دیوان داوری و رویدادهای آن را به نمایندگان دادیم و در همین جلسه درخواست تشکیل یک کمیسیون ویژه برای رسیدگی به مسائل این دیوان را مطرح کردیم. من در شورای نگهبان هم که دبیر آن در آن هنگام حضرت آیت‌الله آقای صافی‌گلپایگانی بود حضور یافتم و در یک جلسه ۲ ساعته به تشریح اوضاع دیوان داوری پرداختم. با بسیاری از مقامات مؤثر دیگر در تهران و قم هم دیدارهایی داشتم که نیازی به گفتن جزئیات آن نیست. من چندین نامه به مسئولین نوشتم که هنوز انتشار آنها را صلاح

نمی‌دانم اما يك گزارش جامع ۱۲ صفحه‌ای را به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۶۳ آماده انتشار کردم اما نتوانستم آن را در نشریات و رسانه‌ها به چاپ برسانم چرا که در تاریخ ۸ مهر ۱۳۶۳ از سوی آقای سید محمد خاتمی وزیر وقت ارشاد بخشنامه‌ای به روزنامه‌ها شد که از انتشار اخبار دیوان داوری ایران و امریکا خودداری کنند و این بخشنامه سانسور آن هم به صورت رسمی در تاریخ ایران بی‌سابقه بوده است. این بخشنامه به دست من رسید و برادر من آقای مهندس احمد کاشانی در جلسه علنی مجلس آن را قرائت کرد و از آقای خاتمی در زمینه صدور این بخشنامه رسمی سانسور سؤال کرد ولی توضیحات خاتمی قطعاً بی‌ربط بود و برادر من را هم به فاصله کمی پس از آن بازداشت کردند و دو سال از دوره نمایندگی خود را در زندان گذرانید.

بگذارید با چند سؤال کمی بیشتر به شخصیت جنابعالی بپردازیم. چه شد که شما کاندیدای ریاست جمهوری شدید؟

در سال ۱۳۶۴ من نامزد انتخابات ریاست جمهوری شدم. در آن ایام تنها يك ساعت (دو نیم ساعت در دو برنامه) را در اختیار کاندیداها قرار دادند و من توانستم در برنامه دوم به مدت ۱۰ دقیقه در باره مسائل دیوان داوری ایران و امریکا با مردم سخن بگویم. در آن انتخابات من نفر دوم شدم.

آقای میرحسین موسوی در روزهای پایانی انتخابات يك مصاحبه رسانه‌ای يك ساعته یا بیشتر ترتیب دادند که متن کامل آن از سیما پخش

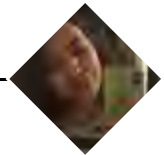
شد و در آن با فرافکنی و خلاف گویی به پاسخگویی به مطالب مطرح شده از سوی من پرداخت. البته من بی‌درنگ به ایشان پیشنهاد انجام بحث آزاد و مناظره تلویزیونی را دادم که از پذیرش آن سر باز زدند و من ناگزیر شدم در يك کتابچه ۵۶ صفحه‌ای به خلاف گویی‌های وی پاسخ دهم ولی هنگامی که این پاسخ زیر چاپ بود معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد شخصاً دستور توقیف آن را داد ولی برادر من و دیگر دوستان من تنها توانستند چهار هزار نسخه صحافی نشده آن را از چاپخانه خارج کنند و پس از انجام صحافی در چاپخانه یکی از دوستان، آنها را در مجلس و پاره‌ای از محافل توزیع کردیم، حسن اثر داشت و قطعاً مندرجات همین کتابچه یکی از دلایلی بود که در هنگام معرفی میرحسین موسوی به مجلس، ۹۹ نماینده به وی رأی مخالف دادند. به هر حال بیانیه‌های الجزایر و تجربه تأسیس و ادامه کار دیوان داوری ایران و امریکا از مهمترین رویدادها و مسائل روابط خارجی ایران است که هنوز هم ادامه دارد. دانشجویان دانشکده‌های حقوق عموماً از این تجربه گرانبها ناآگاه هستند و مردم ایران و رسانه‌ها هنوز هم در جریان روند کارهای این دیوان قرار نگرفته‌اند بویژه نسبت به پرونده‌های نظامی ایران که هم اکنون در دست رسیدگی هستند.



هنر در چنگ سیاست مدرن

تینا علومی

عضو شورای مرکزی کانون نمایش و دانشجوی رادیولوژی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



از دیرباز تا کنون همواره عده‌ای برای اداره‌ی بهتر گروه و جمعیت دسته‌ای از افراد انتخاب می‌شدند و با روش‌ها و راهبردهایی که پیش می‌گرفتند گروه را اداره می‌کردند، البته آنچه ذکر شد مفهوم ابتدایی سیاست است که با مفهوم امروزی آن تفاوت‌هایی دارد، اما به هر حال جوهره دو تعریف یکسان است و به اداره کردن باز می‌گردد. در مفهوم ابتدایی سیاست برتری افراد به توانایی‌های فیزیکی آن‌ها

است به معنا و مفهوم سیاست پردازیم. سیاست واژه‌ای عربی است که ریشه‌ی آن به معنی رام کردن اسب است. این واژه در ادبیات فارسی بعضاً به معنی اداره کردن و چاره کردن آمده است؛ سیاست به معنی باستانی کلمه دخالت در امر عمومی است و به معنای جدید و امروزی شهرمدن صنعتی است که کنش‌گران به سیستم سازمان دهنده آن مشروعیت می‌دهند.

در دنیای امروز ما در برابر حجم عظیمی از اطلاعات قرار گرفته‌ایم. اطلاعاتی که بدون وقفه به ذهن ما حمله می‌کنند؛ باورهای ما را فرو می‌ریزند و یا آن‌ها را تقویت می‌کنند. حال سؤالی که در این بحث مطرح می‌شود، این است که آیا این اطلاعات که غالباً از طریق مجرای رسانه و در قالب هنر به ما می‌رسد، همگی صحیح و موثق است؟ برای پرداختن به بحث ابتدا لازم



برای هنر ارایه داد این است که در هنر مجموعه‌ای از آثار یا فرآیندهای ساخت انسان خلق می‌شوند در جهت اثر گذاری بر احساسات و هوش انسانی یا به منظور انتقال یک معنا و مفهوم.

هنر به هفت زیر شاخه تقسیم می‌شود که به ترتیب عبارتند از موسیقی، حرکات نمایشی، هنرهای ترسیمی نظیر طراحی، نقاشی، عکاسی، خطاطی و...، هنرهای تجسمی نظیر معماری، مجسمه سازی و...، هنر ادبیات مانند نویسندگی، شعر، داستان و...، هنرهای نمایشی مانند تئاتر صحنه‌ای، تئاتر خیابانی، نمایشنامه خوانی و... و در نهایت هنر هفتم که سینما است. در واقع هنر سرچشمه انتقال تفکر و آرمان‌های والای بشریت است و از طریق مجراهای خود سعی در اصلاح جوامع و دعوت آن‌ها به آزادی خواهی، سطح، عدالت طلبی، عشق ورزی و... دارد. در واقع می‌توان

امروزه سیاستمداران می‌دانند که تنها با وعده امکان حکمرانی به مردم نیست و باید از راه‌های غیر مستقیم و به اصطلاح خاموش بر افکار و ذهن مردم تأثیر گذاشته و آنان را مجاب به مطیع بودن کنند و در عصر حاضر که شاهد گسترش رسانه‌ها و ارتباطات هستیم این تأثیر گذاری خاموش امری دست نیافتنی و سخت نیست و این بسته برای سیاستمداران فراهم است. بسته‌های مانند صدا و سیما، رادیو، نشریات، اخبار، بلاگرهای فضای مجازی و... که تمامی این بسته‌ها ارتباط تنگاتنگی با هنر دارند پس لازم است برای ادامه دادن بحث آشنایی مختصری با هنر و شاخه‌ها و گرایشات و اهدافش داشته باشیم. با این که هنوز تعریف جامع و کاملی از هنر ارایه نشده و صاحب نظران این شاخه، موافق نظر قطعی درباره تعریف هنر ندارند، اما شاید کامل‌ترین تمرینی که می‌توان

باز می‌گشت اما در دنیای کنونی توانایی‌های فیزیکی دیگر به اندازه‌ی قبل مطرح نبوده و تفاوت حکومت‌ها در واقع به تفاوت ایدئولوژی‌ها بر می‌گردد. به عنوان مثال اگر ایدئولوژی شما از دید عده‌ای، رستگاری را به ایشان رقم بزند شما ناخواسته رهبر آن گروه خواهید بود.

از آنجایی که ذهن انسان اصولاً پرسشگر و مطالبه‌گر است پس رهبریت و حکمرانی جمعیت زیادی به مانند یک کشور همراه با مطالبات فراوان افراد آن جامعه کاری سخت و همراه با پیچیدگی‌های بسیاری است. و به همین علت هم هست که می‌گوییم سیاست موارد کاری دشوار است زیرا باید در حدود خواسته‌های مردم برآیند و منافع جمعی را بر منافع خود ترجیح دهند. (که متأسفانه در جامعه کنونی بسیار کم شاهد این موضوع هستیم).

تمامی طرز فکرهای سیاسی مطرح چه در سطح جهانی و چه در ایران به دنبال استفاده از این زیبایی برای زیبا نشان دادن ایدئولوژی‌های سیاسی خود هستند.

در واقع به جای آن که سیاست و سیاستمدار مجرای ورود آرمان‌های هنر به جامعه قرار گیرد و هنر رسالت خود را به انجام برساند و اندیشیدن را رواج دهد و باعث به جلو رفتن کشور بشود، سیاست هنر را به عنوان ابزاری برای خود گرفته که با آن به اهدافی مانند چیره کردن ایدئولوژی خود برسد و با حفظ طرفداران خود موجب حفظ قدرت و در نهایت تضمین موقعیت آن‌ها شود. به مانند صدا و سیمای کشورهای به اصطلاح جهان سوم که در آن‌ها جایی برای طرز فکرهای خارج از چهارچوب ایدئولوژی سیاسی کشور نیست و تلاش پیوسته‌ای بر گرفتن ذهن آرمان‌گرا از مردم و به

این هستیم که هنر هم از هجوم سیاستمداران در امان نیست و ابزاری قرار گرفته است برای تأثیر غیر مستقیم بر تفکر و خواست‌های جوامع و نه تنها سعی در ارتقای سطح فکری و بالا رفتن مطالبات و تفکر هر چه بیشتر در مورد اتفاقات پیرامون ندارد، بلکه به طور کاملاً از پیش تعیین شده‌ای سعی در پیش‌برد ایدئولوژی و اهداف سیاسی کشور دارد.

اهدافی از جمله درگیر کردن اذهان عمومی به نیازهای ابتدایی، سعی در تعلیم و تربیت افراد و تولید هنجار و ناهنجارهای اجتماعی با یک طرز فکر خاص و تلاش برای رواج آن‌ها در جامعه دارد.

هنر و هنرمند بی‌تعهد در دنیای کنونی کاری نمی‌کنند جز زیبا نشان ایدئولوژی‌هایی که اغلب بسیار زشت و دهشتناک هستند. ذات هنرمند زیبایی نهفته و اکنون

گفت هنر اصیل از یک طرز فکر خاص پیروی نمی‌کند و با توجه به ایدئولوژی‌های هنرمندان بیشمارش، طرز فکرهای وسیع و مختلفی را در خود جای داده است.

هنر سعی در ارتقای سطح فکری جوامع با دعوت آن‌ها به اندیشیدن و برگزیدن اعتقاد و نوع فکر توسط خود افراد دارد و لازم به ذکر است که هنر اصیل مبلغ پیام از پیش تعیین شده و یا ایدئولوژی خاص یک گروه نیست و سعی در نمایش نوع نگاه هنرمندان دارد و همچنین یکی از رسالت‌های اصلی هنر این است که تفکر انتقادی و ذهن پرسشگر را در میان جوامع رواج دهد و از افراد جامعه فردی فعال، پویا و مطالبه‌گر بسازد. در واقع هنر ابزاری است برای ارتقای بشریت.

طبق آنچه گفته شد هنر واسطه ارتقای ذهن جوامع بشری است اما در اوضاع کنونی جهان شاهد

▼ دیدار حجت‌الاسلام رئیسی؛ کاندیدای ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶ و رئیس فعلی قوه قضائیه با تتلو





خصوص جوانان دارد.

قدرتمندان و حاکمیت آن‌ها از آنجایی به دنبال فکر نکردن و نیندیشیدن افراد هستند چون اگر افراد جامعه افرادی مطالبه‌گر باشند و به دنبال آرمان، کلاه آن‌ها پسِ معرکه است و مجال نمی‌باشد برای حفظ قدرت. البته پیش‌برد اهداف سیاسی با ظاهر هنر تنها مختص صدا و سیما کشور نمی‌شود. زیرا امروزه مردم بر این نکته آگاهی دارند که صدا و سیما مجرای اصلی تربیت مردم با ایدئولوژی سیاسی کشور است و امروزه این امر به مانند گذشته پنهان نیست و سیاستمداران برای پیشگامی و مانند همیشه در جهت حفظ قدرت تنها به صدا و سیما بسنده نکرده و از راه‌های مختلف قصد تأثیرگذاری دلخواه خود و گرفتن آرمان‌گرایی از مردم را دارند. به مانند موسیقی کنونی کشور خودمان و یا کتاب‌های زردی که امروزه اسم‌شان را زیاد می‌شنویم؛ کتاب‌هایی که نه تنها تفکر و اندیشیدنی از مخاطبان‌شان نمی‌خواهند بلکه تماماً سعی در سرکوب قدرت تفکر دارند و تنها راه

چاره‌شان برای بهبود وضع جهان، امید واهی دادن است.

هنرمندان نقش بسزایی در پیش‌برد اهدافی مانند رُشد و شکوفایی تفکر مردم دارند. در جامعه‌ی کنونی هنرمندان باید آگاه‌تر از هر قشری در باب مسائل و امور اجتماعی و به خصوص سیاسی باشند. چون در واقع آنان واسطه‌ی انتقال مفاهیم و ارزش‌های والای انسانی هستند و اگر گام در مسیر غلطی بردارند هر چند به صورت ناخواسته، نه تنها رسالت‌شان را به عنوان هنرمند انجام نداده‌اند، بلکه در جهت ضد ارزش‌ها و آرمان‌های هنر گام برداشته‌اند، پس هنرمندان باید بیش از پیش اطلاعات سیاسی خود را افزایش داده و با شناخت و آگاهی دست به خلق آثار هنری بزنند. در باب رابطه هنرمندان و سیاست لازم به ذکر است که سیاستمداران جدا از تلاش برای تأثیر غیرمستقیم بر مردم، تلاش‌های مستقیم و عینی هم داشته‌اند که نمونه بارز آن را می‌توانیم در انتخابات ریاست جمهوری کشور خودمان در سال ۱۳۹۶ ببینیم، که فارق از بحث هنرمند

بودن و یا هنرمند نبودن، شاهد گفتگویی بودیم بین خواننده‌ای به اصطلاح هنرمند و یکی از نامزدهای انتخاباتی که فارق از هنر و مخصوصاً به واسطه مشهور بودن فرد به واسطه انجام اموری تماماً ضد هنر شکل گرفت که البته بررسی این بحث در این مقاله نمی‌گنجد و در مقالات بعد به آن خواهیم پرداخت. در پایان ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که امروزه هر چند راه برای فکر کردن دشوار است اما به هیچ وجه بسته نیست، تفکر کردن که همه ما با هم به آن نیازمندیم برای رشد خود و در نتیجه آن رشد جامعه‌ی خود، هر چند هنوز هم هستند هنرمندانی که با تمام مشقّت‌ها و تحمل ناملایمات از سوی نهادهای نظارتی و امنیتی باز دست از هنر والایی که انسان را به تفکر وادارند بر نداشته‌اند.

راه سخت است. فکر کردن ممنوع است. اندیشه آزاد باید کشته شود. اما مگر ما جز برای اندیشیدن به این جهان پا نهاده‌ایم؟



من لیدر نیستم!

روایت داستانی واقعی از آبان ماه ۹۸

سینا هدایت



دانشجوی پرستاری دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

اعصابم خرد شده بود. یک هفته بود که اوضاع قاراشمیش شده بود و اینترنت همه جا قطع! نه اینستاگرامی بود که سرگرم شوم نه حوصله درس خواندن داشتم. خسته شده بودم از بس خودم را در خوابگاه حبس کرده بودم. من آدمی نیستم که یک جا ماندن را تاب بیاورد. هر از گاهی باید بیرون می رفتم و هوایی تازه می کردم. بلند شدم به احسان گفتم لباس پیوش برویم یک دوری بزنیم. احسان از همان

ترم یک هم اتاقی و رفیق فابریکم بود. پایه تمام گشت و گذارها. هیچوقت نه نمی گفتم. اما ایندفعه با قاطعیت گفتم نه! خیلی نگران بود، هی می گفتم پایمان را بیرون بگذاریم ما را هم قاطی معترضان می گیرند. اصرار می کردم که بابا ما که خودمان داریم از جیب همین دولت می خوریم و اعتراضی هم که نداریم، هر جا دیدیم تظاهراتی هست سمتش نمی رویم. از من اصرار و از او انکار! آخر سر به زور

متنی که هم اکنون آن را خواهید خواند، بر اساس داستانی واقعی از آقای ع. د. دانشجوی دانشگاه شهید رجایی است. رخدادها و مکانها بر اساس توصیفات ایشان نگاشته شده است و نگارنده دخل و تصرفی در آن نداشته است. سعی نویسنده بر آن بوده که شما را با سرگذشت یک ماهه این جوان مانوس کند.

لباس هایش را تنش کردم و راهی شدیم.

حق با احسان بیچاره بود؛ همه جا پر از مأموران امنیتی، پر از موانع عجیب برای راه رفتنی عادی. با هر قدم بیشتر نگران می‌شدم. مأموران آماده حمله و لت و پار کردن هر جنبنده ای بودند. خیابان جمهوری را یک راست به سمت بالا می‌رفتیم. مقصد خاصی در نظرم نبود. به احسان پیشنهاد دادم که بهترین جا پارک دانشجو است، برویم هوایی بخوریم و زود برگردیم. نظری نداشت! پشت سر هم می‌گفت علی تو را به جان همان مادری که هر شب یک ساعت تلفنی حرف می‌زنید زودتر برگردیم. هی اطمینان می‌دادم که بابا کاری به کار ما ندارند که، دو تا جوان تنها چه کار به مامور ها دارند که بخواهند ما را بگیرند. جلو تر از ما عده ای جمع شده بودند. انگار که به هدف تظاهرات تجمع کرده بودند. لحظه به لحظه به تعداد شان افزوده می‌شد. هر کدام را که نگاه می‌کردی انگار که برای فریاد زدن دردی آمده است؛ یکی برای حسرت آرزو های ساده ای که در جوانی بر دلش مانده، یکی برای سنگینی فشار های پیچیده ای که در پیری بر دوشش آمده، یکی برای داغ فرزندان بی گناهی که بر جانش گذاشته شده، یکی برای بار فرزندان بی پناهی که بر پشتش گذاشته شده.

خواستیم از کنار شان به آرامی

بگذریم که مبادا مأمور ها ما را با معترضان یکی بدانند. تجمع کنندگان کاری به کار کسی نداشتند. هر از گاهی سر و صدایی بلند می‌شد و کمی بعد تر آرام. از کنار جمعیت گذشتیم و رسیدیم دقیقاً وسط مردم و مأموران. احسان مثل بید می‌لرزید. دستش را گرفته بودم و آرام می‌کشیدم سمت کنار. دلگرمی می‌دادم که نگران نباش، از کنار این ها هم به آرامی عبور می‌کنیم و مشکلی نخواهد بود.

نزدیک مأموران شده بودیم. می‌خواستیم برویم کنار خیابان و از آنجا رد شویم. صدایی از خط اول مامور ها بلند شد و یکی از آن ها به سمت مان می‌دوید. از دور صدایش واضح نبود. وقتی دقیق شدم دیدم چند نفر دیگر از آن ها هم به سمت مان حمله ور شدند. مامور اول بلند فریاد می‌زد که **«بگیرید شون، اینا لیدرن، بگیرید شون»** همان جا خشکم زده بود. کجای من شبیه لیدر هاست؟! اصلاً کدام لیدر احمقی از بین جمعیت جدا می‌شود و اینگونه بی پروا به دل مأموران می‌زند؟! اصلاً این مردم بیچاره لیدر شان کجا بود؟ این بی نوا ها را درد ها و زخم هایشان به اینجا کشانده بود، لیدر کجا بود؟! چشم باز کردم دیدم میان لشکری از مأموران تا دندان مسلح گیر افتاده‌ایم. از هر طرف باتوم و شلاق به طرف مان سرازیر می‌شد. احسان جثه کوچکتری داشت و با اولین

ضربه پخش زمین شد. چند مامور بالای سرش رفتند و شروع کردند به له کردن وجودش زیر پوتین هایشان. یکی از مأموران دستم را از پشت گرفته بود و دست دیگرم در دست احسان بود. کمی خم شدم تا دوستم را از زیر کتک بیرون بکشم که یک ضربه باتوم سنگین خورد به پشت سرم. چشمانم تاری شده بود. دیگر جایی را نمی‌دیدم. گوش هایم سوت می‌کشید. هر چقدر سعی کردم خودم را سر پا نگه دارم نتوانستم. دنیا رو به رویم سیاه شد و دیگر چیزی نفهمیدم. کمی بعد به زور چشمانم را باز کردم. تمام بدنم درد می‌کرد. هنوز هم کمی تار می‌دیدم. کمی که به خودم آمدم دیدم داخل اتاقکی تاریک هستیم. احسان با سر و بدن خونین کف اتاقک بیهوش افتاده بود. خواستم دستم را تکان دهم دیدم یک دستم با دستبند به میله بسته شده است. همه لباس هایم پاره شده بود. هر جایی از بدنم را تکان می‌دادم دردم می‌گرفت. حس تکانه های اتاقک کمی هوشیار ترم کرد. داخل یک وَن نیرو های امنیتی بودیم. چند دقیقه بعد اتاقک از حرکت ایستاد. یک مامور در را باز کرد. آمد داخل و دستبند مرا باز کرد و به دست خودش زد. یک مامور دیگر هم با دو پابند در دستش وارد اتاقک شد. یکی را به پاهای من بست و دیگری را به پاهای احسان. رفیقم همچنان بیهوش بود. مامور

دوم دستبندی را در آورد یک سوی را به دست احسان و سوی دیگرش را به دست خودش زد. با چند سیلی محکم احسان را بیدار کرد. همچنان منگ بود. سرش داد می‌کشید و به زور بلندش می‌کرد. از ون پیاده شدیم. یک محوطه بزرگ که دور تا دور فنس کشی شده بود. بالای فنس ها سیم خاردار بود، چنان بلند که ممکن نبود کسی بتواند از بالای آن عبور کند. محوطه ها را با فنس کشی از هم جدا کرده بودند و در هر قسمت بیشتر از بیست نفر جای نمی‌گرفت. همه جا پر از آدم بود. آدم هایی با سر و روی خونین و زخمی که چند دسته کرده بودند و هر دسته یک مامور مراقب داشت. تعداد شان آنقدر زیاد بود که ماموران کفاف مدیریت کردنشان را نمی‌دادند. بیشتر از یک ساعت در محوطه منتظر بودیم. خود مامور هایی که مراقب مان بودند هم خسته شده بودند. احسان روی پاهایش بند نبود. هنوز هم گیج و منگ بود. مأموری که به دستش بند شده بودم از سر خستگی نشسته بود. نیم خیز شدم که بنشینم. مامور با لگدی محکم، فهماند که حق ندارم بنشینم. کلافه شده بودم. پابند و دستبند اذیتم می‌کرد. روی به مامور کردم: «سرباز وظیفه ای یا کادری؟»

- به توربیطی نداره!

+ اینجا کجاست مارو آوردین؟

- همون جایی که لیدر هارو میارن

+ من لیدر هیچ احد الناسی نیستم!

- آره ارواح عمه ات! از اون ریشات معلومه.

+ هر کی ریش داره ینی لیدره؟ خب این رفیق شما هم که ریش داره!

- ببین من نمی‌دونم اینارو، به ما گفتن اینا لیدر اغتشاش گرای خیابون جمهوری بودن که میخواستن برن سمت دانشگاه تهران و با اونا یکی بشن. منم وظیفمه که چار چشمی مراقبت باشم. دیگه بقیه چیزارو باید به بازپرس بگی.

+ بازپرس چیه بابا؟! منه بدبخت داشتم با این رفیق بدبخت تر از خودم از اونجا رد می‌شدیم یهو ریختن سرمون! لیدر کیلو چنده؟ من آخرین باری که لیدر بودم دوم راهنمایی بود که مبصر بودم و بچه های کلاس رو ساکت می‌کردم. لیدر چیه، والا من نه رفتم توی اعتراضا نه کاری کردم.

- میشه مخ منو نخوری؟ بابا من کاره ای نیستم وظیفه من اینه که ببرم تحویلت بدم به نگهبان بند بقیه شو دیگه بازپرس مشخص می‌کنه که بی گناهی یا نه. با این وضعیتی که من می‌بینم تا شب اینجا علاف تو ام. بندهای سیاسی پره بقیه رو دارن می‌فرستن بندای جرایم کیفری و اینا. البته به قد و هیکل تو هم می‌خوره زورگیری چیزی باشی ها!

+ مرد حسابی می‌گم من آزارم به یه مورچه هم نرسیده تا حالا. گناه نکردم که یه ذره درشت تر از بقیه ام! این بازپرس دفترش کجاس

من برم باهاش حرف بزنم؟ اصلا من وکیل می‌خوام باید برام وکیل بگیرید. نمیشه که الکی یکی رو بگیرین بیارین بندازینش زندان بعدش طرف موظف باشه بی گناهی خودشو اثبات کنه تا ولش کنین.

- هه! پسر جون فیلم زیاد می‌بینی ها. وکیل کجا بود عمو؟! واسه اینهمه آدمی که توی همین چند روز گرفتن بخوان وکیل بگیرن که پدر اون قاضی توی دادسرا در میاد. یه مدت می‌رین توی یکی از بند ها می‌مونید تا نوبت بازپرسی تون بشه بعدش پرونده تون می‌ره دادسرا قاضی حکم بده به بی گناهی که آزادی و هیچ، ولی اگر خدایی ناکرده حکم بده که لیدری چیزی بودی، می‌برنتون یه جایی که عرب نی انداخت!

+ ینی چی؟ من چقد باید توی این خراب شده بمونم تا بی گناهییم ثابت بشه؟! من باید یه زنگی به خانواده ام بزنم. گوشی من دست توئه؟

- اون گوشی رو لولو برد، خخخ! گوشی های اغتشاش گرا رو مامورای اطلاعات می‌برن بررسی کنن ببینن چیزی از توش در میاد یا نه. فک نکنم دیگه رنگ گوشتت رو ببینی!

+ ینی چی؟ من اون گوشی رو یه هفته اس خریدم. الان بخوام زنگ بزنم جایی از کجا باید بزنم؟ بالاخره اینجا باید یه جایی داشته باشه دیگه.

- داداش تصورت از زندان مثل این

سریالاس؟ بابا اینجا تلفن نداره
 واسه زندانی ها. اینجا اوینه هااا
 اوین! اینجا یه تیکه جدا از اون
 دنیای بیرونه. حالا بزار یه چند روز
 بمونی اونوخ بهت میگم اوضاع از
 چه قراره. شب و روزت که قاطی شد
 و نفهمیدی کی شبه کی روز اونوخ
 دیگه تلفن و اینا رو کلا یادت می ره.
 درب رو به محوطه از داخل باز شد و
 نگهبان پشت در با اشاره دست ما را
 به پیش خودش فرا خواند.
 داخل ساختمان از محوطه هم
 شلوغ تر بود. سرو صدا آنقدر زیاد
 بود که چیزی جز یک سری صدای
 موهوم نمی شد شنید. مامور ها
 دستبند هایمان را از دست خودشان
 باز کردند و هر دو سوی دستبند را
 به دست خودمان زدند. نگهبان
 اشاره کرد که برویم داخل. با همان
 دستبند و پابند وارد راهروی بزرگی
 شدیم که هر چند متر یک خروجی
 داشت. نگهبان پشت سرمان
 حرکت می کرد و من احسان کنار
 هم رو به جلو می رفتیم. بعد از رد
 کردن چند خروجی نگهبان پشت
 سرمان با فشار دست به سمت
 یکی از خروجی ها متمایل مان
 کرد. از داخل یک دهلیز کوچک
 عبور کردیم و وارد یک فضای بزرگ
 شدیم. سلول های شش نفره در
 دو طرف سالن قرار داشت و همه
 جا پر از آدم بود. یک سری ها با
 لباس زیر بودند و معلوم بود مدت
 بیشتری آنجا بودند، یک سری دیگر
 هم مثل ما با لباس های بیرون که
 بیشتر هم پاره بودند در سالن یا

سلول ها بودند که معلوم بود تازه
 آورده اند شان. نگهبان دستبند ها و
 پابند ها مان را باز کرد و گفت بروید
 یک جایی برای خودتان پیدا کنید،
 فعلا همه جا پر است و باید مدتی
 اینجا بمانید تا نوبت بازپرسی تان
 شود.
 از ترس دست احسان را محکم گرفته
 بودم، او هم دست من را. چسبیده
 به هم، به کناری خزیدیم. نگهبان
 ها دائم در بند رفت و آمد می کردند
 و عده ای را می آوردند و عده ای را
 می بردند، گله ای می آوردند و فله ای
 می بردند.
 رفیقم کمی سرحال تر شده بود اما
 همچنان منگ بود. فقط میخواست
 گوشه ای بنشیند و گریه کند. همان
 جا بغضش ترکید، من هم همراهی
 اش کردم. هر دو زدیم زیر گریه.
 حتی خوابش را هم نمی دیدم روزی
 جایی به نام اوین را که از نزدیکش
 هم رد نشده بودم، از داخل بینم.
 سه روز بود داخل بند علاف بودیم.
 جای مشخصی برای خوابیدن
 نداشتیم. تمام وسایل داخل جیب
 ها مان را خالی کرده بودند. کمر
 بند و جوراب و ساعت مان را نیز
 در آورده بودند. خودمان بودیم و
 لباس های پاره تن مان. شب ها
 هر گوشه کناری که پیدا می کردیم
 می خوابیدیم. روز ها هم فقط آدم ها
 را تماشا می کردیم و گاهی با چند
 تن شان هم صحبت می شدیم.
 هیچ کس جواب دقیقی نمی داد،
 نه نگهبان، نه وکیل بند، نه زندانی
 هایی که بعد از ما آورده شده بودند.

هیچ تلفنی برای زنگ زدن به بیرون
 از زندان نبود. مطمئن بودم خانواده
 ام تا الان به شدت نگرانم شده اند.
 نمی دانستم پدرم اکنون از خانه مان
 تا جلوی زندان اوین آمده است یا
 نه! انگار که در جزیره ای دور افتاده،
 در میان تنهایی خودمان حبس مان
 کرده بودند.
 روز چهارم نگهبان آمد و لیست
 بازجویی های آن روز دستش بود. هر
 روز با لیستی می آمد و اسم تعدادی
 را می خواند، آن ها را برای بازجویی
 و تشکیل پرونده پیش بازپرس
 می بردند. تعداد دستگیر شده ها
 آنقدر زیاد و در زمانی کوتاه بود که
 فرصت برای تشکیل پرونده نداشتند.
 گاهی عده ای تا یک هفته در زندان
 بودند و هیچ پرونده ای برایشان ثبت
 نشده بود و اگر در آن حین بلایی
 سرشان می آمد هیچ مسئولیتی
 گردن هیچ کس نبود.
 در میان اسامی لیست روز چهارم،
 نام من و رفیقم هم بود. نفرات در
 لیست باید به صف می شدند تا
 نگهبان ها پابند و دستبند هایشان
 را ببندند و به راه بیافتند. از همان
 دهلیز کوچک که تنها خروجی بند
 بود خارج شدیم و وارد همان راهرو
 پر از خروجی که از آن جا وارد بند
 مان کرده بودند شدیم. داخل راهرو
 پایین تر رفتیم و از خروجی دیگری
 بیرون رفتیم. وارد سالن دیگری
 شدیم، اما آن جا به جای سلول
 های شش نفره، اتاق هایی در دو
 طرف وجود داشت که دربی کاملاً
 بسته بدون هیچ دریچه ای داشت.

روی هر درب شماره خورده بود. نگهبان یک به یک زندانی ها را به هر کدام از اتاق ها می فرستاد. درب یکی از اتاق ها را هم برای من باز کرد و گفت برو داخل. من و رفیقم را از هم جدا کردند و در اتاق های جداگانه فرستادند. رفتم داخل اتاق و نگهبان در را پشت سرم بست.

اتاق یک میز کوچک و دو صندلی در دو طرف داشت. روی یکی از صندلی ها مردی درشت اندام نشسته بود. از من خواست تا رو به رویش بنشینم. چند برگه رو به رویش و یک روان نویس در دستش داشت. شروع کرد به پرسیدن مشخصاتم. از نام پدر و مادر گرفته تا شغل و محل سکونت و حتی اینکه چرا در انتخاب رشته یکی از دانشگاه های تهران را انتخاب کرده بودم. بعد از تمام این سوالات، رفت سراغ اتفاقاتی که در خیابان افتاده بود و شروع به پرسیدن ماجرا کرد. از همان لحظه خروجم از خوابگاه تا سر در آوردن از زندان اوین را تعریف کردم. مراقب بودم صدایم نلرزد که فکر نکند دارم دروغ می گویم. صحبت هایم که تمام شد شروع کرد به پرسیدن سوالات عجیب و غریبش.

- خب، لیدر اون تجمع تو بودی؟

+ آقا من به چه زبونی بگم؟! والا، بلا من اصلا نمی دونم چجوری لیدر میشن.

- گفته شده که از بین اون جمعیت اولین نفری که اومده به سمت ماموران امنیتی و می خواسته بره

سمت کوی دانشگاه تو بودی.

+ بابا کوی دانشگاه چیه؟ من با رفیقم داشتیم می رفتیم پارک دانشگاه یه هوایی بخوریم. اصلا ما از بین اون جمعیت بیرون نیومدیم. بخدا ما اصلا جدا بودیم از شون. - چند روز قبلش با کیا ارتباط داشتی؟

+ با کی باید ارتباط داشته باشم خب؟ اطرافیان معمولیم دیگه! - رابط داشتی برای گرفتن اطلاعات؟ یا مستقیما می گرفتی خبر ها و اطلاعات رو؟

+ آقا رابط چی؟ رابط کی؟ بابا من فقط یه دانشجوی بدبختم که داره مثل چی دست و پا می زنه یه آینده ای واسه خودش بسازه، اونم توی این اوضاعی که هیچ امیدی به آینده نیس. من اصلا نه از عهده این کارا بر میام نه دلم می خواد که برم سمتش.

- می دونی که اگه دروغ بگی چه اتفاقاتی ممکنه بیوفته؟ شاید هیچوخ از اینجا بیرون نری. شاید هیچوخ دیگه نتونی عزیزانت رو ببینی. همه اون آینده ای که ازش حرف می زنی می تونه دود شه بره هوا!

+ من چیکار کردم مگه؟ من به کی قسم بخورم که لیدر نیستم؟ چجوری توضیح بدم که اصلا بین اون جمعیت هم نبودم حتی!

- بین من باهات دشمنی ندارم که. ممکنه سر هیجانات جوونی بری دنبال یه سری ماجراجویی

ها، خب شاید اون لحظه فکرشو نمی کردی کار به اینجا بکشه. فقط ازت میخوام همه چی رو رک و پوست کنده بگی. در غیر اینصورت ممکنه مجبور باشی تمام عمرت رو به این فکر کنی که چرا اونروز راست قضیه رو نگفتم و بخاطر بقیه خودمو اینجوری توی درد سر انداختم.

+ بابا من که هر چی می دونستم گفتم. بخدا هیچی نمی دونم وگرنه می گفتم.

- به دانشگاهت فکر کن. به آینده ای که آرزو شو داری. یا حتی به خانواده ات که نگرانت هستن. اگه همه جزئیات اتفاقات قبل اونروز رو بهم بگی می تونم شرایطی رو فراهم کنم که باهاشون حرف بزنی.

+ بابا از جون من چی می خواهی؟ شما؟ بخدا من نه کاری کردم نه چیزی می دونم. خواهش می کنم بزارید لااقل تلفنی با خانواده ام حرف بزنم. بخدا خیلی نگرانم شدن تا الان.

- خب من که گفتم، تو هر چی که هست رو بهم بگو، من حتی تضمین می دم که از اینجا خلاص می شی می ری.

+ آخه چی بگم وقتی هیچی نمی دونم؟! - خیل خب از اول شروع می کنیم.

دوباره تعریف کن اون روز چی شد که دستگیر شدین؟ بازجویی ها تا دو هفته ادامه داشت.

نسبی سپری کنی. دائما کسی در حال دعوا بود. همیشه سرو صدا بود و همه جا رفت و آمد. غذاها غیر قابل خوردن بود. فقط دو وعده شام و ناهار به زندانی ها تحویل داده می شد و وعده صبحانه را باید با پول از بوفه می خریدیم. اما ما هیچ پولی نداشتیم. چون تمام وسایل جیب های مان را خالی کرده بودند. هر یک وعده صبحانه به قیمت پنج برابر واقعی اش در بوفه فروخته می شد. حتی بعضا همان وعده گران قیمت هم تمام می شد و به همه نمی رسید. تخت ها فقط یک پتو روی تخته چوبی داشت و یک ملافه برای کشیدن روی بدن. اوضاع بهداشتی اصلا مناسب نبود. دستشویی ها آنقدر کثیف بود که قابل استفاده نبود. هفته ای یک بار فقط حق حمام رفتن وجود داشت. در طول قریب به یک ماهی که در اوین بودم حتی یک بار هم حمام نرفتم. آنقدر روز های سخت و سنگینی بود که حتی وقایع دقیق آن را به یاد ندارم.

هفته سوم دیگر خبری از بازجویی نشد. از نگهبان پرس و جو کردم، گفت که اگر موعد بازجویی ات شده ولی نبرده اند، یعنی پرونده ات را فرستاده اند دادسرا و بزودی جلسه دادگاهت برگزار خواهد شد. نمی دانستم این خبر را خبری خوش تلقی کنم یا بد. از طرفی خوشحال از تمام شدن آن همه بازجویی طاقت فرسا و نفرت انگیز بودم و از طرفی

هم بندی ها دعوایم شد. بار دوم چنان کتکش زده بودم که کارش به بهداری کشید. آن روز، شب را در سلول انفرادی سر کردم. هیچکس نمی تواند تصور کند زندانی کردن فردی با خودش در یک اتاقک آن هم فردی که دو هفته تمام تحت شدید ترین فشار های عصبی قرار گرفته است، چقدر می تواند دردناک باشد. مطمئن بودم اگر فرصتی برای خودکشی پیدا کنم بلافاصله آن را عملی خواهم کرد. فقط می خواستم زود تر تمام شود. حتی اگر قرار بر این است که قاضی حکم اعدام را صادر کند زود تر این اتفاق رخ دهد و حکم سریع اجرا شود. دیگر از یاد برده بودم که بی گناه دستگیر شده ام. آنقدر توسط بازپرس تلقین شده بودم که خودم هم باور کرده بودم لیدر جمعیت آن روز، من بوده ام.

اوضاع احسان از من خراب تر بود. دائم گریه می کرد. فقط گوشه ای دراز می کشید و گریه می کرد. غذا نمی خورد. از قبل هم لاغر تر شده بود، البته که خودم هم لاغر تر شده بودم. راضی بودم روزی چند دست کتک بخورم ولی مجبور به شنیدن حرف های بازپرس نباشم. شب ها کابوس می دیدم. حتی یک شب هم خواب آرامی را تجربه نکردم. صورتم هیچوقت جوش نمی زد، اما طی این دو هفته پراز جوش شده بود.

اوضاع زندان طوری نبود که بتوانی آن روز های سخت را با آسایش

هر دو سه روز یک بار بازجویی می شدیم. هر بار تا چند ساعت بدون وقفه بازجویی می شدیم. هر بار قضیه را از اول تا آخر تعریف می کردم و در نهایت بازپرس می خواست که از نو تعریف کنم. هر بار می خواست تا با جزئیات بیشتری تعریف کنم تا شاید بتواند چیزی از میان حرف هایم بیرون بکشد. هیچ برخورد فیزیکی با ما نمی کردند. هیچ داد و فریادی در کار نبود. بازپرس دائم سعی می کرد خود را دوست و دلسوز ما جلوه دهد. هر بویی که در آن لحظات حس کرده بودم تا آخر عمرم در مخیله ام می ماند. فشار روانی که حرف های بازپرس به ذهنم وارد می کرد وصف نشدنی است. آنقدر راجع به اوضاع وخیم پرونده ام و حکمی که ممکن بود صادر شود برایم می گفت تا در نهایت از شدت خشم فریاد بزنم. هر بار که جوش می آوردم آرامم می کرد و بازجویی را از نو شروع می کرد. از من می خواست دوباره همه وقایع را با تمام جزئیات تعریف کنم. هر بار که چیزی را جا می انداختم، آن را یادآوری می کرد. اواخر هفته دوم که کم کم بازجویی ها به اتمام خود نزدیک می شد، کاملا عqlم زایل شده بود. توانایی فکر کردن را از دست داده بودم. هر لحظه که سعی می کردم روی موضوعی تمرکز کنم، ناخودآگاه عصبی می شدم و شروع می کردم به کتک زدن خودم یا اطرافیان. دو بار با یکی از

نگران حکمی که قاضی صادر خواهد کرد. وقتی مرا به ناحق بازداشت کرده و دو هفته در چنین شرایطی نگهداری ام کرده اند، قطعاً توان این را هم دارند که چندین سال با حکم محکومیتی دور از واقعیت، مرا در همین اوضاع نگه دارند و تمام حرف های آن بازپرس به حقیقت پیوندد.

اواخر هفته سومی بود که در اوین بودیم. نگهبان با دستبند و پابند به سراغ مان آمد و گفت که نوبت دادگاه مان رسیده است. از همان دهلیز دوباره وارد راهرو شدیم اما اینبار به سمت درب خروجی رفتیم و از کل آن ساختمان خارج شدیم. وارد محوطه های فنس کشی شده شدیم و از یک راه باریکه چند دقیقه ای پیاده رفتیم تا به ساختمان دیگری برسیم. وارد ساختمان دادسرا شدیم. به شعبه دادگاهی که جرایم اختصاصی قضیه آبان ۹۸ را پیگیری می کرد رسیدیم. بعد از چند نفر نوبت مان شد و وارد دادگاه شدیم.

برای من و احسان یک پرونده مشترک تشکیل داده بودند. جلوی منشی دادگاه پر از پرونده بود. قاضی پرونده ما را از منشی دریافت کرد و آن را گشود. معلوم بود از قبل پرونده را نخوانده است و اولین بار است که نگاهی به آن می اندازد. چشمی به آن گرداند و آن را بست.

- به جرم لیدری تجمع اغتشاشات گرفتنت؟

+ من چند صد بار به بازپرس گفتم که لیدر نیستم و هر اتفاقی که

قبل اون روز و خود اون روز افتاده بود رو با تمام جزئیات تعریف کردم.

- آره دیدم. خب پسر جون، بنظر خودت چی باید بدم حکمت رو؟

+ من لیدر نیستم! هر چی هم می دونستم مو به مو گفتم. دیگه واسم مهم نیس شما چی حکم صادر کنید.

- ینی اگه محکومت کنم و چند سال دیگه هم همینجا بمونی بازم مهم نیس برات؟ زندگیت تباه بشه و سابقه دار بشی مهم نیس برات؟

+ اونی که به بی گناهی خودش ایمان داشته باشه از حکم قاضی نمی ترسه. اینکه شما بخواید لای خشتای این زندان منو دفن کنید باعث تباه شدن من نمیشه. بذرو با دفن کردن نمیشه کشت.

- چه بلبل زبونی هایی بلدی! چطوره یکی دو سالی مهمون ما باشی تا ببینم حال و هوات عوض میشه یا نه؟!

+ من الان نزدیک به سه هفته اس بدون هیچ جرمی توی زندانم. توی این سه هفته بدترین فشارهای روحی رو تحمل کردم. اوایل واسم سخت بود ولی بعدش عادی شد. اینکه چند سال دیگه هم توی همین وضع باشم مهم نیس برام. چیزی که برام مهمه اینه که بدونم چرا حتی به قانونی که خودتون نوشتین هم عمل نمی کنین؟!

- می دونی چرا؟ چون قانون اینجا منم! قانون هر چی که من بگمه،

هر چی که من بخوامه. میزان منم. منطق منم. عدل منم. هر چیزی که فکر می کنی بر طبق اون بی گناه هستی رو من تشخیص می دم.

+ بله درست می گید آقای قاضی. همه کاره اینجا شماید. کسانی از مردم انتخاب میشن تا قانون بنویسن، و کسانی هم از بین مردم انتخاب میشن که قانون رو اجرا کنن، کاری به درست و غلط بودن اون دو تای قبلی ندارم، ولی افسوسم اینه چرا کسانی که به اجرای این قانون باید نظارت کنن رو مردم انتخاب نمی کنن؟! شاید اینطوری حتی اگه قانونی به غلط هم نوشته شده باشه، به درستی اجرا بشه.

- می خوام جواب سوالاتو بگیری؟ به اطرافیان نگاه کن. اصلا کسی می دونه قانون دقیقاً چی میگه؟ اصلا کسی عین خیالش هست که کیا قانون مینویسن و چی مینویسن؟ منی که قدرت دسته معلومه که

نمیام اینارو بگم. تویی که فکر می کنی داره بهت ظلم میشه باید بیای و از من بخوای. باید محکم و قاطع از من بخوای که به استناد فلان قانون آزادت کنم. باید برای آزادیت بجنگی، با ذهنت بجنگی، با قلمت بجنگی، با چشمت بجنگی، با همه وجودت بجنگی. من اگه ظالمم خب اسمم ظالمه کارم ظلم، تو اگه مظلوم باشی و مظلوم بودن رو بپذیری و کاری نکنی، ینی تو هم به منه ظالم

کمک کردی، پس محکوم به تحمل این ظلمی. توی این مدت که میگی به نا حق توی زندان بودی به کسی اعتراض کردی؟ کاری کردی که از اینجا خلاص شی، حتی اگه بیهوده باشه؟ اگر فکر می‌کنی چیزی نادرسته خب تغییرش بده. تغییر دادن هم کار راحتی نیست، باید واقعا بخوای که تغییرش بدی. اگه قانون غلطه خب برو بگو که غلطه، اگه چیزی داره نادرست اجرا میشه خب برو بگه که نادرسته. آنقدر بگو که بشنون صداتو.

+ صداها برای گفتن چیزای غلط بلند میشن جناب قاضی، اما امان از صدا خفه کن‌ها! آدم به شرطی می‌تونه غلط بودن چیزی رو انقدر بگه تا بشنون، که صدایی ازش بلند بشه، نه اینکه صداش رو بپرن. تا زمانی که نشه توی خیابون‌های این شهر صدای اعتراض به غلط بودن‌ها رو شنید چون با صدا خفه کن همه شون خفه میشن، غلط‌ها همچنان روی دور می‌مونن و درست‌ها زیر حصر.

- خب دیگه بسه، یه کاری نکن نظرم عوض شه. طبق مندرجات پرونده ات از اتهام همکاری با عوامل فتنه و رهبری تجمعات و اغتشاشات، تبرئه میشی.

همان روز با همان سرو وضع آزاد مان کردند. پدر من و پدر احسان بیرون اوین منتظر مان بودند. آن موقع فهمیدم که در این مدت مادرم آنقدر گریه کرده بود که چندین بار از حال رفته بود. برای دو روز به

شهرمان برگشتم تا خانواده از سالم بودنم اطمینان پیدا کنند و دلواپسی‌شان کمتر شود.

بعد از بازگشتم به تهران یک هفته تمام هر روز درس و دانشگاه را رها می‌کردم و برای گرفتن وسایلم از جمله گوشی ام به اوین می‌رفتم. بماند که چه کلنجارهایی با حراست دانشگاه بعد از آزادی ام داشتم. پس از کلی بازجویی‌های احمقانه، آخر سر که فهمیدند تبرئه شده‌ام دست از سرم برداشتند. البته که دیگر آنقدر تحت فشار قرار گرفته بودم که گیرهای حراست پشیزی برایم ارزش نداشت.

صبح اول وقت خودم را مقابل زندان اوین همیشه پرهیاهو می‌رساندم. هر بار به بخشی مراجعه می‌کردم و صبح تا ظهر آن جا علاف بودم و آخر وقت اداری به بخشی دیگر پاس داده می‌شدم. دقیقا روز آخری که برای گرفتن وسایل رفته بودم همان اوضاع دوباره تکرار شد. با خودم عهد کردم که امروز هم وسایلم را تحویل نگیرم دیگر باید قید آن‌ها را بزنم. از روی قضا و از طریق یکی از سربازها فهمیدم تمام این مدت بخش‌های اشتباهی را به دنبال تحویل وسایلم می‌گشتم، و تمام این مدت هیچ کدام از کارمندان آن جا زحمت راهنمایی کردن مرا به خود نداده بود.

گوشی ام را که تحویل گرفتم، رمز نداشت. معلوم بود که دستکاری شده بود و قطعا داخلش را واریسی کرده بودند. تقریبا تمام وسایلم

سالم بود.

خاطره این یک ماه ماجراهایم در اوین به اندازه چند سال برایم جلوه می‌کند. بعد از این اتفاقات صبورتر شدم، دیگر واکنش شدیدی به مشکلات زندگی نشان نمی‌دادم. حس می‌کردم یک شبه چند سال سنم بالاتر رفته است. آگاهی ام هم بیشتر شد. قبلا معتقد بودم هرگز نباید به سیاست توجه کرد. بعد از آن اتفاقات فهمیدم که سیاست یعنی کل زندگی امثال ما. هر رخدادی که در طول روز می‌بینیم از سیاست و تصمیمات سیاستمداران منشأ می‌گیرد.

حرف‌های قاضی را خیلی قبول نداشتم، اما برخی جملاتش برای همیشه در ذهنم حک شد، «**باید برای آزادیت بجنگی، با ذهنت بجنگی، با قلمت بجنگی، با چشمت بجنگی، با همه وجودت بجنگی.**»



زمستان در آتش: نبرد اوکراین برای آزادی

۱ ساعت و ۴۲ دقیقه

سال ۲۰۱۵

مستند

هنوز مردمان در سراسر دنیا مورد ظلم توسط حکومت‌های خود قرار می‌گیرند، بعضی از آنها از ترس خود ظلم را پذیرفته و آن را به نسل بعدی هدیه می‌دهند و برخی دیگر با تمام وجودشان مقابل این ظلم می‌ایستند و شرافت را برای فرزندان خود به ارث می‌گذارند.

اگر مردمانی را خوشبخت‌تر و آسوده‌تر از خود یافتیم، بدانیم که این آسودگی حاصل روزی بود که پدران‌شان در مقابل ستم ستمگران سر به زیر نیاوردند، و البته که بهای این ایستادگی در همه جای این کره ی خاکی یکسان نیست و همینطور شرافت مردمانش...

این قصه، قصه ی مردمی است که دروغ‌گویی حکومت خود را تاب نیاوردند و برای رسیدن به خواسته هایشان و برای عدالت به مبارزه ایستادند. مردمی که آینده ی فرزندان و سرزمین خود را گران‌بها تر از جان و جوانی خود دیدند و خوشا به سعادت کشوری که مردمی این چنین داشته باشد. به راستی که مبارزانی که روزی دشمن کشور خود شناخته می‌شدند، عاشقان حقیقی سرزمین خویشند. باشد که با دیدن این وقایع، معنی حقیقی غیرت را بشناسیم



آن سوی اتهام: خاطرات عباس امیرانتظام

« عباس امیرانتظام از معدود بازماندگان مبارز ملی به رهبری دکتر مصدق است که هم عضو شورای مرکزی و هم عضویت هیئت اجرایی نهضت مقاومت ملی بوده است و در آن دوران که روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ یکی از برجسته ترین ایام آن است، سرپرستی کمیته دانشگاه و امور مربوط به آن را در نهضت مقاومت ملی به عهده داشته است. پس از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام متهم به جاسوسی به نفع آمریکا شد و در دادگاه انقلاب محکوم به حبس ابد گردید. »

در این کتاب شرح خاطرات عباس امیرانتظام و دفاعیه های او در برابر اتهامات وارده را می توانید مطالعه کنید.



فیدیبو



عکس روی جلد:

یکی از شهروندان آمریکایی

در اعتراض به گروگانگیری در ایران